

تحليل وقایع انقلاب مشروطیت

پیشگفتار فریبر رئیس د

ژاپش تاریخ

تبرستان

www.tabarstan.info

(تحلیل وقایع انقلاب مشروطیت)

حسن اصغری

پیشکشوار فریدریش ریس دانا

مؤسسه انتشارات نگاه

تهران — ۱۳۸۱

اصغری، حسن. ۱۳۲۶ -

زایش تاریخ / حسن اصغری؛ پیشگفتار فریبرز رئیس‌دان.

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۱، ۱۳۸۰، ص.

ISBN: 964 - 351 - 112 - X

فهرستنویس براساس اطلاعات فینیا

پژوهستان

کتابنامه: ص. ۱۶۵ - ۱۶۷

۱. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸. الف. رئیس‌دان، فریبرز، ۱۳۲۲ -

مقدمه‌نویس. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۷۵

DSR ۱۴۰/۷

۱۱۸۶۱ - ۸۱ م

کتابخانه ملی ایران

مؤسسه انتشارات نگاه

زایش تاریخ

حسن اصغری

پیشگفتار فریبرز رئیس‌دان

چاپ اول: ۱۳۸۱

چاپ: توبه‌ار

شمارگان: ۲۰۰۰

شابک: X - ۱۱۲ - ۳۵۱ - ۹۶۴

دفتر مرکزی: خیابان ۱۲ فروردین، شماره ۲۱، طبقه سوم، تلفن: ۰۶۶۶۶۹۴۰

فروشگاه: خیابان ۱۲ فروردین، شماره ۲۱، طبقه همکف، تلفن: ۰۶۴۸۰۳۷۹

فهرست:

۱- پیشگفتار	۷
۲- تحول زلزله‌وار اجتماعی	۵۳
۳- چراغی در تاریکی	۸۵
۴- بررسی ابعاد گوناگون انقلاب مشروطیت	۸۷
۵- تراژدی واقعه پارک اتابک	۱۰۷
۶- آرایش جناح‌های سیاسی در انقلاب مشروطیت و پدیده کمیته مجازات	۱۲۱
۷- فراز روز مرگی	۱۴۷

فهرست:

۱- پیشگفتار	۷
۲- تحول زلزله‌وار اجتماعی	۵۳
۳- چراغی در تاریکی	۸۵
۴- بررسی ابعاد گوناگون انقلاب مشروطیت	۸۷
۵- تراژدی واقعه پارک اتابک	۱۰۷
۶- آرایش جناح‌های سیاسی در انقلاب مشروطیت و پدیده کمیته مجازات	۱۲۱
۷- فراز روز مرگی	۱۴۷

تبرستان

www.tabarestan.info

پیشگفتار

تبرستان

ستیز طبقاتی و انقلاب مشروطه

www.tabarestan.info

انقلاب مشروطه ایران از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ به درازا کشید. این انقلاب بی‌شک از مهمترین پدیده‌های تاریخی جهان، بویژه منطقه خاورمیانه، آسیای جنوبی و آسیای مرکزی به شمار می‌آید. طولانی شدن، مقاومت انقلابی‌ها، گسترش انقلاب در میان مردم، اثربخشی آن در کشورهای دیگر و نوآوریها و شگفتی‌های ویژه‌اش از اهمیت آن حکایت دارند. معمولاً صدور فرمان مشروطیت در ۵ آوت (۱۴ مرداد) سال ۱۹۰۶ را روز مشروطیت به شمار می‌آورند. اما با همه اهمیتی که این روز دارد، نباید تنها بر آن تأکید کرد زیرا ارزش و اهمیت و ویژگی انقلاب مشروطه در تمام طول دوره شش ساله مبارزه و فرایند رشد و گسترش و آگاهی‌های عمومی ناشی از آن نهفته است.

در حدود شصت سال پیش از این دوره، یعنی آن زمان که تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران بسیار گندآهنگ بودند و نسل‌های پی در پی تقریباً هیچ تغییری، مگر رفتن و آمدن شاهان و حاکمان را نمی‌دیدند، جمعیت کشور در حدود ۱۰ میلیون نفر بود و سالانه تقریباً نیم درصد

(بطور متوسط) رشد می‌کرد. ۱۰۰ تا ۸۰ سال پیش از مشروطه، به دنبال جنگ‌های ایران و روس، به فاصله ۱۵ سال، در دو معاہده خفت‌بار گلستان و ترکمانچای، قسمت‌هایی از شمال ایران (جمهوری فعلی آذربایجان) از ایران جدا شدند. زمان زیادی از عهدنامه ترکمانچای نگذشته بود که انگلیسی‌ها دست به اقدام نشایه زدند^۲؛ جنوب کشور را اشغال کردند. بر اثر این اشغال روس‌ها از تبریز خارج شدند. انگلیسی‌ها نیز در جنگ هرات، افغانستان را، به عنوان منطقه‌ای حایل در برابر روسیه تزاری و برای دفاع از هند (کمپانی هند شرقی) جدا ساختند و سپس از جنوب کشور بیرون رفتند.

ایران پی در پی ضربه‌های کلی می‌خورد و هویت ملی را پله پله از دست می‌داد. با این وصف به دلایل گوناگون، از جمله به دلیل روحیه مقاومت ایرانیان، که بالاخره در مبارزه‌های آزادیخواهانه و استقلال طلبانه و ضد استبدادی که از چند سال پیش از جنبش مشروطه آغاز شده بود و در جریان انقلاب مشروطه کاملاً متجلی شد و نیز به دلیل موقعیت جغرافیایی سیاسی، این وطن هرگز به صورت مستعمره کامل در نیامد و فقط به یک نیمه مستعمره تبدیل شد.

در این شرایط خودکامگان وابسته و ضعیف و در حال تلاشی بر کشور مسلط شدند و یکی یکی امتیازهایی به خارجی‌ها اعطای کردند. فشار برای جذب مازاد تولید بشدت بالا گرفت. اما در برابر آن جنبش‌های مقاومت به صورت‌های گوناگون سازماندهی شدند. هر چه جنایت و آزار گسترده‌تر می‌شد و به دست حکام و عمال دزیباری به اجرا درمی‌آمد، بر

مقاویم‌ها نیز افزوده می‌گردید. رشد تجارت جهانی و تخاصم‌های روس و فرانسه و انگلیس، سرزمین ایران را تحت تأثیر قرار می‌داد. طبقه سوداگر (بازاری) به سرعت رشد می‌یافتد و به یکی از طبقات فعال برای تحول تبدیل می‌شد و هرچه بیشتر به انگیزه‌های پیچیده‌تر سیاسی، ناشی از نقش تجارت بین‌الملل و تجارت داخلی، می‌رسید.

در سال ۱۸۵۰ بیش از ۵۵٪ از جمعیت ۱۰ میلیون نفری کشور روستانشین بودند. متوسط جمعیت روستایی - که در ۱۰ هزار روستا می‌زیستند - به ۵۵۰ نفر می‌رسید. جمعیت شهری کشور ۲۰ درصد از کل جمعیت بود که در ۸۰ شهر زندگی می‌کردند. متوسط جمعیت هر شهر به ۲۵ هزار نفر بالغ می‌شد. اما تنها شهرهای تهران، تبریز، اصفهان، مشهد، شیراز، قزوین، کرمانشاه، یزد، همدان، کرمان و ارومیه جمعیتی بیش از متوسط داشتند [Gilbar, 1976-7]. سراسر شرق و جنوب و مرکز، کاملاً بافت و ساخت روستایی داشت. با این وصف ۲۵ درصد از کل جمعیت، عشایر کوچنده و چادرنشین بودند که به شانزده گروه قبیله‌ای اصلی تقسیم می‌شدند و به سنتی ترین شکل معيشی زندگی می‌کردند. روستاهای بسیار عقب‌مانده و فقط متکی به نیروی کار انسانی و استفاده از حیوانات بودند و با وسایلی که به واقع صدھا سال قدیمت داشت کار می‌کردند. با این وصف جذب مازاد تولید و خراج از روستاهای و عشایر به نفع تیولداران، حاکمان، و خوانین باشدت هر چه تمام‌تر ادامه داشت.

در حالی که موش کور نقب‌زن انقلاب پایه‌های کاخ‌های دربار و عمارت‌های صاحب ایوان‌ها و خان‌نشین‌ها را می‌جوید، تحول‌های مهم و

ناشناخته طبقاتی در شهرها و روستاهای در حال تکوین یا در جریان بود. در شهرها طبقه متوسط جدید پا به میدان می‌گذاشت، تجار و سوداگران رشد می‌کردند و اصناف مستقل‌تر می‌شدند. جریان‌های فکری، اصلاح طلب، ترقی خواه، متحول‌خواه در روشنفکران پا می‌گرفتند. جنبش‌های شیعی و بابی و بهایی پدید آمدند، که منشاء آنها واکنش به نظام غیرقابل قبول زمانه بود - و البته سپس کارشان بیویشه در مورد بهائیت به مداخله‌های روسیه و انگلستان برای حضور بیشتر در سیاست و نفوذ در دولت کشید. در عین حال اعتراض روشنفکری، قانون‌گرایی، ترقی‌خواهی و آزادی‌خواهی نیز مورد به مورد از پایتخت و چند شهر اصلی ایران بیرون می‌جوشید. پس از قتل غبار و فجیع امیرکبیر، صدر اعظم اصلاح طلب و ترقی‌خواه کشور، هم تجزیه واقعی نظام سیاسی دریار ناصری و هم جنبش اجتماعی ایران آغاز شد. به قول لرد کرزن عصر «شکار امتیازها» از سرزمین ایران نیز بعد از ۱۸۷۰ (سی و هشت سال پیش از مشروطه) آغاز شد.

سید جمال‌الدین اسدآبادی از اولین منتقدان و معترضان روشنفکری دینی (اسلامی) و سیاسی بود که با آرمان وحدت جهان اسلام بر علیه ناصرالدین شاه قاجار قیام و بالاخره طرح ترور موفق او را ریخت. سید خواهان اصلاح دین اسلام، کنار گذاشتن شاه (و شاهان) «ست عنصر»، «بدسیرت» و «پلید» و «بدکردار» بود. او به طور مشخص ضرورت مقابله با حیف و میل و سوءاستفاده و خودکامگی (گرجه نه نظام خراج‌گیری بهره‌کشانه متداول) و اعطای امتیازها و در یک کلام لطمہ به مردم را مطرح می‌کرد.

ملکمن خان، طرفدار برقراری حکومت قانون بود و از این مسیر می‌خواست با خودکامگی و فساد دربار ناصرالدین شاه مبارزه کند. هدف او توسعه رفاه عمومی و برابری همه شهروندان بود (با توجه به دیدگاه‌های لای - متسکیو که در ذهن ^{لشنتفکران و ترقیخواهان ایرانی} نفوذ کرده بود). ملکمن خان روزنامه معروف و ^{تاریخی} «قانون» را منتشر کرد. هم او و هم سید جمال الدین بر فارغ التحصیلان و محضیان دارالفنون تأثیر و میراثی برای روشنگری‌های گسترده بعدی بجای گذاشتند.

[آدمیت، ۱۳۴۰]

ناصرالدین شاه، خود نیز تمهیداتی موقتی برای «تنظیمات امور» بکار بست. اما ساخت طبقاتی و از آن مهمتر تضادها و تحولاتی که ساخت طبقاتی حاکمیت را فraigرفته بود. مانع از آن می‌شدند که اصلاحات سطحی راه بجایی ببرند و ریاکاری‌های سیاسی بتوانند برای مدت زمان قابل توجهی مؤثر بیفتد. به حال این واقعیت که اصلاح‌گران دینی و اجتماعی روی به دستاوردهای مادی و فنی و نظریه‌های سیاسی عملی در غرب داشتند و بیشتر به نفوذ روسیه در ایران اعتراض می‌کردند نمی‌تواند پژوهشگر علاقه‌مند به تاریخ ایران را به این نتیجه برساند که «دست انگلیس» در پس همه تحولات تاریخی بسیار مهم و تعیین‌کننده انقلاب مشروطه در کار بوده است. چنین نیست زیرا بهر حال زادگاه لیبرالیسم، مشروطه و قانون‌گرایی، غرب و بویژه انگلستان بود.

از سوی دیگر تحولات اقتصادی کشور، به تشکیل و تقویت لایه سوداگر که بشدت خود را در تضاد و در معرض رقابت خردکننده روس

می دید، منجر می شد. واردکنندگان کالا از کشورهای اروپایی در این میان نقش با اهمیتی ایفا می کردند. در سال ۱۹۱۱ واردات و صادرات با روسیه به ترتیب $267/8$ و $284/3$ میلیون قران و با انگلستان (به اضافه هند) به ترتیب $220/7$ و $553/7$ میلیون قران بود. سهم فرانسه به ترتیب به $11/5$ و $25/9$ میلیون قران می رسید. این در حالی بود که کل تجارت خارجی (شامل صادرات و واردات) به حدود ۱ میلیارد قران بالغ می شد که خود معادل 15 درصد نسبت به سال 1910 رشد کرده بود. (پاولویچ و دیگران، 1357)

در بحران تباکو که بخاراط اعطای امتیاز به تالبوت انگلیسی برای توزیع و صدور تباکو بوجود آمد و روحانی معروف میرزا شیرازی از نجف دستور آن را صادر کرد، نخست بازار شیراز بسته شد. پس از آن اعتصاب به بازارهای شهرهای بزرگ ایران، از جمله تهران، سرایت کرد. روحانیون جوان با فتوای میرزا شیرازی همدلی کردند و تحصیلکردها جنبش را به همه ایران سرایت دادند. این دو جریان توانستند پشتیبانی بخش عمدۀ روحانیت و از همه مهمتر پیشیبانی سید جمال الدین و ملکم خان را نیز به دست آورند. جنبش تباکو که بالاخره به واپسگیری ایجاد کرد و ادار کردن دربار به عقب‌نشینی موفق شد، اثر روانشناختی اجتماعی وسیعی در میان مردم بویژه تحصیلکردنگان و آگاهان سیاسی ایجاد کرد و اعتماد به نفس شایسته‌ای را در میان آنان برانگیخت. در این میان بخشی از روحانیت نیز به جایگاه خود در میان مردم ناراضی و جایگاهی مستقل از وابستگی به دربار - پی بردا.

در شهرها اصناف سنتی با سلسله مراتب خود حضور داشتند که بطور کلی تحت تأثیر رده‌های بالایی سلسله مراتب خود و بازاریان و سوداگران بزرگ قرار داشتند، گرچه از سوی دیگر با حاکمان و درباریان، از طریق همان رده‌های بالایی سلسله مراتب مرتبه شدند. اصنافی که به تولید کالاهای مورد نیاز شهرنشینان و روستائیان و گشاپر (مانند چرم‌سازی، پارچه‌بافی، قالی‌بافی، ظروف‌سازی، سفالگری، شیرینی‌پزی، ابزارسازی) برای کشاورزی و ساختمان، ضرایخانه، ساز و برگ نظامی و جز آن) اشتغال داشتند در کارگاههای خود از کارگران نیز استفاده می‌کردند. بعدها واحدهای تولیدی با شکل‌های منظم‌تر و کارخانه‌ای دایر شدند و شمار کارگران نیز افزایش یافت. بهر حال نه سرمایه‌داری تولیدی و نه طبقه کارگر مستقل در تحولات پیش از مشروطه فرایندی جدی رو به رشد نداشتند. کارگران بهره‌برداری از منابع نفت جنوب که بیشتر از میان ایلات بختیاری گزینش می‌شدند هنوز پیوندهای لازم شهری را نیافته بودند (و در این مورد با نفتگران باکو که سوسیال دموکراسی فراگیر فقاز و ایران را زمینه‌سازی می‌کردند تفاوت داشتند). در واقع همراه با مشروطه بود که تحولات اجتماعی - اقتصادی برای رشد این دو طبقه شکل گرفت. نخستین سندیکای کارگری در همان سال اولین پیروزی جدی مشروطه خواهان در گرفتن فرمان از مظفرالدین شاه در ۱۹۰۶ در میان کارگران چاپخانه ایجاد شد. درواقع روشنگری، روشنفکری، آزادیخواهی و روزنامه‌خوانی خیلی سریع به تشکل‌های کارگری راه یافت، همان‌گونه که تحزب و جنبش اجتماعی به زودی سوسیال

دموکراسی ایران را پدیدار ساخت. بهر حال طبقه کارگر جدید در دهه ۱۹۳۰ در ایران تنها ۴ درصد از نیروی کار کشور را تشکیل می‌داد. با این وصف در آغاز مشروطه، در کنار جنبش‌های آزادیخواهانه و ملی‌گرای جنبش سوسیال دموکراسی نیز، که در ارتباط سازمانی الهام‌گیرانه بسیار زیاد با جنبش سوسیال دموکراسی، پیشینه‌دان و مشکل آذربایجان و نفتگران باکو بود، پا گرفت. حزب اجتماعیون - عامیون در آذربایجان تشکیل شد و از سوسیالیسم انقلابی مارکسیسم روسی تأثیر گرفت. تحول در روستاهای را باید از یک سو در مالکیت اراضی و از دیگر سو در ارتباط اقتصادی و اجتماعی روستانشینان و عشایر با شهرنشینان، یعنی در تولید و توزیع میان دو بخش جستجو کنیم.

در شیوه تولید باستانی در ایران، زمین زراعتی و آب به پادشاه (ظل الله یا سایه پروردگار) تعلق داشت. تاج و تخت، چنان‌که پاولویچ [۱۳۵۷، ص ۹-۱۴] می‌گوید، امکان هر نوع استفاده - و درواقع سوءاستفاده - از تمام ایران را در اختیار شاه می‌گذاشت. ضروری است همین جا یاد آور شوم که آنچه مناسبات و ساختارهای رویی جامعه را می‌ساختند با ساختار زیرین تفاوت داشت. سلطه پادشاهی به مقدار زیادی جنبه ظاهری - حقوقی و از حيث سیاسی نظاممند در حیطه‌های معین را داشت که به هر حال بجای خود توانمند و پابرجا بود. اما درواقع دهقانان بر روی زمین خود نوعی امکان و آزادی نسبی داشتند و این با نوع سلطه فنودالی - یعنی وابستگی تام سرفهای نبود دولت فراگیر و حضور شاهزادگان ضعیف در شاهزاده‌نشینی‌های متفاوت پرشمار - فرق داشت. شاه عملاً نگهبان بزرگ

محسوب می شد. دهقان آزاده درواقع رهاتر بود و می توانست مؤثرتر در فرایند تولید اجتماعی قرار بگیرد (به دهقان آزاده از ما درودی / به گیتی در خرمی او گشود). شاه درآمد خود - و درواقع درآمد نظام دیوانی شاهانه را از محل خراج کشاورزی بدست می آورد و این بر نظام دیرینه آبیاری و نظام سیاسی هیدرولیکی - حتا اگر این نظام را، نظامی جامع برای بیان شیوه تولید آسیابی و ایرانی ندانیم - متکی بود. شاه سابقه حضور خود را از گذشته های دور می گرفت. درآمد نظام پادشاهی مصارف مختلف داشت. تعدادی از آن برای نظم و امنیت - که البته هر دو براساس سلطه شاهانه و خراج گیری و نیز سلسله مراتب دیوانی ایران و حاکمان قابل تبیین اند - و مقداری کمک به اصلاح نظام آبیاری، حقوق دیوانیان، ارتش و جنگ و دفاع، استفاده و نگهداری از طرق و شواعر و در مجموع حفظ نظام آبیاری - خراجی ویژه نجد ایران و جز آن اختصاص می یافت. مصرف درآمد برای حوایج گروه ها و نمایندگان و روحانیون دینی نیز وجود داشت، اما نمی توان نظر پاولویچ و دیگران که این مصرف اخیر را بسیار عمدۀ می کنند، پذیرفت. درواقع کشاورزی و تخاصم مالکیت های دینی و روحانی با دریار - که در کنار همکاریها، زنجیره ای از دیالکتیک قدرت را نیز دربرداشت - چه در دوره ساسانی و چه در دوره های خاص ایلخانی، صفوی و قاجار به دلیل چگونگی خرج کردن خراجها در زمینه های متفاوت بود.

ملک و مالکیت خصوصی به آن شکل که در نظام فنودالی اروپا برای بیش از هزار سال ثبت شده بود، در ایران وجود نداشت. با این وصف

پاولویج و دیگران [۱۳۵۷، همانجا] مایلند بگویند که در میانه قرن نوزدهم در واقع قوانین جایگزین نظام فتو DALI شده بود. در نظریه آنان این تناقض وجود دارد که آنان خود به نبود نظام مالکیت ویژه‌ای که جوهره نظام فتو DALI است اذعان دارند. وانگهی نظام جایگزین از اواسط قرن نوزدهم، خود یک نظام ارباب - رعیتی بود که گرچه از جهاتی با نظام فتو DALI همسان است و گرچه شکل‌گیری آن تنها در چارچوب تعارض‌ها و پوشش‌های طبقاتی می‌تواند تبیین گردد، اما بطور کلی همان نظام فتو DALI نبود.

به حال، مدت‌ها پیش از رخدادهای مشروطه، بخصوص پس از رایج شدن برخی از انواع حقوق نظارت بر دیوانیان و روحا نیان، جریان دیگری شکل گرفته بود و آن واگذاری نظارت بر املاک و کشاورزی و روستاهای حاکمان محلی و تیولداران بود. به این ترتیب که افراد با نفوذ و با قدرت و دارای سواد و سپاهی کل مالیات و خراج و عوارض یک منطقه را بسته به توان خود، از پادشاه یا امیران و حاکمان بزرگ اجاره می‌کردند و وجه آن را یک‌جا یا به اقساط می‌پرداختند و خود به جمع آوری این اقلام اقدام می‌کردند و با کاربرد نیروی خود در برابر دهقانان سعی می‌کردند بیشترین مازاد را از آن خود کنند. خان‌ها در مناطق روستایی و عشایری در واقع همان قدرت صاحب‌زمین‌هایی که ممکن است ترجمة آن فتو DAL در زبان محلی باشد، داشتند.

فرهاد نعمانی [۱۳۵۸، صص ۴۲۶ تا ۴۴۶] به رد کامل شیوه تولید آسیایی می‌پردازد و می‌گوید که هم کسانی که آن را شیوه‌ای خاص و

جداگانه می‌پندارد و هم آنان که آن را در نظام تکامل تاریخی قرار می‌دهند در اشتباهند. به نظر او فرض مالکیت اشتراکی و نبود مالکیت خصوصی در تاریخ ایران وجود ندارد. او همانند نظریه سازان رسمی دهه شصت و هفتاد اتحاد شوروی بر آنست که در دوره ^{بر استان} هخامنشیان جوامع ابتدایی از میان رفته و بطور انکارناپذیر (و البته احتمالاً بطور شایع و غالب) مالکیت خصوصی در همان زمان شکل گرفته بوده‌اند. این ترتیب به گمان او نظام فثوالی ریشه در گذشته‌های دور ایران دارد. درواقع وجود نظام گسترده تیولداری، مالکیت اشتراکی، مالکیت دولتی و تحولات استعماری منجر به حضور سوداگران تولید کشاورزی، با این که بارها از سوی نویسنده مطرح می‌شود، از سوی خود او نیز نادیده انگاشته می‌شود. او درباره نظام آبیاری نیز به رغم تأکید بر اساطیر و یادگارهای مذهبی و نگاههای سیاسی در کترل آب (همانند تأکید او بر خراج گزاری‌ها) باز با اشاره به اراضی دیمی می‌گوید که مدیریت و قدرت مرکزی کترل آب نمی‌توانسته است در تاریخ کشاورزی ایران و ایجاد یک شیوه تولید ویژه دخالت داشته باشد. بهر حال او خود در طرح آبیاری بوسیله قنوات به رغم این استدلال غیرقابل دفاع که قنات‌های برخی مناطق را مالکان ساخته بودند، می‌باید ناگزیر و بطور ضمنی یا صریح حضور قدرت و مدیریت آبیاری را مورد تأکید قرار می‌داد. او وقتی از حضور مالکیت شخصی غالب سخن می‌گوید طبعاً باید بطور نادرست بهره‌برداری از منابع آب را به مالکان شخصی متسب کند. او می‌گوید مطالعات بر آنند که به هنگام بوجود آمدن دولت (چه موقع؟) مؤسسات

آبیاری بزرگ در کار نبوده‌اند. نویسنده رابطه متقابل و توسعه‌ای آب و دولت را نادیده می‌گیرد. این نحوه نگرش در بررسیهای مربوط به انقلاب مشروطه منجر به انتساب غالب‌های فکری پیش‌انگاشته به تعارض‌های اجتماعی (بنظر من نادرست) می‌شود که حاصل آن با آنچه من آورده‌ام البته تفاوت دارد. خان‌ها و مالکان درواقع نقش شاه را در چند و چندین بلوک روستایی در اراضی کشاورزی آبی و دیمی و در مراتع و سیعی و در میان عشایر ایفا می‌کردند. این خان‌ها خود به رده بالای سلسله مراتب عشایری (عشیره، ایل، طایفه، تیره، مال) تعلق داشتند.

از میانه قرن نوزدهم، همراه با نابودی تدریجی نظام سیاسی متمرکز پادشاهی، خان‌ها و تیولداران استقلال عملی نسبی بیشتری یافتند. شبه مالکیت‌ها، درواقع حق سروری و اربابی - و نه مالکیت مستقیم اراضی تحدید شده به معنای اروپایی آن - را بر روستاها و بر نظام تولید روستایی از جمله اراضی کشاورزی آبی و دیمی بدست آوردند. آنان وظیفه حفظ امنیت، آقا بالاسری، نظم و نسق امور، پر کردن جای خالی سایه پروردگار و همانند آنها را بر عهده گرفتند. مهمترین نیروی واقعی در این نقل و انتقال و ایجاد اربابی که «مالک ده» بود همان رشد سرمایه‌داری سوداگر (بازاریان و تجار و اصناف مالی) بودند که با ابزار و نیاز خانها به پول برای مالی خود با استفاده از ضعف و فتور نظام شاهی و نیاز خانها به پول برای تأمین مصارف شخصی و برای ادامه سروری استفاده می‌کردند و با این ابزارهای چندگانه جدید به قدرت و نفوذ خود می‌افزودند.

سیف [۱۳۷۳، ص ۷۶] نشان می‌دهد که به دلیل بحران‌های حاکمیت

مرکزی، تعداد زمین‌های خصوصی (و بهتر بگوییم، مالکیت اربابی) به ضرر زمین‌های خالصه (پادشاهی) افزایش یافت. بازاریان شروع به خرید حق مالکانه اربابی کردند و روستاها را به تملک خود درآوردند. اربابان معمولاً بر سرنوشت اراضی مشترک (که گاه «صحراء» نامیده می‌شد) آب، ساماندهی اجتماعی و حقوق روستا مسلط بودند، اما زمین‌های ارزشمند که زیر کشت آبی و در کنار روستاها بودند (و گاه «قصبه» نامیده می‌شدند) تحت مالکیت دهقانان بود. دهقانان که دیگر به رعیت‌ها (رعایا) تبدیل شده بودند، مجبور بودند سهمی از تولید را به هنگام برداشت محصول به ارباب بدهند. معمولاً یک سوم محصول (در قالب روشی موسوم به «سرکوت») در زراعت‌های آبی یا روستاهایی که قنات یا چشمه داشت و یک پنجم محصول (موسوم به «پنج کوت») از زراعت‌های دیمی یا روستایی که قنات و چشمه خیلی کارآمدی نداشت به ارباب تعلق می‌گرفت. گاه دو پنجم محصول در مواردی که در هر کشت وجود داشت، سهم ارباب بود. در خیلی از موارد شکل‌های یکم و دوم و سوم تداخل یافته بودند و کمتر کسی از ریشه آن اطلاع داشت. در مورد پنج کوت تا پیش از اصلاحات ارضی در برخی از روستاهای می‌گفتند: یک کوت سهم بذر، یک کوت سهم ارباب، یک کوت سهم گاو (متعلق به رعیت) یک کوت سهم آب (وقتی آبیاری و لایروبی تماماً به عهده رعیت بود) و یک کوت سهم کار (کار رعیت) بود.

بهرحال این نظر که مالکیت خصوصی پیش از تحول قرن نوزدهم وجود داشته و در این تحول تنها سهم اربابان - و مالکیت خصوصی بالا

رفته است - از یک طرف به ضعف شناخت تحول در مفهوم و نوع مالکیت و از طرف دیگر به فراموش کردن این امر مربوط می‌شود که مالکیت‌های تیولی و خانی و اجاره‌داری خالصه‌ها نقش واسطه بین نظام باستانی و نظام اربابی را ایفا می‌کردند و مدت‌ها در کشاورزی باقی ماندند. به تدریج حتاً مالکیت‌های خانی و بزرگ مالکی شکل و وضع مالکیت اربابی را به خود گرفتند. خالصه‌ها نیز از طریق مباشران نوعی مالکیت اربابی بودند. بهر حال نظام سهمبری مالک، ریشه‌ای بسیار قدیمی‌تر داشت و به نقش آب و گاو و نیروی کار در کاشت و داشت و برداشت مربوط می‌شد.

شكل‌های مالکیت اصلی پیش از انقلاب مشروطه از سوی باقر مونتی [۳۳-۳۸] بیان شده است. این نوع مالکیت بطور خلاصه و با توجه به یافته‌های دیگری که من دارم، شامل موارد زیر است:

یک - مالکیت مشاع - در قسمت عمده‌ای از ایران بویژه در مناطق زیر سلطه ایلات، نوعی مالکیت اشتراکی حکمفرما بود (شاید سابقه مالکیت در ایران به شکل ارباب - رعیتی به دو قرن هم نرسد). این مالکیت عمدتاً به مراعع مربوط می‌شد اما در مواردی زمین‌های کشاورزی را نیز در بر می‌گرفت (مثلًاً در میان طوایف ترکمن). گسترش نظامهای اقتصادی نوین و تثبیت حکومت مرکزی به سرعت این مالکیت‌ها را از میان برد.

دو - مالکیت خانخانی - خوانینی که در رأس ولایت‌های تعیین شده از سوی زمامداران ایران قرار داشتند به مرور در قلمروی خود زمین‌ها را تصاحب کردند و این زمین‌ها به صورت املاک وسیع خانوارهای خوانین تیولدار درآمدند. حاج سیاح [۱۳۴۶] می‌نویسد املاک در دهات سابقاً

ملک زارعان و خرده مالکان بوده است که کم کم با قوی شدن خوانین آنان به ظلم املاک را از دست زارعان بیرون آورده‌اند.

سه - مالکیت اشرافی - این مالکیت از بقایای تیولهای درباریان و افراد متتفذ بود در این نوع مالکیت ارباب و رعیتی به معنای کامل برقرار بود. املاکی که تحت عناوین مختلف به تصرف دیوانیان درآمده بود به مالکین وارثان اشرافی منتقل می‌شد. اینان بخش مهمی از مالکان بزرگ (اربابان بزرگ) را تا پیش از اصلاحات ارضی تشکیل می‌دادند.

چهار - مالکیت نیمه بورژوازی (سوداگری - اربابی) - این مالکیت متعلق بود، به ثروتمندان شهری که با پرداخت مبلغی به عمال حکومت یا تیولداران و خانوارهای مقروض بر ملکی دست می‌انداختند. اینان نیز مالکان متوسط و خرد (و تا حدی بزرگ مالکان) بعدی تبدیل شدند. نیکتین [مؤمنی ۱۳۵۹، ص ۳۷] معتقد است که «در نیمه اول قرن نوزدهم به صورت جامعه‌ای فتووال و پاتریارکال ترسیم می‌شد. پس از این تاریخ آهسته آهسته تحول آغاز می‌شود... مالکیت ارضی که تا این زمان در دست خانمان‌ها و دولت مرکز بود به تملک تاجران شهری و روحانیان درآمد.» اگر نظریه فثودالیزم را (مورد نظر نویسنده‌گان شوروی) در نظام زمین‌داری ایران کنار بگذاریم می‌توانیم این نتیجه‌گیری تاریخی نیکتین را به خوبی پذیریم. سلطانزاده [به نقل از مؤمنی، ۱۳۵۹] می‌نویسد که از دهه نهم قرن نوزدهم، موقعی که ایران تدریجاً به مدار اقتصاد جهانی کشیده می‌شد و صادرات محصولات کشاورزی سال به سال افزایش یافت و بهره زمین بشدت رو به افزایش می‌نهاد. سرمایه‌داری شهری و

رباخواران و تجار با عجله و شتاب شروع به خرید زمین از تیولداران کردند. این امر موجب شد که مالکان یک سلسله از املاک دهات و قصباتی را که قبلًاً به دهقانان و مؤسسات مذهبی و دولت تعلق داشت، تصرف کنند.

پنج - مالکیت بورژوازی - این نوع مالکیت که غبارت از مالکیت شخصی به اضافه کاربرد سرمایه و ماشین آلات است البته در بحث ما جایی ندارد، زیرا تقریباً به سالهای پیش از اصلاحات ارضی مربوط نمی‌شود.

اما بجز آن باید به چند نوع مالکیت دیگر نیز اشاره کنیم.

شش - مالکیت سلطنتی - این مالکیت طبعاً نشان دهنده مالکیت شاه است پیش از آنکه به اشراف، تیولداران و خانها منتقل شود. بهر حال مالکیت سلطنتی در سالهای دهه بیست و سیس در اصلاحات ارضی بین دهقانان تقسیم شد و محمد رضا شاه استناد مطالبات خود را در بانک دولتی کشاورزی نقد کرد.

هفت - مالکیت خالصه دولتی - این نوع مالکیت در قرن نوزدهم وجود داشته است. سرجان ملکم و لمپتون نیز دریافتہ بودند که در آغاز قرن ۱۹ اساساً مفهوم اجاره‌دار دلالت بر کشتکاران بر روی اراضی خالصه جات داشته است. درواقع اراضی دیوانی را برای استفاده یا تصرف به ازای پرداخت مالیات ارضی به روستاییان می‌دادند. همچنین شاکری [Chaqueri]، ۱۹۹۵، صفحه ۱۶] نشان می‌دهد که وضعیت در مازندران در قرن نوزدهم به همین منوال، یعنی مالکیت دولتی، بوده است. بهر حال

بعدها نوع تازه‌ای از مالکیت دولتی، مربوط به دیوان سالاری دوره پهلوی، بویژه پهلوی دوم و طی برنامه‌های ارسال ناشدنی، بدست آمد. نعمانی ۱۳۵۸، ص ۱۱۵۱ اراضی دیوانی (خالصه دولتی در بحث ما) را یکی از خصایص مشترک تاریخ زمینداری فثودالی در ایران و درگیر کشورهای خاورمیانه می‌داند. واقعیت این است که ماهیت مالکیت ایرانی به کلی با مالکیت فثودالی به شیوه اروپایی متفاوت است. وانگهی اگر فصل مشترکی نیز وجود داشته باشد باید بین بخشایی از عراق، ایران، سوریه، کشورهای آسیای مرکزی، پاکستان و بخشی از مرز باشد و نه خاورمیانه به معنای خاص. به این ترتیب باید برای تحلیل دقیق به نوعی به شیوه تولید آسیایی و بطور دقیق‌تر در الگوی نظریه نوآسیایی که خراج‌بگیری است، بیندیشیم و نه نظام فثودالی. تعارض‌های طبقاتی در این مورد نیز از تعارض‌های نوع فثودالی بشمار نمی‌آیند.

هشت - املاک موقوفه که در اختیار روحانیت بود.

نه - مالکیت دهقانی - این مالکیت که عبارت بود از مالکیت آب و خاک و اراضی مشاع توسط دهقانان صاحب نسق که بر روی زمین کار می‌کردند. مالکیت دهقانی پیش از مشروطه وجود داشت. این نوع مالکیت بر اثر دست‌اندازی‌های خوانین و مالکان در معرض آسیب بود و بطور کلی کاهش می‌یافت گرچه در مواردی نیز تقسیم روستاهای توسط مالکان - امری که بیشتر به بعد از مشروطه مربوط می‌شود - این نوع مالکیت را تقویت می‌کرد.

ده - خرده مالکی که درواقع ناشی از توسعه مالکیت نیمه بورژوا ای (به

زبان مومنی، و مالکیت سوداگری - اربابی، به زبان من) و خرد شدن روستاهای بود، این نوع مالکیت را نیز دستکم در پیش از مشروطه نباید خیلی جدی بگیریم. در موارد زیادی این نوع مالکیت با مالکیت دهقانی مخلوط می شد.

برآوردهای من براساس منابع مختلف [مومنی ۱۳۵۹، نعمانی ۱۳۵۸، سوداگر ۱۳۶۹] به این تیجه می رسد که بیست تا چهل سال پس از مشروطه در حدود ۳۰ تا ۳۵ درصد املاک دهقانی، در حدود ۵ تا ۷ درصد خالصه دولتی، در حدود ۱۵ درصد به مالکات بسیار بزرگ تعلق داشت. املاک سلطنتی را نیز باید ۵ تا ۷ درصد درنظر گرفت و ۲۰ درصد بقیه به خرده مالکان و مالکان متوسط و در حدود ۵ درصد نیز به موقوفه تعلق داشت.

این گونه مالکیت‌ها برای انواع بهره مالکانه بود. نوع مالکیت، بهره مالکانه ویژه‌ای را حکم نمی‌کرد. به عبارت دیگر نمی‌توانیم بگوییم که هر نوع مالکیت سهم و میزان شخصی را مقرر می‌داشت. درواقع گونه مالکیت بستگی به تضادها و تحولات طبقاتی گذشته داشت و سنتزی بود از مسیر تاریخی پیشین - چنان‌که در مورد مالکیت اربابی یادآور شدیم، اما بهره مالکانه نیز به یک فرهنگ عمومی قدیمی در مورد خراج‌ها و مالیات‌ها و سهم‌بری‌ها مرتبط می‌شد که در طول زمان توجیه و منطق بهره‌کشانه خاص خود را یافته بود. این دو، یعنی نوع مالکیت و نظام بهره مالکانه، یکدیگر را نمی‌ساختند، بلکه در یک نظام تحول کلی تر مربوط می‌شدند. اما فشار برای افزایش بهره‌کشی در طول زمان افزایش یافته بود.

بسویه باگسترش بحران اقتصادی دربار و مالکان و با پیدا شدن مالکیت‌های جدید بیشتر می‌شد.

عامل قدرت و تسلط در کنار پیشینه تاریخی می‌توانست نوع بهره‌کشی و میزان آن را مشخص کند. مثلاً جز بهره مالکانه عادی، گاه دریافت بهره مالکانه از مرغ و بز و پشم و شیر و کره رعایا و دهقانان رواج داشت. جالب توجه این که گاه در دو منطقه محدود و چسبیده به هم، یا در چند روستای همسایه، نوع و ترکیب و میزان بهره، حتا برای دو نوع کشت یکسان، متفاوت بود. این امر نشان‌دهنده بی‌نظمی در نظام بهره‌کشی کشاورزی از یک سو و افزایش فشار و آزار و تعدی مالکان جدید بر دهقانان از دیگر سو بود. بازاریان مالک شده نسبت به مالکان و خانهای مستی بی‌رحم‌تر و بی‌اعتناتر به نیازهای عادی روستا و کشت و نیز دورتر از فرهنگ رایج منطقه بودند (البته می‌دانیم این به این معنا نیست که خانها و موقوفه‌داران و مباشران خالصه‌جات، از تجاوز و خشونت و بی‌رحمی فروگذاری می‌کردند). خصلت سودجویی پولی، بی‌صبری ویژه سوداگران ایرانی و آمیخته شدن آنان با فعالیت ریایی و زور با زر و سیطره ارزشهای پرتحرک‌تر تجاری نسبت به روابط قبلی، مالکان جدید را به خروج از نظام و نسق موجود و اعمال انواع فشارها که با موقعیت و اعتبار خانی و حتی اربابی مربوط به دوره‌گذار منافات داشت، وادرار می‌کرد. این سهم‌ها، با مالکیت و شبه مالکیت خصوصی، با بروز بحران مالی و سیاسی دولت مرکزی و زندگی اقتصادی شاهان که به خالصه‌جات و خراج‌ها اتکا داشتند و بالاخره باگسترش بی‌نظمی و ملوک‌الطراویفی تشدید می‌شدند.

در مقابل افزایش بهره‌کشی و اجحاف و تعدی، واکنش‌های گوناگون آشکار و پنهان در روستاهای بروز می‌کرد. فرار از روستاهای که گاه با اجراء و گاه با ممانعت از بیان همراه بود - اقدام به ضرب و جرح یا کشتن برخی از ایادی خردپای مالکان و نزاعهای محلی از واکنش‌های معمولاً انفعالی محسوب می‌شدند. اما این کارها بهره‌کشی‌های دهشتناک از زمین و زارع را متوقف نمی‌کرد. محروم ماندن رعایا از ثمره کارشان، کشاورزی را در منتهای بی‌انگیزگی و عقب‌ماندگی و آنان را در نهایت فقر و فلاکت نگه می‌داشت. فراوان رعایا برای فعلگی، کارهای تصادقی و حتاً گدایی به این سو و آن سو روان می‌شدند. وضع خوش‌نشینان اسف‌بار بود، به نحوی که خود آنان معمولاً بر رعایای فقیر تکیه داشتند. در شرایطی که جان و مال و امنیت درباریان و وزیران و حاکمان (از امیرکبیر صدراعظم ترقی خواه تا اتابک اعظم، آن وابسته و گوش به فرمان فاسد و ناصالح) از دست شاه در امان نبودند. وضع دهقانان دیگر گفتن نداشت. اما نکته مهم این که خان‌ها، اربابان و مباشران ناامنی‌ها را از ده بالا به دههای پایین تر از خود منتقل می‌کردند. حاج سیاح [۱۳۴۶] در خاطرات خود می‌نویسد:

«... انسان اگر در دهات ایران گردش کند می‌فهمد که ظلم یعنی چه؟ بیچارگان سوخته و برسته در یک خانه تمام لباسشان به قیمت جُل یک اسب آقایان نیست. یک ظرف مس برای طبخ ندارند. ظرفها از گل ساخته، خودشان با این که شب و روز در گرما و سرما در زحمت و عذاب کارند نان جو به قدر سیر خوردن ندارند. سال به سال، شش ماه به شش ماه گوشت به دهنستان نمی‌رسد. از خوف هر وقت یک سواری یا تازه

لباسی به لباس آخوندی، سیدی یا دیوانی می‌بینند، می‌لرزند که باز چه بلایی برایشان آورده شده است...»

سیف [۱۳۷۳]، صص ۷۷ تا ۱۱۱] نمونه‌های چندی از ظلم و تعدی در نقاط مختلف ایران را بدست می‌دهد. او شرح می‌دهد که چگونه حاکمان و خانه‌ایی که در معرض خشم و غضب قرار گرفته بودند، با ریاکاری رعایا را وامی داشتند که به نفع آنها تلگراف ارسال و از خمین سلوکشن [در نزد حاکمان مرکز و شاه] تعریف کنند. نویسنده هم چنین نمونه‌هایی از کاربست‌های نیروی نظامی را برای فشار هر چه بیشتر بر رعایا ذکر می‌کند.

به جز بهره‌کشی بی‌رحمانه از دهقانان بهره‌برداری ویرانگرانه از منابع نیز جریان داشته است. سیف [۱۳۷۳] صص ۶۴-۶۲ به نقل از گزارش کنسول انگلستان از سوی اج. ال. چرچیل، از واقعه قطع درختان شمشاد در گیلان به منظور صادرات و تخریب هولناک این جنگلها یاد می‌کند. او در کتاب خود [همانجا، فصل سوم] ضایعات سنگین بر نظام بهره‌برداری از منابع آب و قنوات (مثلاً در خوزستان) را به خوبی تشریح می‌کند.

از طرف دیگر وابستگی برخی از فعالیت‌های تولید کشاورزی به صادرات، همراه با آسیب‌پذیری بازار صادراتی رابطه ویرانگرانه دیگری را به رابطه بخش سوداگری با زندگی کشاورزی می‌افزود. به عنوان نمونه داستان ابریشم در گیلان که به شیوع بیماری کرم ابریشم و خسارت‌های نابودکننده‌ای که بر زندگی پرورش دهنده‌گان وارد آمد، در کتاب سیف [همانجا فصل ۵] آمده است. ابریشم به بازار صادراتی وابسته بود اما با

شیوع بیماری، بهره‌برداران واقعی و تجار و مالکان به یاری برای مبارزه با بیماری یا برای بازسازی تولید نیامدند و هیچ‌گونه امکاناتی در اختیار نگذاشتند. قالی نیز که صنعتی هم روستایی و هم شهری بود، وسیله کسب مازاد از طریق وارد آوردن فشارهای طاقت‌فرسا بر قالی بافانی که در کارگاه‌های تنگ و کثیف، زرد و رنگ پریلده و گرسنه جان می‌کندند، شده بود. همین قالی وقتی با بحران در بازارهای صادراتی یا بازارهای داخلی رویرو می‌شد بر مصیبت و بدیختی قالیباфан می‌افزود. صنعتگران و تجار برای همیشه از دریار و شاه می‌خواستند که آنان را مورد حمایت قرار دهند. این حمایتها منشا درآمد برای شاهان نیز می‌شد، اما ذره‌ای اثر بر زندگی رقت‌بار قالیباfan روستایی و کارگاه‌های نسبتاً بزرگ شهری (که دارای سلسله مراتب کاری و استادکاران و شاگردان بودند) نداشت.

مقاومت و جنبش مبارزه دهقانی مستقل، فراگیر، متشکل و دارای رهبری مرکز به دلایل متفاوت در پیش از مشروطه شکل نگرفت. پراکندگی روستاهای شتاب شورش و انقلاب در شهرها، تجزیه نظام خانی از دلایل مهم بهشمار می‌آمدند. حکومت مرکزی از یک سو از کوچندگانی که به راهزنی و غارت روستاییان می‌پرداختند حمایت می‌کرد و از سوی دیگر بخشی از خانها بر اثر ضعف دولت مرکزی و منافع و ضرورت‌های اقتصادی خاص خود، از حکومت روی بر می‌گردانند و با انقلابی‌هایی که برنامه و شعار ایجاد امنیت را داشتند همکاری می‌کردند. چنین وضعیتی نیز از تشکل و فراگیری جنبش دهقانی جلوگیری می‌کرد. پراکندگی روستاهای فرهنگ محافظه‌کارانه، زمین‌گیری و نیاز و فقر شدید،

وابستگی به خانها و مباشران و نمایندگان آنها، مانع از تمرکز و شکل‌گیری جنبش‌های پراکنده دهقانی می‌شد.

پاولویچ و دیگران [۱۳۵۷]، ص ۱۸ و ۱۹ نشان می‌دهند که دهقانان برای دفاع از حقوق عمومی خود، در بیشتر نقاط با شهرنشینان هم آواز شده، دست اتحاد به آنان دادند. دهقانان از دست ستمکاران مراجعات مکرر به مجتهدان بزرگ را آغاز کرده این شیوه را رویه مقاومت و ابراز نارضایتی خود کرده بودند. در این میان مجتهدانی که متحد مالکان بودند لقب «قلابی» می‌گرفتند. این مجتهدان مطابق منافع طبقاتی خود عمل می‌کردند زیرا از حیث جمع‌آوری وجوهات و تأمین درآمد برای خود و دور و بری‌های خود به ستمگران و اربابان و خان‌ها متکی بودند. در مقابل ناچار دهقانان نیز دست نیاز به سمت مجتهدين «حقیقی» در شهرهای بزرگ و در نجف، که درواقع به دلیل دوری مسافت کمتر منافع مشترک با مالکان داشتند، دراز می‌کردند، گرچه لزوماً و همیشه پاسخ مناسب را دریافت نمی‌کردند. در این میان گسترش تجارت و صادرات پتبه و کتان و برنج و میوه و ابریشم و چوب موجب افزایش فشار ملاکان - تاجران بر زمین و زارع می‌شد و این کار نیز قیمت زمین را بالا می‌برد و تاجران را به فشار بیشتر برای کسب سود به جبران بهای زمین وامی داشت. این روند حتاً موجب گسترش شدن مالکیت خصوصی در املاک موقوفه گردید.

و اما، از سوی دیگر خزانهٔ مملکت خالی گشته و مقدار مالیات رو به تزايد گذاشته بود. حاکمان مرتب عوض می‌شدند تا بتوانند جای خود را به کسانی که مالیات بیشتری را فراهم می‌کنند بدهند. آنان به اربابان و

اربابان نیز به دهقانان فشار وارد می‌آوردند. به این ترتیب چیزی از آغاز قرن بیستم نگذشته بود که تلاطم و شورش و نافرمانی دهقانی شیوع یافت. در مناطق شمالی دهقانان به کشورهای شمالی قفقاز و روسیه می‌رفتند و گاه از حیث تجربه مبارزاتی با دسته‌های پر بازمی‌گشتند. شماری از دهقانان کار را به جایی رساندند که موجب رانده شدن مباشران از روستا شدند. در موارد متعددی آنان از پرداخت‌های اضافی خودداری می‌کردند. انجمن‌های محلی نیز اینجا و آنجا تأسیس می‌گردید. نمایندگان دولتی جرأت ورود به برخی از روستاهای را از دست دادند. البته در این میان نباید از تحریک دهقانان به وسیله عمال روس که مایل بودند به عرض گسترش جنبش انقلابی، شرایط برای العاق ایران به امپراتوری روسیه را فراهم آورند، غافل بود. درواقع همین دسیسه‌ها نیز در پایان دادن به عصیان‌های معطوف به تحول انقلابی در میان دهقانان ایرانی بسیار مؤثر بود. در مقابل، مالکان صنف قوی ارتজاعی را تشکیل می‌دادند و با همدستی شاه، راه را برای کنترل عصیان‌ها هموار می‌کردند.

بازگردیم به نظام مالکیت. بار تولد [۱۹۸۴] با استفاده از منابع تاریخی، بویژه استخیری، تاریخ‌نویس ایرانی، در مورد گیلان به این نتیجه رسید که در قرن نهم میلادی طاهریان اراضی بلاصاحب گیلان را تصرف کردند. اما شاکری [۱۹۹۵]، ص [۱۵] در بررسی خود دریافت‌هاست که تا قرن ۱۹ مالکیت اراضی به دور از مالکیت شخصی بود و اراضی بطور کلی در اختیار نهاد شاهی قرار داشت. اراضی تیولی - ضبطی که از نوع اراضی خالصه‌جات بودند در قرن ۱۹ بصورت مصادره‌ای از اختیار کسانی چون

حاج میرزا آغاسی (وزیر اعظم طولا نی مدت و بسیار مال‌اندوز دربار قاجار)، امیر ارسلان خان مجده‌الدوله، معتمدالدوله و دیگران خارج و به صورت اراضی خالصه شاهی درآمدند.

تا سال ۱۸۸۵ وضع چنین بود، اما پس از آن دیوانیان که اراضی را در اختیار داشتند آنها را قطعه قطعه کرده به یک پنجم تا یک ششم قیمت وقت به فروش می‌رسانندند (البته پیش از افزایش قیمت اراضی در مراحل بعدی). همین جریان از نافرمانی واقعی در صحنه اراضی کشاورزی نسبت به دولت و نهاد مالکیت خالصه‌ای حکایت دارد. به عنوان نمونه فریزر [به نقل از Chaqueri] نیز نشان می‌دهد که چگونه شاه اراضی مصطفی خان را در تالش مصادره و او را مجبور به پناهنده شدن به روسیه کرد و سپس بخشی از اراضی را بین خانواده‌های عشاير باقیمانده در ایران تقسیم و سپس خان جدیدی مستقر و خانواده او را مورد آزار و تعدی قرار داد.

پادشاهان قاجار به سرعت از شیوه حکومتی ایلاتی و نظام سیاسی «خیمه‌ای» پایه گذار سلسله خود، یعنی آقامحمدخان قاجار، فاصله گرفتند و سعی کردند به سنت باستانی پادشاهی برگردند. آنان در اندیشه بوروکراسی گستردۀ ایجاد نظام مرکزی و شببات دیوانی و تشکیلات ارتشی کارآمد بودند. بهرحال همه تلاش‌ها زیر فشار تعارض‌های شدید اجتماعی و نظام ستمگرانه‌ای که می‌پروراندند، به ثمر نرسید. گرچه تشکیلات دیوانی گستردۀ شد، اما تلاش برای ایجاد یک بوروکراسی فراگیر و کارآمد به شکست انجامید و فقط سلسله مراتب دیوانی - درباری که در پایخت متصرکز بود و نیز سلسله مراتب کوچکتری در تبریز برای

ولیعهد برقرار شد. حاکمان به خان‌ها، اربابان و رؤسای قبایل محلی متکی بودند. اگر نام و سابقه و سنت پادشاهی در کار نبود تجزیه جغرافیایی و اجتماعی نظام صورت می‌گرفت. پادشاهان قاجار در ایجاد ارتش دائمی قدرتمند نیز ناتوان بودند. آنان قرن نوزدهم را با پیشیبانی افراد قدرتمند قبیله خود - بویژه طایفه قویونلو از ایل آشناقی باش قبیله قاجار - آغاز کردند. وقتی آن نظام فرتtot گشت به جای آن بوروگراسی گسترده‌ای شکل نگرفت و ارتش کارآمد و پابرجایی تشکیل نشد. گاه قبایل با دستیابی به سلاح‌های پیشرفته انگلیسی به تهدیدی جدی‌تر از گذشته برای حکومت مرکزی تبدیل می‌شدند.

شاهان قاجار مجد و عظمت گذشته را بدست نیاوردن و مجبور به تقسیم قدرت با روحانیون و قبول فشار و نفوذ نیروی ایدئولوژیک آنان شده بودند و معمولاً خودشان نیز با علاقه و ظرافت و دلبستگی خاصی به مناسک مذهبی که از سوی روحانیون در عرصه قدرت تدوین می‌شد، روی می‌آوردند. بطور کلی عامل ماندگاری آنان عبارت بود از سازش با قدرتمندان محلی، عقب‌نشینی در مقابل فشارها، استفاده از سلسله مراتب زور و بهره‌کشی و خراج‌بگیری با کمک خان‌ها و حکام، استفاده از سیاست توپه و نفاق و اتکا و وابستگی فزاینده و پیچیده دولتی به خارجیان و جلب حمایت آنان از طریق اعطای امتیازها. این ماندگاری نه با منافع و ثبات ملی سازگاری داشت و نه با دوام قدرت ایشان. نظام پادشاهی قاجار، بویژه پس از قتل فوجیع امیرکبیر به دستور ناصرالدین شاه، روز به روز تجزیه را تجربه می‌کرد. شورش‌های مردمی که نخست با

زهر چشم و زور و کشتار پاسخ داده می شد به تدریج با عقب نشینی ها و پا در میانی ها رو برو می شد (نمونه های آن در جنبش تباکو، شورش های نان در میانه تا انتهای قرن ۱۹ در تهران و در نقاط دیگر، مخالفت تظاهر آمیز با برخی از حکام ستمگر محلی). این عقب نشینی ها در برابر امتیاز خواهی های دولت های استعماری نیز صورت می گرفت.

کشور روز به روز بدھکارت می شد. اگر ممکن بود ظلم و تعدی به مردم بالا می گرفت و اگرنه موضوع به عقب نشینی در اینجا و آغاز تعدی در جای دیگر، دریافت وام و حق اعطای امتیاز به خارجیان و واگذاری ثروت های ملی به آنان و سیاست های مشابه ختم می شد. کار بدانجا کشید که در مذاکرات ۲۱ اوت سال ۱۹۰۷ (یعنی یک سال پس از صدور فرمان مشروطیت) موافقت نامه روس و انگلیس درباره تقسیم مناطق نفوذ ایران و افغانستان و تبت به امضا رسید. طبق این موافقت نامه ۷۹۰ هزار کیلومتر مربع از خاک ایران، از قصر شیرین تا اصفهان و یزد و رو به شمال و قسمت مرزی ایران و افغان (روس) تحت نفوذ روسیه و ۳۵۵ هزار کیلومتر، از خطه بندر عباس، کرمان، بیرجند و سرحد افغانستان رو به جنوب، منطقه نفوذ انگلستان و باقی کشور منطقه بی طرف اعلام شد. این موافقت نامه به تضعیف دولت و دادن فرصت به انقلابی ها برای تعمیق انقلاب منجر شد و در واقع از رقابت انگلیس و روسیه چیزی نکاست. زمان های بحرانی مثلاً در دسامبر ۱۹۰۷ محمدعلی شاه قصد کودتای ضد انقلابی را داشت و در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ که وی مجلس را به توب بست، این رقابت از حالت پنهان به حالت آشکار گراید. در سال ۱۹۰۷

محمدعلی شاه آخرین توان خود را در گردآوری نیروهای مرتاجع به کار برد. او امیر بهادر را فراخواند. از رحیم خان کمک گرفت و اتابک اعظم را که زیر فشار مردم در سال ۱۹۰۳ از حکومت رانده شده و به اروپا رفته بود فراخواند و بجای مشیرالدوله لیبرال - ملی گرا نشاند. این همه، در کنار و خامت اوضاع اقتصادی و فقر و قحطی و سپس ترور اتابک در اوت ۱۹۰۷ تنها زمینه را برای شعله‌ور شدن لهیب انقلاب و بارور شدن ستیز طبقاتی هموار کرد (این مقوله را بعداً نشان خواهم داد).

باری خطأ و موضع عوض کردن شاهان قاجار بوزیر ناصرالدین شاه در اواخر عمر، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه و روی آوردن آنان از این جناح به آن جناح، بازیگری میان روس و انگلیس (که نمونه کامل آن رفتاری باریگرانه امین‌السلطان بین روس و انگلیس برای حفظ منافع و ثروت‌های غصبه خود بود). دل دادن او به مقامهای محلی و غیره و باری گرفتن از روحانیون درباری یا قدرت طلب از ابزارهای متداول سیاسی حکام و شاهان قاجار. در همه احوال ریاکاری سیاسی از سوی روحانیون وابسته، دیوانیان و درباریان نیز به خوبی ایفای نقش می‌کرد. بهر حال بارها شورش‌های منتهی به انقلاب با عقب‌نشینی ناصرالدین شاه متوقف شد، اما بررسی تاریخی همه روندهای قرن نوزدهم در ایران نشان می‌دهد که تجزیه درونی نظام حکومتی قاجار، همزاد و همزشه و قوع نهایی انقلاب مشروطه بوده است.

بطور خلاصه می‌توانیم بگوییم که جدا از شرایط طبقاتی و ستیز مردمی در بخش حکومت‌شوندگان عوامل زیر، که به حکومت‌کنندگان

مربوط می شود از عوامل مهم تحول در نظام سیاسی کشور و تشدیدکننده تعارض های اجتماعی پیش از مشروطه بوده است:

- شکست دربار در برقراری بوروکراسی مؤثر و کارآمد
- تشکیل ارتش های خانخانی بجای ارتش مرکزی دولتی
برستان
- بحران عمیق مالی دولت و دربار
- تجزیه درونی دربار بخاطر رقابت شاهزادگان برای گرفتن امتیاز، موقعیت و سهم بیشتر
- شکار امتیاز های اقتصادی از سوی خارجیان، بی آن که این امتیازها موجی برای سرمایه گذاری مؤثر در اقتصاد ملی شود
- افزایش بدھی های داخلی و خارجی شاهان و درباریان و امیران و حاکمان
- خودسری و خودکامگی حکام محلی برای جبران ضعف مالی خود و دولت مرکزی از طریق اخذ خراج و بهره مالکانه فزاینده، بی اختصاص منابع برای عمران و آبیاری و کشت
- ضعف سیاسی روزافزون دربار، بی آن که این امر منجر به تجدیدنظر در نظام حکومتی و قبول روش های مقتدرانه مردم سalar شود، بلکه بر عکس در هر جا ممکن بود به افزایش ظلم و فشار می انجامید
- عقب نشینی ها، توطئه ها، زد و بندها، امتیاز دھی ها، ضعیف کشی ها در دولت مرکزی جای تدبیر و اقتدار را گرفته بود
- نظام عشایری و نظام اقتصاد روستایی در کنار زندگی شهری برخوردار از مناسبات جدید و شهرنشینان طبقه متوسط و روشنفکران به ناهمگونی ناکارآمدی در اداره امور عمومی منجر می شد

- روحانیت به تدریج بر قدرت و رقابت خود در برابر دربار می‌افزود و در قدرت سهیم و شریک می‌شد یا در برابر آن مانع می‌تراشید
- بهر حال روحانیت از حیث سمتگیری به نفع جریان‌ها و گروه‌های متفاوت اجتماعی و درواقع در راستای منافع طبقاتی تجزیه و بطور عمدۀ به روحانیت وابسته به دربار و به قدرتهای محلی از یک سو و روحانیت ترقی خواه از دیگر سو تقسیم‌بندی می‌شد.
- از میان درباریان تحصیلکرده و فرنگ رفته و از میان طبقه متوسط شهری آگاه لایه‌های ناراضی و فعال سیاسی بروز و قدرت مرکز سنتی دربار، خان‌ها و حاکمان را مستهلک می‌کردند.

* * *

عبدالاصمد کامبخش [بی‌تا، ص ۱۱۵] می‌نویسد که در انقلاب مشروطه در بدو امر بورژوازی در رأس انقلاب قرار گرفت و درواقع خلق برای گرفتن مواضع اولیه از استبداد به دنبال بورژوازی رفت. ولی غریزه از همان روز اول به بورژوازی حکم می‌کرد که تندد نرود. به گمان او، و به درستی، می‌توان او اخر سال ۱۹۰۶ و اوایل سال ۱۹۰۷ را سرآغاز مرحله نوینی در انقلاب مشروطه دانست. او پس از اشاره به مشارکت طبقات مختلف در انقلاب مسلحانه و فraigیر و مقاومت دهقانان در عدم پرداخت بهرهٔ مالکانه و درخواست تقسیم زمین به این موضوع اشاره می‌کند که در این وقایع در شماری از بنگاه‌های کوچک کارگران دست به اعتصاب زدند. او اضافه می‌کند که عناصر پرلتز سوسیال دموکرات، بویژه در مرحله دوم انقلاب ایران - یعنی مرحله‌ای که در آن جنبش در

آذربایجان و گیلان ابعاد وسیع تر و مردمی تر یافت - نقش سازماندهنده و تجهیزکننده را داشتند و این با مشارکت سوسیال دموکرات‌های بلشویک قفقاز صورت گرفت.

ذکر این توضیح و تأکید را ضروری می‌دانم که درست است که سوسیال دموکرات‌ها نقش بسیار مهم در سازمان دادن و تجهیز انقلاب داشتند، اما نه آنان و نه جریان پرلتیری در واقع اصلی‌ترین ماهیت انقلاب مشروطه را تشکیل نمی‌دادند. در ۱۹۰۶ اساساً نیروی سازمان یافته بلشویکی که بتواند به انقلاب‌های خارجی کمک کند در روسیه وجود نداشت، گرچه بطور کلی سوسیال دموکراسی در این کشور و بویژه در ارمنستان و آذربایجان فعال بوده است. هم‌چنین ترکیب دهقانی و کارگری را در هدایت جنبش مشروطه پس از سال ۱۹۰۶ نمی‌توان به واقع منحصر به فرد و تعیین‌کننده دانست. برخلاف نظر کامبیخش خرد بورژوازی شهری به تمامی به دنبال جناح اعتدالی بورژوازی راه نیفتداده عقب‌گرد نکرد. بخشی از اصناف و بخشی از نوخاستگان شهری و تحصیلکردنگان و روشنفکران در جریان تقویت انقلاب و ادامه آن، پس از به توب بسته شدن مجلس، مداومت و مقاومت جدی داشتند. کسری [۱۳۵۶، صص ۱۷۵ و ۱۷۶] می‌نویسد که رشته کارها در دست سوسیال دموکرات‌ها بود و اشاره می‌کند که آنان به خوبی می‌دانستند که تنها نام مشروطه به میان آمده و خودکامگی از میان نرفته است و بالاخره واقف بودند که نباید مردم را به حال خود رها کنند. بهلوا [نگاه کنید به کامبیخش بی‌تا، ص ۱۶] تاریخ‌نویس شوروی نقش ویژه بزرگی برای سوسیال دموکراسی در

انقلاب مشروطه قابل است. چرچیل مترجم سفارت انگلیس نیز گارت ویک سفیر روسیه در ایران در گزارش‌های خود به فعالیت حرفه‌ای و جدی سوسيال دموکرات‌ها اشاره کرده‌اند. با وصف این کسروی [۱۳۵۶] ملکزاده [۱۳۲۸] و پاولویچ و دیگران [۱۳۵۷] به نقش طبقه متوسط شهری و روشنفکران به عنوان سازمان دهنگان مهم و اصلی اشاره کرده‌اند.

لینین ایه نقل از کامبیخش، ص ۱۵] باتوجه خاص به جنبش انقلابی ایران از انقلاب توده‌ای ایران، بی آن که به بر جسته کردن نقش پرولتری اشاره‌ای کند در مقاله‌ای به نام «مدار انفعاری در سیاست جهانی» سخن می‌گوید و می‌نویسد:

«وضع انقلابیون ایران در کشوری که از یک طرف اربیابان هند و از سوی دیگر حکومت ارتیجاعی روس در شرف تقسیم آند، بس دشوار است. ولی مبارزه سرسخت تبریز، کامیابی‌های مکرر انقلابیون، که [در ظاهر] به نظر می‌رسد در هم شکسته‌اند، نشان می‌دهد که سردمداران شاه حتا با گرفتن کمک از لیاخوف‌های روس و دیپلمات‌های انگلیس نیز با شدیدترین مقاومت توده‌ای رو برو هستند. چنین جنبش انقلابی که می‌تواند به کوشندگان بازگشت به دوران گذشته، اسلحه به دست، پاسخ دندان‌شکن بدهد و قهرمانان چنین کوشش‌هایی را مجبور به درخواست کمک از خارج بکند، محو شدنی نیست و حتا پیروزی کامل ارتیجاع ایران در این شرایط تنها می‌تواند آستانه‌ی هیجان‌های نوین توده‌ای بشود.»
به هر حال این نکته که سوسيال دموکرات‌ها به مثابه یک جریان قوی - گرچه نه چندان فraigir - اصلی‌ترین رهبری - گرچه نه نیروی مردمی

گسترده - را در به ثمر رساندن مشروطه بر عهده داشته‌اند جای انکار ندارد. میرزا محمد علی خان تربیت [برآون، ص ۱۶۱، به نقل از کامبخت] به عنوان یک شاهد عینی و فعال نوشته است:

«لازم است دقت خوانندگان را به یک نکته کوچک شایان توجهی جلب نماییم و آن این‌که احزاب سیاسی رسمی از قبیل دموکرات، اتحاد و ترقی، اعتدالیون و غیره فقط از دوره دوم مشروطیت پدیدار گشتند... بنابراین انتساب روزنامه‌ای پیش از دوره مذکور، به یکی از احزاب مزبور ناصواب خواهد بود. در دوره استقرار مشروطیت یگانه حزب متشكل سوسیال - دموکرات (اجتماعیون عامیون) بودو «مجاهد» ارگان مطبوعاتی آن در تبریز انتشار می‌یافتد»
(هم‌چنین به نقل از کامبخت)

ایواتف [۱۳۵۷] آورده است که شب‌نامه‌ای که سفیر روسیه (کارت ویگ) به پیوست گزارش خود آورده و امضای کمیته مرکزی حزب «اجتماعیون - عامیون» با گذاشتن واژه مجاهدان در داخل علامت () در آن به این معناست که هر دو جمعیت یکی بوده‌اند. کسری [۱۳۵۶] الف ص [۱۶۷] می‌نویسد که با همت علی میسیو، حاج رسول صدقیانی و حاج علی دوافروش یک نشست پنهانی به نام مرکز غیبی دایر شد و آنان نیز دسته‌ای بنام مجاهد را پدید آوردند. و باز می‌نویسد [۱۳۵۶] الف، ص [۳۹۱] که نخست حجت «اجتماعیون - عامیون» به رهبری نریمان نریمانوف تشکیل شد و سپس به دنبال جنبش مشروطه با همت علی میسیو، صدقیانی و دوافروش همان مرامنامه را به زبان فارسی ترجمه و

گروه مجاهدان را پدید آورده و یک «مرکز غیبی» نیز برپا کرده‌اند. پس قابل قبول به نظر می‌رسد که مجاهدان در واقع همان سوسیال دموکرات‌های فعال در مشروطه بوده برای یک مبارزه مسلحانه فraigیر مرکز غیبی را نیز برپا کرده بودند.

سندي به نام «قواعد» (و به زبان کسری دستورنامه) در سال ۱۹۰۷ در شهر مشهد به نام «جمعیت مجاهدان» به تصویب رسید. در مقدمه آن گفته شده است که لازم بوده است در دستورنامه دو سال قبل (۱۹۰۵) تجدید نظر شود تا با اوضاع و احوال کشور سازگار افتد. بنابراین نظام نامه مشروح‌تری مورد نیاز بوده است. پس از بررسیها و کاوشهای تاریخی سند ۱۹۰۵ نیز که باز در مشهد به تصویب رسیده بود یافته شد. این سند، که مورد تجدیدنظر بعدی قرار گرفت، «دستورنامه حزب سوسیال دموکرات» ایران بود. به این ترتیب به نظر می‌رسد که سوسیال دموکراسی ایران - که از آغاز به‌طور تنگاتنگ با سوسیال دموکراسی روسیه و قفقاز پیوند داشت و از آنجا بسیار درس و مایه می‌گرفت - از سوی انقلابی‌های ایران چندان سازگار با شرایط کشور تشخیص داده نشد و با «اوضاع و احوال کنونی و فق نمی‌داد». سند سال ۱۹۰۵ در واقع فقط یک دستورنامه و فاقد برنامه بود. سند سال ۱۹۰۷ هم مربوط به مجاهدان و هم مربوط به سوسیال دموکرات‌ها بود. آنها در صدد تشکیل سازمانی فraigیر بودند که اعضای آن به طبقات مختلف انقلابی آن زمان تعلق داشته باشد. این گروه که شمارشان بر حسب گزارش‌های مختلف ۱۲ هزار، ۲۰ هزار و چند ده هزار ذکر شده بود به طبقات مختلف انقلابی تعلق داشتند، اما

اکثریت شان شامل کارگران و دهقانان نمی‌شد. در این سند حتا واژه زحمتکش شامل دهقانان، پیشه‌وران و حتا بازرگانان که در آغاز در جزیان‌های اعتراض و مبارزه حضور داشتند - و البته و طبعاً شامل همه آنان - می‌شده است.

اردوی مشروطه خواهی که از تبریز و اصفهان و رشت به سمت تهران حرکت کرد و با بریگار قزاق که زیر فرمان افسران روسی بود و سپاه مزدور محمدعلی شاه به جنگ پرداخت. چنان‌که همه می‌دانیم این حرکت به دنبال به توب پسته شدن مجلس به‌وسیله محمدعلی شاه و لیاخوف فرمانده عالی روس، آغاز شد. این اردو بطور کلی از نیروهای زیر تشکیل شده بود:

- ۱- آمیزه‌ای از انقلابی‌های سوسیال دموکرات فقماز و آذربایجان بویژه تبریز به اضافه مجاهدان تبریز و تهران. درواقع این آمیزه در سال ۱۹۰۸ بیشتر نام مجاهدان را به خود می‌گرفت، اما چنان‌که دیدیم ریشه آرمانی و تربیت سیاسی خود را از سوسیال دموکراسی داشتند. در تهران، پیش و کمی بعد از حضور مشروطه‌طلبان، این جریان، نیروهای بیشتری را از خود تهران، رشت، تبریز و مشهد جذب کرد. حیدرخان عمادوغلى را باید از فعالان و مهره‌های اصلی سوسیال دموکراسی چپ در ایران به حساب آورد. این گروه پایگاه مردمی کارگری، طبقه متوسط شهری و دهقانی داشتند.
- ۲- فداییان که بیشتر از نقاط شمالی بویژه رشت، قزوین و آذربایجان به تهران رسپار شدند. اینان در تبریز و انجمان تبریز پایگاه اصلی خود را داشتند. ستارخان و باقرخان از رهبران فداییان بودند. اشتها رستارخان در

جريان مبارزه مسلحه و انقلابی تبریز در سال ۱۹۰۸ نه تنها ایران بلکه همه کشورهای علاقمند به موضوع از جمله کشورهای اروپایی را فراگرفته بود. فداییان با توجه به گذشته زندگی اقتصادی ستارخان (خرید و فروش اسب) و باقرخان (سنگ تراش یا یک بنای ساده) و با توجه به سابقه مبارزه آنان در جریان نارضایتی‌ها و شیورش‌های دهقانی (و گاه تشکیل دسته‌های پارتبیزانی در میان آنان) دارای پایگاه اجتماعی تقریباً همانند سوسیال دموکرات‌ها بودند. البته در گروه اول روشنفکران و سوسیال دموکرات‌های شهری و در گروه دوم طبقه متوسط شهری و بخش‌های دهقانی نقش بیشتری داشتند. همکاری دو جناح از حیث سازماندهی‌های مخفی با رهبری حیدرخان عمواوغلى و یاران او جدی بود. زنان بطور محدود اما در عین حال مؤثر در جنبش فداییان و مجاهدان (سوسیال دموکرات‌ها) مداخله داشتند.

۳- کوهستانی‌های جنوب ایران بویژه بختیاری‌ها که چنان‌که دیدیم با سلسله مراتب ایلی ارتباط داشتند و صرفنظر از برخی آگاهی‌ها و نارضایتی‌های مربوط به اعضای ایل، بیشتر تحت تأثیر تعارض رؤسای ایل با نظام پادشاهی به حرکت در می‌آمدند. البته سودار اسعد که پس از صمصم‌السلطنه رهبری مشروطه‌خواهی در ایل را بر عهده گرفت، تمایلات روشنفکری و آزادی‌خواهی لیبرال داشت. او در اوایل جنبش مشروطه در پاریس به سر می‌برد.

۴- نیروهای وابسته به اشراف زمیندار و مالکان و خانهای شمال (بویژه به مرکزیت تنکابن) که به دلیل تعارض آنان با وابستگان دربار

استبداد و با روسیه، به مشروطه پیوسته بودند و با محافظه‌کاری و تزلزل زیاد با مشروطه همکاری می‌کردند. سپهدار تنکابنی یکی از سه فاتح تهران (در کنار ستارخان و سردار اسعد) بود.

۵- روحانیون مشروطه‌خواه، مردم عادی، اصناف و بخشی از کارگران صنعتی و واحدهای پیشه‌وری، بخش محدودی از زنان، که بیشتر تحت تأثیر روحانیون مبارز و ییداری در برابر استعمار و اعطای امتیازها قرار داشتند در اردوی پیروزی مشروطه در ۱۹۰۸ سهم قابل توجهی بر عهده گرفتند. این جریان از گذشته‌های دور، یعنی از زمان نهضت تنباق و سپس قیام سید جمال الدین به گونه‌ای توده‌ای و نامتشكل ظاهر شده بود. اما در میان همین‌ها به اضافه گروه ششم که در زیر نام می‌برم نخستین جلوه‌های جدایی و شکاف بروز کرد. مشروعه‌خواهی و چرخش به سمت استبداد و سیاست روس از سوی شیخ فضل الله نوری و سید کاظم یزدی و میرزا علی اکبر (در اردبیل) هم‌صدایان و همراهان خود را از این گروه می‌داشتند. [در این باره به کسری و ذیل نام فضل الله نوری و دیگران که نام بر دیم مراجعه کنید].

۶- روشنفکران ترقیخواه و آزادی‌خواه و شماری از ایرانیان تحصیلکرده که بیشتر به سوداگران مشروطه‌خواه و روحانیون مترقی تعلق خاطر داشته و نیز خود می‌توانستند نیرویی از طبقه متوسط ناستی و تا حدی سنتی را به نفع مشروطه‌خواهی فراهم آورند. آنان بیشتر تحت تأثیر لاک و موتیسکیو و نیز میرزا ملکم خان قرار داشتند. میرزا آقاخان کرمانی، حاج شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملک را، که هر سه در

تبریز به دستور محمدعلی میرزا و لیعهد کشته شدند، می‌توان در این گروه به حساب آورد اکسروی ۱۳۵۶، صص ۱۳۶ تا ۱۳۸. در مقابل ناصرالملک، تحصیلکرده انگلیس را داریم، که از آغاز بنای مخالفت نظری را با مشروطه گذاشت و آن را «زوذهنگام» می‌خواند (مثلاً در نامه‌ای که برای طباطبایی یکی از دو روحانی مشروطه‌خواه نوشته بود [کسری ۱۳۵۶ الف، صص ۹۰ و ۹۱]). تقی‌زاده از گروه نخست بود، اما به تدریج به گروه محافظه‌کاران و طرفداران استقرار یک دولت نخبه‌گرای نیمه اصلاح طلب و تقریباً قانونی و پایان دادن به مشروطه پیوست و در واقع رهبری آنان را بر عهده گرفت (و تا سن ۹۴ سالگی سناتور برنشته بر صندلی چرخدار در رژیم پهلوی بود). بهر حال این گروه شماری از پیشه‌وران، اعیان، درباریان و ایرانیان را با خود به همراه داشتند و خود به دو جریان محافظه‌کار و لیبرال تجزیه شدند و در نهایت کارشان به نفع محافظه‌کاران پایان یافت و بخش‌هایی از آنها، از جمله لیبرال‌ها، به ادامه فعالیت مشروطه‌خواهی تا سال‌های بعد ادامه دادند.

در تمام این جریانها سوسیال دموکراتها، مجاهدان و فدائیان بیشترین یاری نظری و عملی و مقاومت را از خود نشان دادند. در عین حال مبارزان آزادیخواه دیگری نیز در انتقال آثار گسترده انقلاب فرانسه و آزادیخواهی اروپا ایفای نقش می‌کردند. سه گروه یاد شده از دردهای اجتماعی و فشارها و مصیبت‌های مادی که بر زندگی مردم رتجدیده، بیکار، آواره و حتا بر اصناف و کاسبکاران فراری به همسایه شمالی روا می‌رفت الهام می‌گرفتند. محمدسعید اردوبادی [۱۳۷۹] در کتاب تبریز مه آلود در

چارچوب داستان و روایتی که درواقع از زیان مبارزان سوسیال دموکرات و با اتکا به مجموعه تجربه‌های وی و بخصوص با توجه به زندگی شخصی نصرت حسین اف مکانیک تبریزی که در معادن باکو کار می‌کرد و در مبارزان مردم آذربایجان شرکت و سرانجام در قیام خیابانی کشته شد، به رشتہ تحریر کشیده شده است؛ نقش آموزش و سازماندهی سوسیال دموکراتها و فدائیان را در کنار روشنفکران، اصناف آگاه و روحانیون مبارز در آذربایجان نشان می‌دهد.

در میان مبارزان آزادیخواه، روشنفکران دیگری نیز جای داشتند که از طریق وعظ و نگارش و روزنامه‌نویسی جنبش آزادیخواهی را تقویت می‌کردند و به مسائل سیاسی و مسائل مبرم اقتصادی مردم می‌پرداختند. حاج میرزا نصراله ملک المتكلمين و جمال الدین واعظ، که هر دور روحانی بودند، میرزا جهانگیرخان شیرازی (صور اسرافیل) به اتفاق میرزا علی اکبر (دهخدا) هر دو روزنامه‌نگار، و نیز محمد رضا خان شیرازی مساوات نمونه‌هایی عالی از آنان بودند. آنان پس از پایان رهبری سید محمد طباطبائی روحانی بسیار برجسته و هم‌تراز او سید عبدالله بهبهانی (رهبری متزلزل که زمانی مخالف شورش تباکو بود)، رهبری واقعی جنبش را بر عهده گرفتند. ملک المتكلمين و صور اسرافیل به دست جladان لیاخوف به طرز غم‌انگیزی کشته شدند. حزن‌انگیزترین ترانه‌ها را ادیب و مرد بزرگ ادبیات فارسی، دهخدا برای هم‌رزم و هم‌قلم خود صور اسرافیل سرود و به یاد می‌آوریم:

(ای مرغ سحر چو این شب تار / بگذاشت ز سر سیاهکاری / ... / یاد آر ز شمع مرده یاد آر.)

در تهران گروهی از روشنفکران «انجمن معارف» را با هدف گردآوری کتاب، تأسیس مدارس و گسترش فرهنگ با کمک بخش متوفی دربار، و رو در رو با روحانیت شدیداً محافظه کار، پیش از انقلاب تشکیل داده بودند. اینان توانستند ۵۷ مدرسه خصوصی تا آن زمان تأسیس کنند. همین کار، گرچه با هدف اصلاحات تدریجی صورت می‌گرفت، بر ایجاد زمینه برای رشد فکری انقلابی کمک می‌کرد و به هر حال کاری نبود که بدون حرکت انقلاب به ثمر نهایی برسد.

در اصفهان «شرکت اسلامی» با هدف فراگیر تشکیل صنایع جدید، مانند صنایع نساجی و حمایت از صنایع سنتی برای رفع نیازمندی‌های کشور تشکیل شد. در تبریز و تهران روزنامه‌های روشنفکری متعددی بوجود آمدند. میرزا محمدعلی خان تربیت و سیدحسن تقی‌زاده از پایه‌گذاران روزنامه گنج فنون بودند. سیاستهای لیبرال از سوی مظفرالدین شاه و وابستگان اصلاح طلب دربار و نظام موجود برای فرونشاندن مخالفت‌های عمیق مردم و خواستاران تحولات ریشه‌ای مورد حمایت و تشویق قرار می‌گرفت. اما در مقابل، سازمانهای نیمه مخفی انقلابی نیز رشد می‌کردند.

مرکز غیبی به رهبری یک تاجر شیخی به نام کربلایی علی معروف به علی موسیو (در عین حال روشنفکر و زیارت‌دان) و مرکب از جوانان رادیکال که نخست در روزنامه گنج فنون گرد آمده بودند تشکیل شد. برادر تربیت، روشنفکری تبریزی که در آگاهاندن و توسعه فکری نقش بسزایی داشت، نیز در میان آنان بود. این مرکز چنان‌که گفتیم در واقع

بازوی فعالیت‌های مخفی سوسیال دموکرات‌های ایرانی، مجاهدان بود و تحت تأثیر سوسیالیسم انقلابی قرار داشت. باشگاه همت توسط حزب اجتماعیون - عامیون گشوده شد و هدف آن برقراری رابطه با یکصد هزار کارگر مهاجر ایرانی (اکثرًا از آذربایجان) در حوزه نفتی باکو بود. این باشگاه بطور متمرک آرمانهای مارکسیستی و سوسیالیستی حزب مزبور را چنان‌که گفتیم بعدها در مجاهدین ایرانی متبلور شد تا پی می‌گرفت. بهرحال مجاهدان بعدها به گستردن جدی ارتباط و وحدت با اشار و طبقات غیرکارگری دهقانی دست زدند. با این وصف هم در مرحله سوسیال دموکراسی روسیه و هم در چارچوب مجاهدان این جریان سوسیال دموکرات بر درخواستهای صنفی کارگران مانند هشت ساعت کار روزانه، حق اعتصاب، حقوق بازنیستگی و نیز به درخواستهای اجتماعی مانند تهیه مسکن، مدارس رایگان، کاهش مالیات بر مصرف و درخواستهای ویژه سیاسی مانند آزادی اندیشه و بیان و قلم پافشاری می‌کردند.

از طرف دیگر مجمع آدمیت را میرزا عباس‌خان قزوینی (معروف به آدمیت) پایه‌گذاری کرد. این مجمع نخست تحت تأثیر رادیکال‌های انقلابی و لیبرال‌های اروپایی قرار داشت. به هیچ وجه این اظهارنظر مشکوک که آنان از آغاز بوسیله فراماسونی انگلستان و در راستای منافع پنهان آنان تشکیل شدند قابل دفاع نیست. این اظهارنظر تقریباً همانقدر مشکوک است که وقتی درباره وابستگی مشروطه‌خواهان به سیاست خارجی انگلیس حرف می‌زنند. این مجمع بیشتر به تدبیر اجتماعی برای

توسعه ملی، آزادی و گسترش نظام عقلایی توجه می‌کرد. اعضای آن البته بخش‌های حقوقی دیوانی را نیز در بر می‌گرفت. آنان با تشریفات و پژوهش‌های کار و رازداری فراماسونرها اولیه که ربطی به جریانهای جاسوسی و مداخله سیاسی نداشتند، قرار داشتند.

کمیته انقلابی به رهبری ملک المتكلمين، مرکب از روشنفکران رادیکال و با هدف براندازی استبداد، تشکیل شد. این کمیته احتیاط‌کاری مجمع آدمیت را بکار نمی‌برد. برنامه‌های تاکتیکی آنان برای بهره‌برداری از تضادهای شخصی دربار خوب و ماهرانه تنظیم می‌شد. انجام برنامه‌های وعظ و سخنرانی، انتشار روزنامه و اعلامیه برای گسترش فکر مشروطه در میان مردم از برنامه‌های آنان بود. ملک‌زاده [۱۳۲۸ صص ۵ تا ۱۸] فرزند ملک المتكلمين می‌گوید آنان ناگزیر به جلب حمایت روحانیت بودند. به رغم همگونی ایدئولوژیک و هم پیوندی فکری با سید جمال و ملک‌خان منشاء اجتماعی این روشنفکران متفاوت بود.

به هر حال به دنبال فشرده شدن تعارض‌ها و نارضایتی‌ها و بیرون آمدن آثار ناکارآمدی دولتی، زمینه انقلاب سیاسی در ۱۹۰۵ به سرعت فراهم شد. بحران مالی و اقتصادی سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ زمینه را برای وارد آمدن ضربه نهایی آماده ساخت. وضعیت بد محصولات کشاورزی، گرانی خوار و بار و بویژه غله به دنبال جنگ روسیه و زاپن، افول تجارت، به اوج رسیدن فشار برای اخذ عوارض، آشکار شدن روحیه نارضایتی ملی و تشجیع توده‌ها، شکوفایی سریع آگاهی‌ها، بروز روحیه تشکل و همدلی، بیرون زدن روحانیون مترقی از جرگه محافظه‌کاری و جنبش‌های

کارگری فقشار و آذربایجان، همگی به مثابه اجزای یک سیستم زنده و پویا بکار افتدند. بدینسان قطار انقلاب حرکت خود را آغاز کرد و ترکیبی از سوداگران لیبرال، انقلابی‌های سوسیال دموکرات و توده‌های ناراضی مرکب از دهقانان، اصناف، پیشه‌وران و کارگران که به استقلال فکر و اندیشه و برونق شد از حجاب سخت بازدارندگی سنتی رسیده بودند به آن ساخت رساندند و رهبری شخصیت‌ها و انقلابی‌های بسیار برجسته و مؤثر، لکوموتیو این قطار را ساختند و مهار آن را بر عهده گرفتند.

* * *

صف آرایی طبقاتی کاملاً مرزبندی شده و دارای نشان و رنگ‌های مشخص هر طبقه، تشکیل منافع کامل و محل‌های تأمین و مسیرهای عبور آن همراه با آگاهی طبقات حاکم در برابر وجودان بیدارشونده اما تک‌سویی طبقات تحت ستم، پدیداری ایدئولوژی، مواضع سیاسی، فرهنگ، هنر، ادبیات و جز آن در واقع در انقلاب مشروطه ایفای نقش کردند، با این وصف تعارض‌ها و تضادهای طبقاتی که آگاهی‌های خاص خود را ساختند در کنار رشد آگاهی‌های جهان‌نگرانه در حوزه آزادی و دموکراسی مهمترین نیروی اجتماعی پدیدآورنده انقلاب مشروطه بودند. گرچه نه همه طبقات تحت ستم، اما لايه‌های آگاه و فعال آن از «طبقه در خود» به «طبقه برای خود» تبدیل شدند. بجز آن آمادگی، عزم راسخ و اراده انقلابی خلل ناپذیر آزادی خواهان میهن‌پرست (توجه به این ترکیب بسیار مهم است) آن نیروی عظیم را از حالت نهفته و خسزان‌پذیر به یک جریان پربار، فزاینده و رو به رشد تبدیل کرد. این که تقریباً از ۱۹۱۲

روندی‌های متفاوتی در جریان مشروطه بروز و نیروهای ارتیجاعی و محافظه کار شروع به رشد کردند و این که موضوع بالاخره به یک دیکتاتوری وابسته به اصلاحات سطحی (اصلاحات وابسته) و توسعه وابستگی برای مدت پنجاه سال انجامید، نظر قبلی را مردود نمی‌سازد. به هر تقدیر، با هر نتیجه‌ای که بعدها بدست آمد، تحول در زندگی اجتماعی و اقتصادی ایران و برون شد از بندها و خصوارهای واپسگرایی و نکبت و عقب‌ماندگی و گسترش شدن راههای مبارزه برای آزادیخواهی و استقلال، بی‌انقلاب مشروطه نامیسر بود. نظام قاجار باید با یک انقلاب از میان می‌رفت. نیازی به توضیح ندارد که اگر انقلاب مشروطه ادامه می‌یافتد و راههای اصلاح خود و جامعه و خردورزی و جهان‌بینی آگاهانه و تقویت نیروهای مترقی در مدیریت جامعه را می‌پویید، نتایج بهتری از آنچه که جامعه ما بدست آورد، بدست می‌آمد. اما این حکم، ارزش انقلاب مشروطه و ضرورت آن را نفی نمی‌کند. نظام قاجار و دستگاه دیوانی و سلطه طبقاتی موجود، آنچنان جامعه را در رکود و بدبختی نگه داشته بود و آنچنان این نظام در برابر هر اصلاح مؤثر و بر رد خود مقاومت می‌کرد و به رغم ناکارآمدی درونی و فتوری ناآشکارش دست به کشتار و سرکوب می‌زد که هیچ راهی جز انقلاب متصور نبود. انقلاب مشروطه به رغم همه شکست‌های تاسف‌بار راه را برای دستاوردهای بعدی، در ایران و کشورهای منطقه فراهم آورد.

در ایران اصلاحات در چارچوب یک حکومت دیکتاتوری مونارکسیستی-نظمی بصورت نیم بند و وابسته صورت گرفت. به هر حال

نوآوری‌ها ضرورت خود را پس از انقلاب مشروطه دریافتند. استعمار انگلستان مجبور به قبول برخی اصلاحات شد گرچه خود آن را در راستای منافع استعماری هدایت کرد. با این وصف همین تحولات راه را به سمت گشايش‌های بعدی باز کردند. پس از دوره دیکتاتوری رضاشاهی نوبت به مبارزات آزادی خواهانه رسید و بالاخره بجنگان و جنبش ریشه‌دار دموکراتیک، کارگری و چپ رشد یافت و این همه - باز به رغم ناکامی‌ها - به دوره گسترده آگاهی‌ها و برخی دستاوردها، از جمله و از همه مهمتر نهضت ملی کردن نفت متوجه شد. انقلاب مشروطه ایران در روسیه، آذربایجان، عراق و کشورهای خاورمیانه و افریقای شمالی، هند، ترکیه و حتا دورdst‌ها تأثیر گذاشت و به تجربه نیروهای رهایی بخش بیفزود. همه ناکامی‌های بعدی انقلاب مشروطه درواقع درس‌هایی گرانبها برای ادامه زاینده مبارزه در راه آزادی، عدالت و رفع تبعیض و واپستگی و بهره‌کشی فراهم آورده است. این درسها به سلسله‌ای از تجربه، خرد و اراده برای بهتر و آزادتر و مستقل زیستن راه یافته است.

فربیز رئیس‌دانا

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

فهرست منابع پیشگفتار

www.tabarestan.info

- آدمیت، فریدون [۱۳۴۰] نکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران.
- اردویادی، محمدسعید [۱۳۷۹] تبریز مه‌آلود (۲ جلد) ترجمه رحیم رئیس‌نیا (تهران: مؤسسه انتشارات نگاه).
- ایوانف م. س. [۱۳۵۶] تاریخ نوین ایران ترجمه هوشنگ تیزابی، حسن قائم‌پناه، (انتشارات حزب توده ایران).
- پاولویچ، م.، تربیا، و. و ایرانسکی، س. [۱۳۵۷] سرمقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، صص ۲ و ۳۱.
- سلطان‌زاده، احمد [۱۹۲۲] ایران معاصر (مسکو)، به نقل از مؤمنی.
- سوداگر، محمدرضا [۱۳۶۹] رشد رو بطرس‌مایه داری در ایران، ۱۳۴۲-۵۷ (تهران: شبکه اندیشه).
- سیاح، محمدعلی [۱۳۴۷] خاطرات حاج سیاح، خواندنیها ۲۸ اردیبهشت.
- سیف، احمد [۱۳۷۳] اقتصاد ایران در قرن نوزدهم (تهران: نشر چشم).
- کامبیخت عبدالصمد [بنی تا]، نظری به جنبش کارگری در ایران، مجموعه مقالات (تهران: انتشارات گلبرگ).
- کسروری احمد [۱۳۵۶] تاریخ مشروطه ایران، چاپ سیزدهم (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر).
- ملک‌زاده، م. [۱۳۱۸] تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (پنج جلد)، تهران، سفراط.
- مؤمنی، باقر [۱۳۵۹] مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران (تهران: انتشارات پیوند).
- نعمانی، فرهاد [۱۳۵۸] تکامل فنردا لیسم در ایران، جلد اول، تهران، انتشارات خوارزمی.

- Barthold, W. [1984], An Itistorial Geography of Iran, Prinaton.
- Chaqueri, Coro [1945], *The Soviet Socialist Republic of Iran*, (Pittsburgh: Iniversity of London).
- Gilbar, B. [1476-77], Demographic Developments in Late Qajar Persia, 1870-1906, *Asian and African Studies*, 2 (125-56).

تحول زلزله‌وار اجتماعی

تبرستان

www.tabarestan.info

هر که نامخت از گذشت روزگار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار
«رودکی»

انقلابِ مشروطیت ایران یکی از رویدادهای زلزله‌وار اجتماعی و تاریخی ایران و جهان بود. این رخداد بزرگ تاریخی آن‌گونه که عده‌ای تصویر کرده‌اند، با اراده و خواست معدودی نخبه یا توسط عوامل و نقشه‌های برون‌مرزی و خارجی پدید نیامد. عوامل و زمینه‌های عینی و ذهنی آن در بافت و ساخت و شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران ریشه گرفت و آرام آرام نهال شد و شاخ و برگ داد و سرانجام نیز شکوفه کرد. این که شکوفه‌اش به بار نشست و غنچه‌اش به دست عوامل بازدارنده اجتماعی داخلی و نیروهای استعماری خارجی در نطفه خفه شد و پس از مدتی از طراوت افتاد، مقوله‌ای است که تجزیه و تحلیل اش در توان این مقاله نیست.

نگاه و بررسی و تحلیل نمای کلی وضعیت و موقعیت اقتصادی و اجتماعی چهار شهر بزرگ ایران یعنی تهران و تبریز و رشت و اصفهان که مردم شان آغازگر و پیشگام خیزش انقلابی بودند، و سرانجام نیز حاکمیت استبدادی قاجار را واژگون کردند، می‌تواند گشاینده باشد.

می‌توان با نگاهی تاریخی به نمای کلی ^{بجز استاد} دو مقوله خیزه شد و درباره اش تعمق کرد.

- ۱- بافت و ساختار اقتصادی و اجتماعی این چهار شهر چگونه بود؟
- ۲- روشنگران آزاده و آزاداندیش مردمی چه نقشی در ایجاد تشکل و سازماندهی مردم این چهار شهر داشته‌اند؟

چهار شهر تهران و تبریز و رشت و اصفهان از لحاظ اقتصادی و رشد فرهنگی و اجتماعی نسبت به سایر شهرهای ایران تکامل یافته‌تر و پیشرفت‌تر بودند. زمینه‌های اقتصادی نوین و روابط تولید سرمایه‌سالاری و فرهنگ ویژه آن در دل بافت اجتماعی و اقتصادی سنتی این چهار شهر، شکل‌گرفته و در حال گسترش بود. شکل‌گیری روابط نوین تولیدی، آماده‌زایش ساختار سیاسی جدید شده بود. زیرا ساختار سیاسی - سنتی، پاسخگوی نیاز روابط نوین نبود و حتی مانع و سد گسترش آن شده بود. در بستر این نوزایی، طبقه نوبای سرمایه‌دار ملی با لایه‌های گوناگون خود در حالت رشد کمی و کیفی بودند. پایگاه اصلی این طبقه نوبای در بازار این شهرها متمرکز شده بود. رشد شتابنده طبقه نوبای ملی، پایگاه اقتصادی جامعه شهرهای فوق‌الذکر را از چنگ زمین داران بیرون آورده بود. اکثریت فئودال‌ها از لحاظ مالی و پولی محتاج تجارت و بازاریان شده بودند. مبادله

کالا-پول و خرید و فروش به شکل چرخنده و دست به دست گشتن کالا، نیاز به پول و روابط مالی را افزایش داده بود. اغلب فتووال‌های شهرنشین، برای گذران زندگی شان در روابط پولی شهرها در طول سال و تا سر خرمن به بازاریان مفروض می‌شدند. پوسته روابط توزیع و مبادله کالا به شکل سنتی اش، دیگر شکسته شده بود و جایش را مبادله چرخشی کالا و پول اشغال کرده بود. تبریز و رشت به عنوان شهرهای واسطه تجاری با دنیا خارج بهویژه با کشورهای سرمایه‌داری اهمیتی حیاتی یافته بود. رفت و آمدّها و داد و ستدّهای تجاری و به دنبال آن، ورود تدریجی فرهنگ‌ها و اندیشه‌های مردم کشورهای سرمایه‌سالار و تقابل آن با ساخت و بافت اقتصادی و فرهنگی شهرهای فوق و تهران، زمینه‌های زایش را فراهم می‌کرد.

روابط تجّار و بازاریان با توده‌های فقیر شهری و روستایی به علت نیاز مستقابل، به گونه‌ای محکم شده بود که خردّه‌پاهای شهری و حتی روستاییان، بازاریان و تجّار و خردّه مالکان را به عنوان نجات دهنده می‌نگریستند. اشراف وابسته به دربار قاجار و گاه‌گاه خود شاه، ناچار بودند که دست نیاز به سوی بازاریان دراز کنند و از آنان وام بگیرند.

ظهیرالدوله، داماد و وزیر دربار ناصرالدین شاه که در زمان خیزش انقلابی مردم، جانب مشروطه طلبان میانه رو را گرفته بود، در کتاب «یادداشت‌ها و خاطرات» خود نوشت که مظفرالدین شاه آن‌چنان بی‌پول شده بود که به مقامات عالی رتبه دربارش امر کرده بود که برون‌د چند هزار تومن پول از تجّار و بازاریان وام بگیرند تا مخارج چندماهه دربارش تأمین

بشدود. مطلب فوق، راز مهمی را فاش می‌کند. دربار که صاحب املاک فراوان و تیول‌دار صدھا روستا و هزاران هکتار اراضی حاصل‌خیز و صدھا هزار رعیت بود، برایر گسترش بازار و غلبة نظام پولی نوین، و عدم انطباق وضعیت خود با آن به افلاس و فلاکت اقتصادی افتاده بود. وضعیت سایر زمین‌داران بزرگ نیز کم و بیش این‌گونه بود. زمین‌داران بزرگ در مقابل این وضعیت، واکنش خشن از خود بروز می‌دادند. اشراف درباری و زمین‌داران در وحشت از دست دادن سلطه اقتصادی به فراشان و قراولان حکومتی و تفنگچیان مواجب بگیر خوش متول می‌شدند. تفنگ‌ها و سرنیزه‌های اشراف و زمین‌داران همواره بالای سر تجارت و بازاریان و پیشه‌وران و خردپاها و رعیت‌ها و حتی خردۀ مالکان قرار داشت. این تهدیدها گاه‌گاه شورش‌های خودجوش خونین در شهرها و روستاهای پدید می‌آورد. طبق یادداشت‌های ظهیرالدوله که در این زمان، خود با فرمان مظفرالدین شاه حاکم همدان شده بود، مردم فقیر شهر همدان و دهستان‌نحوه شهر، به طور دسته‌جمعی چندبار برصد خان‌ها شوریدند و به انبارهای خان‌ها یورش برداشت و ذخیره غله انبارها را غارت کردند.

واگذاری امتیازهای متعدد به خارجیان برای دریافت پول جهت تأمین مخارج دربار و فراشان و قراولان حکومتی، مانند واگذاری امتیاز «توتون و تباکو» به یک شرکت انگلیسی و واگذاری امتیاز کشیدن راه آهن از بوشهر تا گیلان به انگلیس، که البته عملی نشد، و واگذاری حق کشتیرانی در دریای خزر به روسیه و امتیاز تجارت و کشتیرانی در خلیج فارس به

انگلیسی‌ها و سایر امتیازهای اقتصادی و سیاسی و افشاء این خیانت‌ها توسط میهن‌پرستان، عامل بیداری مردم شده و آنان را برآی خیزش آماده کرده بود.

در دوره سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه قاجار، شورش‌های بسیاری چه به گونه‌ای خودجوش و چه به شکل میزان یافته، رخ داده بود که با سرکوبِ خونین و قتل عام‌های وحشیانه فرو شمشته بود. در اواخر حکومت او، شورش خودجوشی در تهران رخ داده بود که شورشیان حتی به کاخ شاه قاجار هجوم برداشتند و پشت دروازه شمس‌العماره توسط تفنگچیان سردار افخم ملقب به نظم‌الدوله، رئیس نظمیه تهران قتل عام شدند. کسانی را هم که زنده مانده بودند، گردان زدند و در گورهای دسته‌جمعی چال کردند. باز در اواخر حکومت او، شورش مردم تهران در اعتراض به واگذاری امتیاز تباکو به شرکت‌های انگلیسی، قابل ذکر است که عده‌ای نیز در این شورش کشته شدند و شهر تهران، چند روز تحقیر حکومت نظامی درآمده بود. در سال ۱۲۷۵ ناصرالدین شاه، در صحنه حضرت عبدالعظیم، هنگام زیارت حرم، به دست میرزا رضای کرمانی که از پیروان اندیشه و آرای سید جمال‌الدین اسدآبادی بود، ترور شد. میرزا رضا در محکمه گفته بود که شاه قاجار مثل درخت پوسیده‌ای بود. اگر هم نمی‌زدمش، خودش می‌افتاد. میرزا رضای کرمانی در چند جمله فرق، واقعیت تاریخی را بیان کرده بود. سلطنت استبدادی پنجاه ساله به پایان عمر خود رسیده بود. چنان‌که بعدها پرسش و نووه و تیجه‌اش هم توانستند حاکمیت پوسیده استبدادی قاجار را حفظ کنند.

قتل ناصرالدین شاه که به «ظلل الله» مشهور شده بود، به باور اسطوره‌ای توده‌ها ترک انداخت و زلزله ایجاد کرد. توده‌ها دریافتند که بت اعظمی را که هاله‌ای نقدس آمیز دورش کشیده بودند، می‌توان فروکوبید و درهم شکست. مردم هر کشور چه بخواهند و چه نخواهند، میراث فرهنگی و باورهای تاریخی گذشته‌شان در زبان و نوع روابط زندگی اجتماعی شان باقی می‌ماند و در حرکات شان عمل می‌کنند. هر واژه‌یک ملت مفاهیم فرهنگی آن ملت را در گوهر نهفته خود ذخیره کرده است که با تحول روابط اجتماعی، تکامل می‌یابد و بارور می‌شود. مردم هر کشور به ناچار میراث دار کردارها و پندارها و گفتارهای مکتوب و آداب و رسوم گذشته خویش‌اند. باورهای اسطوره‌ای و دینی و افسانه‌ای مردم، نقشی عظیم در زندگی فردی و اجتماعی آنان بازی می‌کنند. باورهای گذشته، گاه‌گاه به گونه‌ای پنهان در روابط و حرکات اجتماعی عمل می‌کنند. نگاه به ریشه‌ها و شناخت میراث گذشته به ما امکان می‌دهد تا به قول رودکی از گذشت روزگار بیاموزیم و از جنبه‌های زنده و هنوز پوینده آن بهره‌مند شویم و بهره‌ها را چراغِ راه قرار دهیم.

باورهای فرهنگی و اسطوره‌ای و دینی مردم مابی شک یکی از عوامل محركة خیزش انقلابی مشروطیت بود. روشنگران آزاداندیش قبل از انقلاب برای روشنگری و رهایی فکری از خرافه‌های بازدارنده استبدادی هزاران ساله، تلاشی سترگ را آغاز کرده بودند که سرانجام نیز به ثمر رسید. این پیکار هم در عرصه نوشتار بود و هم در عرصه نطق و گفتار شفاهی که عموماً در مجتمع و محافل انجام می‌گرفت. در زمان خیزش

انقلابی مشروطیت بخشی از روحانیون آزاده در کنار مردم قرار گرفتند و در مقاطعی نیز رهبری جنبش را به عهده گرفتند. بخشی دیگر از روحانیون نیز در کنار محمدعلی شاه و نیروهای استبدادی ایستادند و مقابل مردم و خواسته‌های مترقبی ایستادگی کردند.

هجموم کشورهای سرمایه‌داری پیشرفتة آن زمان، با اهداف تصرف بازار تجاری برای فروش کالاهای خودشان، و غارت مواد خام کشور ما، قبل از انقلاب آغاز شده بود. این هجموم‌های پایپی که گاه گند و گاه تندر می‌شد، باعث تسريع در روند تغییر و تحول نظام اقتصادی و اجتماعی ایران شده بود. استقرار مناسبات سرمایه‌سالاری در بافت روابط نظام زمین‌داری ایران که در اواسط حاکمیت ناصرالدین شاه انجام گرفته بود، باعث جذب فرهنگ و دست‌آوردهای فنی و علمی و ادبی اروپاییان توسط اقشار شهرنشین و درس خواننده ایران شده بود. اشاری که عموماً از لحاظ پایگاه مادی به طبقات ملاکین کوچک و تجار و بازاریان و پیشهوران، تعلق داشتند. یکی از مراکز مهم جذب و ترویج و تبلیغ دست‌آوردهای علمی و فنی و ادبی اروپاییان، مدرسه دارالفنون بود که مانند یک دانشگاه در آن زمان عمل می‌کرد. بسیاری از رهبران انقلاب مشروطیت ایران از درس خواننده‌های دارالفنون بودند. نقش انجمن‌های مردمی نیز اهمیتی بسیار داشت. انجمن آدمیت که توسط میرزا ملک‌خان تأسیس شده بود و اعضای اش عموماً آثار و رساله‌های اجتماعی و سیاسی ملک‌خان را تبلیغ می‌کردند و روزنامه «قانون» او را میان تحصیل کرده‌ها و روشنفکران توزیع می‌کردند، تأثیر فوق العاده‌ای در بیداری مردم

داشت. «انجمان اخوت» که توسط ظهیرالدوله تأسیس شده بود، نیز بخشی از اعضاء و هوادارانش در خیزش مردم شرکت کردند. انجمان‌های سری بسیاری، قبل از انقلاب در شهرهای تهران و تبریز و رشت و اصفهان توسط روشنفکران مردمگرا، ایجاد شده بود. هجوم آشکار و گاه‌گاه خرزنده دولت‌های استعمارگرانگلیس و روسیه و تحمل خواسته‌های استعماری شان به حاکمان ایران و غالباً متتابع اقتصادی میهن ما، باعث واکنش در میان اقشار آگاه و درس خواننده مردمگرای ایران شد. جایگزینی آرام نظام اقتصادی نوین در بافت نظام سنتی ایران، وضعیت و موقعیت طبقات اجتماعی را در شهرهای بزرگ ایران، دچار تغییر و تحول کرد. این تحول در عرصه‌های علمی و ادبی و به طور کلی فرهنگی، نطفه‌های نوزایی را در جامعه ایران کاشت که در بعضی زمینه‌ها ثمراتش نیز به بار نشست. آثار انتقادی و اجتماعی روشنگران، تأثیری کارساز برافکار میهن‌پرستان و ملیون باقی گذاشت. کتاب‌هایی با نیزه‌های تیز انتقادی از اوضاع فاسد و پوسیده نظام سیاسی ایران، مانند کتاب‌های «سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک» و آثار انتقادی عبدالرحیم طالبوف و آخوندزاده و میرزا ملکم‌خان و میرزا آقاخان کرمانی و دیگران، تأثیری ژرف و روشنگرانه برافکار اقشار درس خواننده و مردمگرای شهرهای بزرگ ایران، داشت. کتاب «سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک» که توسط یک تاجر ایرانی مقیم استانبول، نوشته شده بود با شرح سفری به شهرهای ایران آغاز می‌شد. نگاه راوی اول شخص به توصیف و تشریح اوضاع و احوال شهر و ندان فلاتکت‌زده ایران و حاکمان فاسد و سلطه خرافه‌پرستان بر مردم

می‌پردازد و سئوالاتی را نیز برای علاج مطرح می‌کند. این کتاب قبل از انقلاب مشروطیت و در آغاز خیزش مردم، سال‌ها به‌طور مخفیانه در مجتمع و محافل میهن‌پرستان دست به دست می‌گشت و خواننده می‌شد و برای مردم بی‌سواند شرح داده می‌شد. با رساله‌های میرزا ملکم‌خان نیز به همین ترتیب عمل می‌شد.

روشنگران آزاده و مردم‌گرای دوران آغاز انقلاب، عموماً با فرهنگ ملی و باورهای مردم آشنا بودند. بسیاری از آنان، اندیشه‌ها و نگرش‌های اجتماعی مردم کشورهای پیشرفت‌ه را با تلاش پیگیر در فرهنگ سنتی ما آمیختند و با نگاه به شرایط ویژه جامعه‌ما، عمل کردند. روزنامه «حل المتنی» که به همت یک ایرانی در هندوستان چاپ و وارد ایران می‌شد، نیز در شهرهای بزرگ کشور ما، خواننده بسیار داشت و مقالاتش عموماً افشاگرانه بود. روزنامه «صوراسرافیل» که توسط دمکرات‌های انقلابی مانند میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و دهخدا نوشته می‌شد، با مقالاتِ تند انتقادی اش از سایر روزنامه‌ها مؤثرتر بود. چنانکه پس از کودتای ضد انقلابی محمدعلی شاه، سردبیر این روزنامه یعنی میرزا جهانگیرخان دستگیر و با عده‌ای دیگر از ملیون، در با غ شاه کشته شد. بیشتر مقالاتِ انتقادی این روزنامه را دهخدا می‌نوشت که بعدها به صورت کتابی به نام «چرند و پرنده» چاپ و منتشر شد. علاوه بر ده‌ها روزنامه، هزاران اعلامیه و شبینامه انتقادی و روشنگرانه و افشاگرانه توسط شخصیت‌های ملی و محافل و مجتمع‌علنی و مخفی نوشته می‌شد و به دیوارهای شهرهای تهران و رشت و تبریز و اصفهان و سایر شهرها، چسبانده

می‌شد. گشايش مدارس به سبک جدید نیز در این چهار شهر بر تعداد درس خوانده‌ها و باسوادها می‌افزود و دانش جدید را در میان مردم می‌پراکند. در تبریز، کربلایی علی مسیو (چون به زبان فرانسه تسلط داشت به «علی مسیو» مشهور شده بود)، انجمن «غیبی» را تأسیس کرد. مرام‌نامه و اساسنامه این انجمن، همان مرام‌نامه و اهداف حزب «اجتماعیون عامیون» بود. علی مسیو از تجار اهل علم و دانش بود و سال‌ها در استانبول اقامت داشت و به کشورهای روسیه و اتریش هم سفر کرده بود. او با دانش‌ها و اندیشه‌های زمانه‌اش آشنا بود، و از آن‌ها در کار عملی اش استفاده می‌کرد. او چند سفر به باکو رفته بود و با دکتر نریمان که از متفکران انقلابی آذربایجان روسیه بود، ارتباط برقرار کرده بود. انجمن «غیبی» علی مسیو، شبکه‌های متعدد در محله‌های شهر تبریز پدید آورده شروع به عضوگیری کرد. ستارخان و باقرخان و سایر کوشندگان و رهبران خیزش تبریز از نخستین کسانی بودند که به عضویت شاخه نظامی این انجمن درآمده بودند.

شبکه‌های انجمن، افراد زیادی را جذب کرد و آنان را آموزش سیاسی و انقلابی داد و به فنون نظامی آشنا کرد.

در زمان سلطنتِ مظفرالدین شاه، انجمن‌های دمکراتیک متعددی که عموماً توسط دمکرات‌های انقلابی تأسیس شده بود، تقریباً بر شهرهای تهران و تبریز و رشت حکومت ثانوی داشتند. حیدرخان عمو او غلی و دیگران، انجمن‌های سری ایجاد کرده بودند که عموماً از مرام‌نامه و اهداف حزب «اجتماعیون عامیون» پیروی می‌کردند. حیدرخان عمو

اوغلی، افراد جان‌ثاری را از درون انجمان خود انتخاب کرده و به نام «فدایی» در گروه‌های کوچک سازمان داده بود. این افراد، اغلب به فنون نظامی آشنا بودند و در صورت لزوم دست به اعمال مسلحانه می‌زدند. چنان‌که بعدها، یکی از اعضای همین گروه فدایی، به نام «عباس آقا» به دستور حیدرخان عمده اوغلی، امین‌السلطان ملقب به اتابک اعظم، صدراعظم محمدعلی شاه را که یکی از مرتاج‌ترین و کهنه‌مستبدترین شخصیت‌های حاکمیت سیاسی قاجار بود، در مقابل درگاه مجلس شورای ملی، ترور کرد.

در سال ۱۲۸۴ به دستور صدراعظمِ تام‌الاختیار مظفرالدین شاه - شاهزاده عین‌الدوله - فرماشان حکومتی، عده‌ای از تجار و بازاریان تهران را به جرم تحریک و دعوت مردم به شورش و به بهانه گران فروشی کالا، دستگیر کردند. به پای عده‌ای از آنان چوب و فلک بستند و به چند نفرشان شلاق زدند و عده‌ای را نیز تبعید کردند. چون وضعیت اجتماعی ایران در حالتی بحرانی قرار داشت، همین واقعه کوچک، بازاریان و تجار و پیشه‌وران تهران و رشت و تبریز و سایر شهرها به عنوان اعتراض، دکان‌ها و حجره‌ها و کارگاه‌های شان را بستند و با اعتراض جمعی به صورت تظاهرات و نامه‌پردازی و تحصّن عمل کردند و خواستار برکناری شاهزاده عین‌الدوله از صدراعظمی شدند. عین‌الدوله از فنودال‌های پرنفوذ درباری بود که ده‌ها روستا و ده‌ها هزار رعیت داشت. پس از این که شاه، خواسته‌های تجار و بازاریان و کسبه را در مورد عزل عین‌الدوله پذیرفت، در حدود پانزده هزار نفر از تجار و بازاریان و پیشه‌وران و بسیاری از

اعضای انجمن‌های سرّی، به همراه جمعی از طلابِ مردمگرا و با رهبری دوروحانی مبارز به نام‌های طباطبایی و بهبهانی، از تهران مهاجرت کردند و در شهر ری در جوارِ صحنِ حضرتِ عبدالعظیم بست نشستند. پس از قیامِ مسالمت آمیزِ مردمِ تهران و تبریز و رشت و اصفهان و سایر شهرها که در تهران سرانجام توسط تفنگچیان حکومتی به خون کشیده شده بود و عده‌ای نیز کشته شدند، مظفرالدین شاه ناگزیر در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی، فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی را امضا و صادر کرد. ترکیب نمایندگان برگزیدهٔ مردم در دورهٔ نخستین مجلس شورای ملی، نشان دهندهٔ نقش برتر تجارت و بازاریان و ملاکین کوچک است. نقش پیشه‌وران و دمکرات‌های انقلابی و ملی در درجهٔ دوم و سوم قرار داشت. به هر حال ترکیب نمایندگان دورهٔ اول، نشانهٔ ورود نمایندگان طبقات نوپا برای نخستین بار در مشارکت سیاسی و امر ادارهٔ جامعهٔ ایران بود. ایرانف در کتاب «انقلاب مشروطیت ایران» در همین خصوص نوشت:

«چیزی که در ترکیب و فعالیتِ مجلس اول مؤثر واقع شد عبارت از این بود که این مجلس، در مرحلهٔ اول انقلاب یعنی هنگامی که مالکین لیبرال روحانیون و بورژوازی تجاری به اتفاق قشرهای دمکراتیک خلق، که بر ضد شاه و امپریالیسم (روس و انگلیس) وارد میدان شده بودند، تشکیل گردید.» مرحلهٔ دوم انقلاب شکلی خونین داشت و ده‌ها هزار نفر جانشان را در تهران و تبریز و رشت و اصفهان و سایر شهرها از دست دادند. آنها برای واژگونی استبداد و حکومت مطلقهٔ قاجار، و استقرار آزادی و حکومت مردمی، تفنگ به دست گرفتند و با قشون ارجاع جنگیدند.

زمانی که محمدعلی شاه مجلس شورای ملی را به توب بست و آزادیخواهان مستقر در آن را کشت و عده‌ای را نیز در باعث شاه بهدار آویخت و حکومت و بساط سلطنت مطلقه و استبدادی پدرانش را مجدداً مستقر کرد، در شهرهای ایران مانند تهران و رشت و تبریز و اصفهان و سایر شهرها، صدھا انجمن ملی و مردمی برای حراست از دمکراسی نویا، ایجاد شده بود. صدھا نشریه روشنگرانه توسط دمکرات‌های ملی نوشته و منتشر می‌شد.

محمدعلی شاه بعد از سوءقصد نافرجامی که با نقشه حیدرخان عمومی و طرفداران فدایی‌اش، طراحی شده بود، از معركه گریخت و به بهانه سرکوب اعضای انجمن‌های آشوبگر، به باعث شاه پناه برد. شاه در آنجا با کمک پنج هزار قواق به فرماندهی سرهنگ لیاخوف روسی دست به کودتای ضد انقلابی زد و فرمان به توب بستن مجلس شورای ملی و قتل عام اعضای انجمن‌ها و نویسندهان روزنامه‌های دمکرات را صادر کرد. هنگام به توب بستن مجلس ملی، صدھا تن از اعضای مسلح انجمن‌های مردمی از آن حراست می‌کردند. بسیاری از محافظین کشته شدند و دمکرات‌های بر جسته‌ای همچون «میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل» و «روح القدس» و «ملک المتكلمين» و سایرین در باعث شاه به طرز فجیعی شکم‌های شان را با دشته و قمه و سرینزه دریدند و جسدھاشان را در چاه افکندند. بسیاری از اعضای انجمن و افراد ملی برای مبارزه با کودتای ضد انقلابی شاه از تهران کوچ کردند و به شهرهای تبریز و رشت و اصفهان پناه بردن و به انقلابیون آن شهرها پیوستند.

عده‌ای نیز به خارج از کشور رفتند. در تبریز، علی مسیو و ستارخان و باقرخان و حیدرخان عموم اوغلی و دیگر کوشندگان مردمی، گروه‌های فدائیان وابسته به انجمن‌های «غیبی» را مسلح کردند. آن‌ها با فدائیان ملی بر ضد گروه قدرتمندی که توسط افراد مرتاج و فتووال‌های طرفدار شاه و تفنگچیان مواجب‌بگیر در محله‌های تبریز سازمان داده شده بودند، وارد جنگ شدند. انقلابیون تبریز پس از چند هفته نبرد خیابانی، سرانجام، گروه‌های وابسته به نیروهای ارتیجاعی را شکست دادند و شهر تبریز را آزاد کردند. به دنبال این واقعه، عین‌الدوله با سی‌هزار قشون از تهران به سوی آذربایجان حرکت کرد. او با قشونش، شهر تبریز را در محاصره گرفت. در این لشکرکشی، فرمانده سیصد مسلسل چی شست تیر، سرهنگ رضاخان بود که بعد از شانزده سال با کودتا رضاشاه شد.

شورش مردم تبریز باعث خیزش مردم شهرهای دیگر شد. تبریز مدت یازده ماه در مقابل سی‌هزار قشون شاه جنگید و محاصره را تاب آورد. در رشت «کمیته ستار» که توسط دمکرات‌های بر جسته‌ای همچون معزالسلطان و علی محمدخان تربیت و اسکندرخان امامی و میرزا حسین‌خان کسمایی و لاهوتی و پیرم و دیگران اداره می‌شد، با کمک اعضای مسلح خود، در یک مهمانی فرمایشی و با نقشه از پیش تعیین شده، سردار افخم حاکم مرتاج و خونریز گیلان را کشتند و سپس در جنگ خیابانی چند روزه، شهر رشت را تصرف کردند و مشغول مسلح کردن مردم شدند. «کمیته ستار» از محمد ولی‌خان سپهدار که از ملاکین لیبرال مخالف محمدعلی شاه بود، دعوت کرد که فرماندهی قشون انقلابیون گیلان را به عهده گیرد.

در سال ۱۲۸۸ انقلابیون مسلح گیلان به فرماندهی سپهدار و معزالسلطان و پیرم خان و کسمایی و لاهوتی و میرزا کوچک خان و تربیت و دیگران، با چندهزار شبنه نظامی برای اشغال پایتخت و استقرار نظام مشروطه به سوی تهران حرکت کردند. انقلابیون با چند جنگی بین راهی، سرانجام شهر قزوین را اشغال کردند. سپس شهر کرج تصرف شد. نزدیک دروازه‌های تهران، سردار اسعد بختیاری که با چندهزار تفنگچی از اصفهان به سوی تهران می‌آمد، به انقلابیون گیلان پیوست.

قشوی انقلابیون در بادامک، سه روز با ارتش شاه به فرماندهی امیر مفخم، پیکار کردند. ارتش شبہ نظامی ملی، سرانجام با نقشه‌ای تیزهوشانه، شبانه از بیراهه وارد پایتخت شدند. پس از ورود ارتش انقلابیون، جنگ خیابانی خونینی در تهران درگرفت که سه روز طول کشید. انقلابیون به صورت دسته‌های چریکی، محله به محله و خیابان به خیابان با ارتش منظم قزاق و سیلاح‌خوری محمدعلی شاه جنگیدند. در این جنگ چند روزه، بیش از یک هزار و پانصد نفر از دو طرف کشته و هزار تن نیز زخمی شدند. دو روز پایی توپخانه قزاق‌های شاه، مواضع انقلابیون و چند منطقه مهم تهران را زیر آتش گرفتند. اما سرانجام با فدایکاری انقلابیون و مردم و فرماندهان از جان گذشته، ارتش شاه شکست خورد و لیاخف سرافکنده به ارتش مردم تسليم شد. انقلابیون بر اوضاع شهر مسلط شدند و محمدعلی شاه به همراه عده‌ای از وابستگان خود به سفارت روسیه پناهنده شد.

پس از اشغال کامل پایتخت، شورایی مرکب از فرماندهان و ملیون،

تشکیل شد. پس از چند هفته، سرانجام سپهبدار به مقام نخست وزیر و سردار اسعد به مقام وزیر داخله منصوب و شروع به کار کردند.

انتخابات دور دوم نمایندگان مجلس شورای ملی با ترکیبی تازه وارد میدان شدند. در این ترکیب، نمایندگان دو جناح با دو گرایش سیاسی وارد مجلس شدند. جناح حزب «اعتدالیون» که اکثریت کرسنی‌های مجلس را در اختیار داشت، توسط شخصیت‌هایی مانند طباطبائی و سپهبدار و اشاری از تجار بزرگ و ملاکین و روحانیون مرتفع، پشتیبانی می‌شدند. جناح دوم از حزب دمکرات بود که توسط روشنفکران وابسته به اشار متوسط و دمکرات‌های انقلابی و پیشه‌وران و تجار و بازاریان کوچک و خردۀ مالکان و کارگران کارگاهی پشتیبانی می‌شد. حزب دمکرات بسیاری از اعضای انجمن‌های مبارز را جذب کرده بود. در رهبری این حزب شخصیت‌های انقلابی و توده‌گرا همچون حیدرخان عمواوغلى و سیدرضا مساوات و شیخ محمد خیابانی و سلیمان میرزا اسکندری و میرزا سلیمان میکده تا افرادی میانه‌رو و محفل‌گرا همچون تقی‌زاده و حیدرالملک و متصرّالسلطان و دیگران قرار داشتند.

ترکیب اعضای اولین دولت مشروطیت نشان دهنده چرخش اهداف انقلاب به سوی هدف‌های میانه‌روها و جناح راست بود. این چرخش با حرکت آرام خود، تدریجیاً به آنجا رسید که شخصیت‌های ملی و توده‌گرا را از صحنه خارج و بسیاری از انقلابیون واقعی و پایدار را تبعید یا مجبور به مهاجرت کرد. حرکت از صحنه خارج کردن، آنچنان پیش رفت که دولت مشروطه با توطئه عوامل ارتقاضی به بهانه خلع سلاح شبه نظامیان

انقلابی، فرمان داد که تفنگچیان نظمه به فرماندهی پرخان و پسر سردار اسعد، سردار انقلاب یعنی ستارخان و یارانش را در پارک اتابک محاصره کنند. قشون دولتی، با توب و تفنگ به پارک حمله کردند و عده‌ای از یاران ستارخان را کشته‌اند. پای ستارخان گلوله خورد. طوری که سردار انقلاب زمین‌گیر شد و یک سال و اندی بعد، از درد زخم حاکمان جدید نایلد و سرانجام نیز چرک زخم گلوله، او را کشت. بعد از واقعه پارک اتابک، دولت مشروطه، حیدرخان عموم اوغلی را به خارج از کشور تبعید کرد. سردار ملی (معزالسلطان) را به مازندران فرستاد. بسیاری از انقلابیون خانه‌نشین شدند. خالی شدن صحنه از انقلابیون یکی از عواملی بود که مرتجمین کهنه کار درباری و فتووالهای بانفوذی مثل فرمانفرما و مشیرالدوله و ناصرالملک و عینالدوله باز در رأس حاکمیت قرار گیرند. ناصرالملک که به نیابت سلطنت انتخاب شده بود زمانی در محفلی نطفی ایراد کرده و به طور غیرمستقیم گفته بود که نظام مشروطیت در شرایط ایران مثل فروکردن ران نیم پخته فیل به دهان مریض در حال نزع است.

تجاور ارش روس و انگلیس که در اطراف شهر قزوین اردو زده بودند و ناتوانی دولت در دفع تجاوز و سازشکاری عوامل وابسته در درون دولت جدید، در سال ۱۳۹۴، آزادبخواهان و انقلابیون را وادار کرد که خود جدا از حاکمیت به دفاع از میهن اقدام کنند. در این سال، گروههای آزادبخواهان انقلابی، دست به تشکیل و سازماندهی مردم زدند. اینان از تهران کوچ کردند و به شهر قم رفتند. حزب دمکرات به همراه عده‌ای از

مليون حزب اعتداليون، در قم «کميته دفاع ملي» تشکيل دادند. قصد اين کميته هم دفع تجاوز خارجي بود و هم برچيدن بساط ارتجاع وابسته به دربار و طرفداران و عمال روس و انگلیس بود. گروههای ارتجاعی، سرانجام وثوق الدوله را که يکی از فنودالهای وابسته به دربار قاجار بود و مدتی نيز با مشروطه طلبان میانه رو همکاري کرده بود، در رأس دولت قرار دادند. در اين زمان، عدهای از دمکرات‌های انقلابی، گروهی از مליون جانثار را در کميته‌ای به نام «کميته مجازات» گرد آوردند. اين کميته عدهای از عوامل ارتجاعی و وابستگان مواجب بگیر خارجي را ترور کرد. احسان‌الله‌خان نقشه‌ای برای ترور وثوق الدوله کشیده بود که موفق نشد و ناگزير از تهران گريخت و به رشت رفت و به انقلابيون نهضت جنگ پيوست و بعدها يکی از دو شخصيت رهبری چریک‌های جنگل شد. در همين زمان شيخ محمد خياباني که رهبر حزب دمکرات تبريز بود، در شهر تبريز قیام کرد و خواستار اجرای اهداف انقلاب مشروطیت شد. زيانه‌های خیزش انقلابی مشروطیت تا اوایل حکومت رضاشاه شعله‌ور بود که آرام آرام به خاموشی گراييد و حاكمیت استبدادی و ديكتاتوري بر خاکستر آن نشست.

يکی از اهداف مهم انقلاب مشروطیت، ايجاد نظام پارلماني و مشارکت تودها در سرنوشت سياسي و اجتماعی کشورشان بود که متأسفانه به آن نرسيد. مردم در آغاز برای مدتی کوتاه از بند استبداد رستند اما بعد از مدتی دوباره به بند استبدادی ديگر افتادند. مردم خواستار پارلماني بودند که نمایندگان برگزیده‌شان در آن حضور داشته

باشند و هرگونه حاکمیت مطلقه محو شود اما عوامل بازدارنده، پارلمانی صوری با نمایندگانی انتصابی بر مردم تحمیل کردند و حاکمیت مطلقه را با شکلی دیگر برگرده مردم سوار کردند.

با وجود این که انقلاب مشروطیت به اهداف آرمانی خود که همان لغرنظام فتووالیسم و ایجاد مجلس شورای ملی واقعی که نمایندگان برگزیده مردم در آن حضور داشته باشند و آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات و احزاب، نرسید، اما انقلاب، تأثیر اجتماعی و فرهنگی تحول سازش را باقی گذاشت. انقلاب مشروطیت، ساختار سیاسی حاکمیت فتووالی را دگرگون کرد و طبقات نوبای اجتماعی را در حاکمیت سیاسی جامعه مشارکت داد.

بعد از انقلاب مشروطیت، مدارس به سبک جدید رو به افزایش نهاد. نویسنده‌گان و محققان بسیاری پدید آمدند و آثار ارزشمندی ایجاد کردند که در بیداری فرهنگی مردم مؤثر واقع شد. ساختار بسته و خرافه‌زده جامعه، گشوده شد و زنان ایران آرام آرام وارد زندگی اجتماعی شدند. بسیاری از رویدادها و توآوری‌ها و گرایش‌های فکری و فرهنگی و تغییرات اجتماعی دوره بعد از انقلاب، تیجه تکان‌های زلزله‌وار انقلاب بود. می‌دانیم که زمان و تاریخ در چرخش خود، هیچگاه متوقف نخواهد شد و سیر زمان، گونه‌های تازه‌ای می‌زاید که با گونه‌های قبلی متفاوت است. چنان‌که انقلاب مشروطیت نیز زایش زمان و تاریخ بود و تأثیر خود را در تحولات جامعه ایران باقی گذاشت.

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

چراغی در تاریکی

میرزا ملکم خان ناظم الدوّله

نقش و تأثیر آراء و اندیشه شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی در تسریع روند تحولات جوامع، انکار ناپذیر است. دریافت خواسته‌ها و نیازهای زمانه در شرایط ویژه تاریخی و انعکاس مکتوب آنها و تاکید بر تغییر ساختار کهنه سیاسی و اجتماعی یا اصلاح آنها، همیشه سرچشمه حرکت و خیزش اجتماعی بوده است. آثار فکری و ارایه طرح‌های نو و عملکرد اجتماعی برخی شخصیت‌ها در طول تاریخ، عموماً باعث دگرگونی هایی در ساختار سیاسی شده است. البته ارایه آثار فکری و طرح‌های نوگرایانه جدا از واقعیت‌ها و ضرورت‌های اجتماعی، هیچگاه منشاء تحولات و تغییرات مثبت نشده‌اند. طرح‌های نوگرایانه انتزاعی، همواره در حبسگاه ایده‌های آرمانخواهی خیالی باقی مانده‌اند و در مقاطعی نیز باعث گمراهی و کج اندیشی شده‌اند. درباره آراء و اندیشه‌ها و عملکردهای سیاسی و اجتماعی شخصیت‌های ایران به ویژه شخصیت‌های مؤثر در انقلاب مشروطیت، بسیار اندک نوشته‌اند؛ و این نوشته‌های اندک نیز

اگل ب در حد نگارش شرح حال بوده است، و خیلی کم از پیچیدگی فکری و واکنش نیک و بد آنها در مقاطع تاریخی و از موضع سیاسی شان در زمان‌های مختلف، تحلیلی جامع ارایه داده‌اند. بسیاری از شخصیت‌های دوران انقلاب مشروطیت ایران و تاثیر آراء و عملکرد سیاسی و اجتماعی روشنگران پیش از آن که زمینه‌ساز تحولات انقلابی بوده‌اند، همچنان در پس پردهٔ تاریک پنهان مانده‌اند. یکی از این شخصیت‌ها که آثارش بیشترین تاثیر را در روح و ذهن کوشندگان انقلاب مشروطیت داشته، میرزا ملکم خان ملقب به ناظم‌الدوله است. شخصیتی که در عصر تاریک حاکمیت استبدادی ناصرالدین شاه قاجار و دوران پس از آن به خاطر تاکید بر قانون‌گرایی و طرح ایجاد نهادهای مدنی دمکراتیک، به «آقای قانون» معروف شده بود. برخی از آراء و طرح‌های او، در زمانهٔ ما نیز، قابل طرح‌اند و ما هنوز فرسنگ‌ها از آنها فاصله داریم.

تاثیر آثار و طرح‌های میرزا ملکم خان در روح و ذهن بسیاری از رهبران انقلاب مشروطیت و مهم‌تر از آن بازتاب نوشهای مکتب او در قانون اساسی زادهٔ انقلاب مشروطیت مثل روز روشن است و هیچ پژوهنده‌ای نمی‌تواند آن را انکار کند. چرا که می‌توان موارد این بازتاب را مو به مو در رساله‌های ملکم خان مثل «انتظام» و «ترقی» و «عدالت» نشان داد و آنها را با برخی از مواد قانون اساسی دوران انقلاب مقایسه کرد. برخی از مواد قانون اساسی زادهٔ انقلاب مشروطیت، عین جمله‌ها و عباراتی است که در رساله‌های ملکم وجود دارند. میرزا ملکم خان، در آغاز ایجاد مدرسهٔ دارالفنون، چند سالی استاد بود. هنگامی که در تبعید به نشر عقاید خود

در رساله‌ها و روزنامه قانون مشغول بود، عدهٔ زیادی از شاگردان آموزش دیده او در دارالفنون به تبلیغ و ترویج آراء و اندیشه‌های استاد پرداختند. ملکم خان چند سال پیش از انقلاب مشروطیت فوت کرد. با مطالعه دوران پر تب و تاب پس از استقرار نظام مشروطیت و تلاش کوشندگان انقلابی برای تدوین قانون اساسی ای که حقوق دمکراتیک مردم را در شرایط آن زمان نهادینه کند و استفاده کوشندگان از رساله‌های ملکم خان، نقش و تاثیر برجسته آراء و اندیشه‌های او را در تحولات اجتماعی دروان انتقال نشان می‌دهد. میرزا ملکم خان «انجمن آدمیت» را در شرایط تاریک دوران اواسط حکومت ناصرالدین شاه و در جامعه‌ای بسته که هیچگونه تشکل سیاسی و اجتماعی، قدرت ابراز وجود نداشت، ایجاد کرد. عدهٔ زیادی از افراد تحصیل کرده به عضویت انجمن فوق درآمدند. انجمن آدمیت ملکم خان، با ظاهری شبیه مذهبی و اخلاقی و با مسلکی انسان‌گرایانه، پدید آمده بود؛ اما این انجمن آرام آرام با توجه به آراء و اندیشه‌های بیان‌گذارش، میرزا ملکم خان، تماماً رنگ سیاسی به خود گرفت و در واقع تعالیم سیاسی و اجتماعی ملکم خان به تدریج، ایدئولوژی اعضای انجمن شد. هرچند که این انجمن به دستور ناصرالدین شاه منحل و عده‌ای از اعضای آن دستگیر و به زندان یا تبعید فرستاده شدند و خود ملکم خان نیز مورد غضب واقع و پس از چند سال نیز روانه تبعیدگاه شد اما تخمی که ملکم خان افشارنده بود، به تدریج جوانه زد و بارور شد. زیرا پس از سال‌ها بسیاری از اعضای همان انجمن در انقلاب مشروطیت شرکت کرده و در خیزش مردم تهران نقش موثری ایفاء کردند.

انجمن آدمیت میرزا ملکم خان را نمی‌توان با انجمن‌های سری مشابه آن در اروپای آن دوره مقایسه کرد و آنها را از یک ریشه به قلم آورده؛ و با یک برچسب کلیشه‌ای نقش اجتماعی و سیاسی آن را در انقلاب مشروطیت نادیده گرفت. می‌دانیم که بیشتر اعضای انجمن آدمیت، به دنبال پیاده کردن اهداف اجتماعی و سیاسی میرزا ملکم خان در جامعه آن دوره می‌کوشیدند.

شخصیت‌های انقلابی بسیاری عضو انجمن آدمیت بودند که در زمان‌های مختلف، نقش‌های تاریخی و ملی مهمی به عهده گرفتند. مثل سلیمان میرزا اسکندری و مساوات و یحیی دولت‌آبادی و مستوفی‌الممالک و میرزا سلیمان میکده و خبیرالملک و میرزا آقاخان کرمانی و شیخ روحی و غیره... اکثریت اعضای انجمن آدمیت بعدها اعضای «جامع آدمیت» درآمدند که توسط میرزا عباس قلی خان آدمیت با پیروی از آراء و اندیشه‌های ملکم خان ایجاد شده بود. اکثریت اعضای انجمن آدمیت هم در اواسط حکومت ناصرالدین شاه تحت پیگرد و آزار قرار گرفتند و هم در اوایل حکومت مظفرالدین شاه که عده‌ای از آنها کشته و تعدادی نیز تبعید شدند و بسیاری دیگر به پناه‌گاههای مخفی کوچیدند. یورش تفنگچیان نظمیه مظفرالدین شاه به اماکن و خانه‌های اعضای «انجمن جامع آدمیت» هم‌زمان با آغاز بیداری ایرانیان بود. اعضای انجمن فوق در بیداری مردم نقش داشتند. اینکه دنباله روان این انجمن یا انجمن‌های مشابه آن، پس از انقلاب مشروطیت در نقش‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی ارتجاعی ایستادند و عده‌ای از آنها نیز به عوامل بیگانه وابسته شدند، بحثی جداگانه را می‌طلبند.

گروه‌های سیاسی و اجتماعی و عملکردها و موضع‌گیری‌های آنها را باید در شرایط تاریخی متفاوت تجزیه و تحلیل کرد. نباید حرکات مختلف آنها را در مقاطع تاریخی گوناگون یک کاسه کرد و برکل عملکردها و مواضع اجتماعی آنها مهر باطله زد.

بسیاری از این گروه‌ها و انجمن‌ها در شرایط تاریخی ویژه مانند دوران انقلاب مشروطیت، نقش انقلابی و مردمی بازی کردند و در شرایطی دیگر به مواضع اجتماعی واپسگرایانه پناه برداشت و حتی گاه عامل بازدارنده اجتماعی شدند. باید شرایط تاریخی و عملکردهای مختلف را تفکیک کرد تا حقایق بدست آید و جنبه‌های عمدۀ نیک و بد مشخص شوند. به نظر من این اصل درباره اشخاص نیز صادق است. شخصیت‌های بسیاری سراغ داریم که در شرایط انقلاب مشروطیت و در وضعیت‌های بحرانی پس از استقرار نظام مشروطیت، گاه به مواضع مردمی و گاه به مواضع ارتجاعی و حتی ضدمردمی چرخیدند و سال‌ها بعد در شرایطی دیگر، موضعی جدید پیشه کردند. درباره شرح حال و اندیشه‌ها و آراء میرزا ملکم خان، تاکنون دو کتاب قابل توجه و تعدادی مقاله منتشر شده است. کتاب نخست در سال ۱۳۵۲ بنام «تحقيق در افکار میرزا ملکم خان نظام‌الدوله» تالیف دکتر فرشته نورائی منتشر شد که تحقیق ارزشمندی است. کتاب دوم به نام «زندگی و اندیشه‌ی میرزا ملکم خان نظام‌الدوله» تالیف حجت‌الله اصیل در ۱۳۷۶ نشر یافت. کتاب نخست بیشتر در شرح و بیان اندیشه‌های میرزا ملکم خان است و به تأثیر آراء و اندیشه‌های او در انقلاب مشروطیت، توجه چندانی ندارد و به گونه‌ای پراکنده و بدون

تحلیل تاریخی به آن پرداخته و گذشته است. می‌توان گفت که کتاب دکتر نورائی، اندیشه‌ها و آراء ملکم خان را به گونه‌ای انتزاعی، با مختصر شرح حال او و جدا از واقعیت‌های زمانه و بدون توجه به تاثیر متقابل واقعیت زمانه و اندیشه، ارایه کرده است که این نگاه می‌تواند یک بُعد قضیه باشد نه همه ابعاد... کتاب حجت‌الله اصیل «زنگی و اندیشه‌ی میرزا ملکم خان...» معرفی جامعی از زندگی و آراء و اندیشه‌های ملکم ارایه داده است. کتاب حجت‌الله اصیل شامل پنج بخش با موضوعات گوناگون تحت عنوان‌های «فراز و فرود زندگی ملکم خان» «جهان‌بینی ملکم خان» «آثار ملکم خان» «ملکم در ترازوی نقد تاریخ» «گزیده رسالت‌های ملکم خان» کتاب حجت‌الله اصیل با حجم کوچک‌اش، اطلاعات دقیقی درباره زندگی و اندیشه‌های ملکم خان در اختیار خواننده قرار می‌دهد. این کتاب، حتی برای خواننده‌ای که بسیار اندک درباره ملکم خان شنیده و خواننده نیز مفید و قابل استفاده است و خواننده‌کم اطلاع را در شناخت ملکم خان یاری می‌دهد. نویسنده کتاب با فهرست موضوعی در داخل هر بخش به تشریح و توضیح هر موضوع مربوط به ملکم خان پرداخته و اطلاعات قابل توجهی پیش چشم خواننده می‌گشاید. این اطلاعات ب خواننده کمک می‌کند که خود درباره ملکم خان و زندگی سیاسی و اجتماعی او قضاؤت کند. زیرا که قضاؤت نویسنده کتاب و تیجه‌گیری‌های او در بخش «ملکم در ترازوی نقد تاریخ» با اطلاعات داده شده در کتاب تناقض دارد. نویسنده در چهار بخش کتاب مطالب دقیقی از زندگی سیاسی و اجتماعی ملکم شرح می‌دهد که مطالب فوق

می‌توانستند در نهایت به تحلیلی علمی و درست منجر شوند که متأسفانه چنین نشد. حجت‌الله اصیل در بخش «ملکم در ترازوی نقد تاریخ» نه تنها به این مهم دست نزده بلکه در برخی نتیجه‌گیری‌ها بر تحقیق خودش لطمہ زده و در قضاوت به جمله‌های کلیشه‌ای و برچسب‌های نادرست پناه برده است. در بخش‌های مختلف کتاب، چهره‌ای به خواننده معرفی می‌شود که آرمان‌اش دگرگون کردن نهادهای کهن‌سیاسی و اجتماعی جامعه ایران و ایجاد نهادهای نو بر پایه قوانین دمکراتیک است؛ اما نویسنده کتاب، گاه‌گاه با چند جمله، نمای چهره مردم‌گرایانه و اصلاح طلب ملکم‌خان را که خود با معرفی زندگی و اندیشه‌های او نشان داده، یک‌باره مخدوش می‌کند و خواننده را شگفت‌زده بر جای رها می‌کند. نویسنده کتاب، میرزا ملکم‌خان را اسیر اغراض شخصی معرفی می‌کند و با تاکید، او را مقام پرست و انتقام‌جو می‌نمایاند:

«اما چون ملکم از کار برکنار و از القاب و مناصب محروم گشت، برای انتقام‌جویی از شاه و امین‌السلطان روزنامه‌ی قانون را منتشر کرد...»
کدام پژوهنده حقیقت‌جویی می‌تواند ادعا کند که میرزا ملکم‌خان، فقط به خاطر محروم شدن از مناصب دولتی دریار ناصرالدین شاه و برای انتقام‌جویی شخصی از شاه و صدراعظم اش امین‌السلطان، سال‌ها در شرایط تبعید حدود چهل و یک شماره روزنامه قانون را منتشر کرده است؟ روزنامه‌ای که خواندنش در ایران آن دوره، جرمی سنگین داشت و بسیاری به جرم حمل و پخش آن به زندان افتداد بودند. روزنامه‌ای که سال‌ها دست به دست در میان دمکرات‌ها و اصلاح طلبان و مردم‌گرایان

عصر قاجار می‌گشت و در افکار خوانندگانش تاثیر مثبت بر جای می‌گذاشت. در صفحه اول نخستین شماره روزنامه قانون با کلمات درشت چنین آمده است:

«روزنامه قانون آزاد است و شعار آن «اتفاق برعهادالت، ترقی» و منادی احیای ایران.»

ملکم خان در نامه‌ای خطاب به مشیرالدوله، پس از شرح و توضیح برنامه‌های اصلاحی اش درباره جامعه ایران با تأکید می‌نویسد: «حالا که این عرایض را می‌کنم از برای بنده مجال آرزوی شخصی به هیچ وجه باقی نمانده آنچه عرض می‌کنم، خواه صحیح و خواه خبط همه مبنی خواهد بود برآبادی و ترقی ایران.» در نامه دیگری به مشیرالدوله تأکید می‌کند:

«هیچ مانعی نخواهد داشت که ایران را به مقام جاپون نوظهر برسانند. در قلب ایران پرست بنده این امید راسخ و روشن است.»

از نظر روانشناسی شخصیت‌ها، اغراض شخصی و انتقام‌جویی می‌توانند به مثابه یکی از ابعاد حرکات اجتماعی افراد مورد توجه قرار گیرند؛ اما عمدۀ کردن آن برای نمایش عملکرد اجتماعی شخصیت‌ها و اندیشه‌های آنان، کاری بیهوده است و لغزیدن در دام تشوری‌های فروید و در نهایت، نادیدن حقایق است. ملکم خان شخصیتی است که به شواهد نظام‌الاسلام کرمانی در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» درباره‌اش چنین نظر می‌دهد:

«میرزا ملکم خان اصفهانی، شرح خدمات آن مرحوم در جنبش

خفتگان و بیداری ایرانیان، دفتری علی حده را درخور است. می‌توان گفت اول کسی است که تخم قانون در این سرزمین کاشت. چنان که میرزا ملکم خان قانونی معروف شد. مقام ملکم خان در ایران همان مقام ژان ژاک روسو و ویکتور هوگو است در ملت فرانسه و همان قسم که ملت فرانسه به آن دانشمندان افتخار دارد، ملت ایران هم به این یگانه‌ی دانشمند می‌نازد و شاهد مدعای ما همان کلمات حکیمانه‌ای است که از او به یادگار مانده است...»

ملکم خانی که در عصر تاریک و استبداد مطلق ناصری در رساله «ندای عدالت» تأکید می‌کند: «...دولت استبدادی و کارکنان آن مانع عدمه رشد اقتصادی اند و تأثیر منفی آنها، تنها با تعديل خودکامگی از میان می‌رود». چگونه می‌توان او را غرض‌ورز و انتقام‌جو به خاطر مناصب و القاب شخصی متهم کرد و سرانجام در تحلیلی نهایی وی را عامل و کارگذار بیگانه به‌ویژه عامل انگلیس نامید؟

ملکم خان در رساله «ندای عدالت» برای این که سرکوب در لباس قانون ادامه نیابد، می‌نویسد: «برای سد راه اغراض وزرا، تدبیری هست و آن تدبیر، آزادی بیان و قلم است. باید هر آدم مختار باشد افکار و عقاید خود را به آزادی بیان کند. حد آزادی این است که آزادی هیچ کس به حق هیچ کس خللی وارد نیاورد.»

حکومت قانون میرزا ملکم خان به معنای نفوذ حکومت استبدادی مطلق است. محتواهای غالب مقاله‌های روزنامه قانون، حمله به استبداد حاکم بر ایران بود. ملکم در این مقاله‌ها به عوارض استبداد که فساد و

زورگویی و بی قانونی و تعرض به حقوق فردی و اجتماعی مردم بوده به تندی می تاخت. او خواستار براندازی حکومت استبدادی بود. پژواک مقاله ها و رساله های او در میان مردم گرایان و اصلاح طلبان آن دوره، چنان پر طین، بود که می توان گفت، یکی از عوامل محركة خیزش مشروطه خواهی در ایران شد. ملکم خان درباره خود و نفی شخصیت پرستی و بت سازی اشخاص در یکی از مقاله های روزنامه قانون نوشت:

«از این کاتب بی نام و نشان، هرگز، هیچ نام و نشانی نخواهد یافت و چه ضرور که عقل خود را مثل همه جهال گذشته غرق فروعات نماید. مطلب حق چه احتیاج به اعتبار شخصی دارد؟ بدینختی اکثر امم در این بوده که همیشه معانی را گذاشته پی اشخاص رفته اند... بدانید که در دریای آدمیت، اشخاص همه فانی و قلم در دست روح آدمیت است.»

نویسنده کتاب «زندگی و اندیشه ملکم خان...» درباره «جامع آدمیت» که پس از مرگ ناصرالدین شاه و در آغاز حکومت مظفرالدین شاه توسط میرزا عباس قلی خان آدمیت، ایجاد شد، اطلاعات کلی ارایه می کند و از اهداف سیاسی و اجتماعی و نقش گسترده آن انجمن در انقلاب مشروطیت و از جناح بندی درون آن، تحلیلی به خواننده نمی دهد. می دانیم که مرآت نامه و اصول «جامع آدمیت» رساله های «اصول آدمیت» و «حقوق اساسی فرد» بودند که هردو رساله نوشته میرزا ملکم خان اند. در کتاب «بیداری ایرانیان» نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی درباره شخصیت و موضع گیری های سیاسی میرزا عباس قلی خان آدمیت صدر انجمن «جامع آدمیت» و نقش او در انقلاب مشروطیت، اطلاعات جالبی وجود دارد. حجت‌الله اصیل درباره میرزا عباس قلی خان آدمیت و انجمن او

می نویسد: «یک انجمن سری شناخته شده که زیر نظر ملکم نبود اما از اندیشه و آموزش‌های او الهام می‌گرفت. این انجمن که در انقلاب مشروطه کوشان بود، جامع آدمیت نام داشت و آن را میرزا عباس قلی خان آدمیت، اداره می‌کرد.»

کتاب «زندگی و اندیشه‌ی میرزا ملکم خان نظام‌الدوله» حامل اطلاعات و معرفی سودمندی درباره آثار و اندیشه‌ها و فراز و نشیب زندگی سیاسی و اجتماعی میرزا ملکم خان است. اما نویسنده کتاب برخلاف اطلاعات داده شده خودش، در بخش «ملکم در ترازوی نقد تاریخ» دست به تحلیلی نادرست می‌زند و به تحقیق جالب‌اش صدمه وارد می‌کند. آنچه را که نویسنده در چند بخش کتاب با دقت ترسیم کرده است، در تحلیل بخش «ملکم در ترازوی نقد تاریخ» در ترازوی نفی گذاشته و کوییده است. این تناقض، خواننده را گیج و حیران می‌کند و برداشت‌هایش را در حالت بربزخ معلق نگاه می‌دارد. نویسنده کتاب در آن بخش نتیجه می‌گیرد:

«امروزه آشکار شده که اصرار ملکم به واگذاری امتیاز به دولت‌ها و مؤسسه‌های ییگانه به رغم ادعای او به خاطر آبادانی کشور و رونق اقتصاد نبوده بلکه جانبداری از منافع ییگانگان بوده است. متنهایی با زیرکنی نیت خود را در لفاظی الفاظ ترقی خواهانه می‌پوشاند و چنین جلوه می‌داد که راه بیرون شد از بن‌بست، جلب سرمایه‌ی غربیان به ویژه انگلیس و واگذاری امتیاز بهره‌برداری از منافع کشور.»

با نتیجه‌گیری فوق می‌توان به راحتی برچسب عامل ییگانه را بر چهره ملکم خان زد و کار را تمام شده اعلام کرد. آیا این‌گونه انج زنی دایی جان

نایپلثونی به شخصیت‌های اجتماعی، ناماش نقد تاریخی است؟ امروزه چگونه و در چه اسنادی آشکار شده است که ملکم جانبدار منافع بیگانگان بوده است؟

آیا انگلیزه نوشتن و انتشار روزنامه قانون، به خاطر ازدست دادن مناصب دولتی و برای انتقام جویی از شاه فامین‌السلطان بوده است؟ آیا قانون خواهی میرزا ملکم خان که بسیاری از مطالبات شماره‌های روزنامه قانون برآن تاکید دارد، به خاطر انتقام جویی شخصی و اغراض فردی بوده است؟ به نظر من، خواننده باید تحلیل و نتیجه‌گیری نویسنده را دریخش «ملکم در ترازوی نقد تاریخ» نادیده بگیرد و بیشتر به بخش‌هایی که مربوط به شرح و توضیح افکار و آراء و عملکردهای اجتماعی و سیاسی و به تکه‌های «گزیده رسالات ملکم خان» که در بخش پایانی کتاب وجود دارد، توجه کند. خواننده باید خودش بدون توجه به تحلیل و نتیجه‌گیری مؤلف، درباره مطالب کتاب بیندیشد و قضاوت کند. چراکه نقش و تأثیر آراء و اندیشه شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی در تسريع روند تحولات جوامع، انکار ناپذیر است. دریافت خواسته‌ها و نیازهای زمانه در شرایط ویژه تاریخی و انعکاس مکتوب آنها و تأکید بر تغییر ساختار کهن سیاسی و اجتماعی یا اصلاح آنها، همیشه سرچشمه حرکت و خیزش اجتماعی بوده است. آثار فکری و ارایه طرح‌های نو و عملکرد اجتماعی برخی شخصیت‌ها در طول تاریخ، عموماً باعث دگرگونی‌هایی در ساختار سیاسی جوامع شده است.

آراء و عملکردهای سیاسی و موضع‌گیری‌های اجتماعی شخصیت‌ها را بایستی در شرایط ویژه تاریخی زمانه‌اش ارزیابی کرد نه با شرایط امروز.

پرسشگر: فرشاد مرادی

رخدادها و وقایع بزرگ تاریخی، گاهی چنان تعیین‌کننده و مهم‌اند که روشن شدن و درک بسیاری از پدیده‌های اجتماعی بدون پرداختن به زمینه‌های اجتماعی و تاریخی آن، میسر نمی‌شود.

انقلاب مشروطیت ایران، سرآغاز دوران معاصر ماست. ادر بخواهیم ادبیات معاصر، ساختار اندیشه سیاسی نوین، پدیده مطبوعات و سایر پدیده‌های معاصر را بررسی کنیم، باید نگاهی به رخداد عظیم مشروطیت بیندازیم.

جای بسی افسوس است که نسل جوان ما نسبت به بسیاری از مسائل تاریخی کشور خود، اطلاعاتی روشن و جامع ندارد.

۵ آقای اصغری، حدود ۹۵ سال پیش در ۱۴ مرداد ماه ۱۲۸۵ مظفرالدین شاه قرمان مشروطیت را امضا کرد و کوشش‌ها و مجاہدت‌های آزادیخواهان، در این سند تاریخی متبلور شد. متأسفانه امروزه بر این رخداد مهم تاریخی،

حاله‌ای از ابهام نشته است و بویژه نسل جوان ما با آن بیگانه‌اند. همچنین درباره انقلاب مشروطه نیز نوشته‌های ضد و نقیض و حتی وارونه و دروغین فراوان منتشر شده است. راستی این واقعه مشروطیت تبلور چه حرکتی بود؟

زمینه‌های تشکیل آن چه بود و خلاصه چه اتفاقی در آن زمان رخ داد؟

○ قبل از هر چیز باید بر این نکته تأکید کنیم که انقلاب مشروطیت توسط مظفرالدین شاه اهدا نشد، بلکه او ناگزیر شد که فرمان تأسیس مجلس ملی را امضا کند. جنبش‌های مردمی و تلاش کوشندگان مردم‌گرا اورا واداشت تا سند ایجاد «مشورت‌گاه ملی» را امضا کند. ما اگر به استاد معتر تاریخی آن دوره نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم که انقلاب مشروطیت، زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی عمیقی در جامعه ایران داشت.

البته در این گفت‌وگوی کوتاه نمی‌توان به همه جزئیات آن اشاره کرد، اما می‌توانیم نگاهی به آغاز جنبش بیندازیم؛ زمینه‌های انقلاب مشروطیت در اواخر حکومت ناصرالدین شاه پدید آمد. بحث برمن گردد به مدرنیتۀ اروپا که متأثر از رنسانس (نوزایی) بود. البته مدرنیتۀ اروپا با زایش و شکل‌گیری طبقه جدید، پدید آمد و گسترش یافت، یعنی ضرورت طرح آن در جامعه احساس می‌شد. مدرنیتۀ در انقلاب کبیر فرانسه به شکل تازه‌ای مطرح شد، که نتیجه تحولات اجتماعی در آن شرایط تازه بود. بر اثر ارتباطاتی که بین کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده برقرار شد و با رشد طبقه جدید در همه عرصه‌های اجتماعی کشورهای عقب‌مانده، زمینه‌های ایجاد جنبش‌ها پدید آمد. جنبش‌های اجتماعی و

سیاسی با پوشش بدعوت‌گرایی دینی در اوایل حکومت ناصرالدین شاه رخ داد اما به شکل خونین سرکوب شد. این مسأله نشان می‌دهد که در ایران زمینه‌های پذیرش اندیشه‌های جدید وجود داشته و ضرورت طرح آن در جامعه احساس می‌شده است. در چنین مقطع جیسا، اندیشه‌ها و مسائل مطرح شده در اروپا، به واسطه ارتباطات و کانون‌های جدید و برخی شخصیت‌ها در ایران بسط پیدا کرد، تا آنجا که همه‌گیر و بانی یک جنبش اجتماعی شد.

دارالفنون نوعی از این ارتباط را برقرار ساخت و دستاوردهای علمی و فنی اروپا در آنجا تدریس می‌شد. بعدها بسیاری از اساتید و دانش‌آموختگان آن، پیشگامان جنبش مشروطیت می‌شوند. اساتید دارالفنون را متخصصان فرانسوی و نیز اساتید ایرانی که در فرنگ درس خوانده بودند تشکیل می‌داد. مثلًاً میرزا ملکم خان (که در فرانسه درس خوانده بود) از مدرسان آن بود. پس از تبعید ملکم خان، بسیاری از شاگردانش روزنامه قانون و رساله‌های او را مخفیانه توزیع می‌کردند.

تأثیر دیگر، آثار انتقادی - اجتماعی بود. مثل کتاب «سیاحت‌نامه ابراهیمیگ» اثر زین‌العابدین مراجعه‌ای که به اوضاع ناسیمان ایران پرداخته بود. این کتاب در خارج، چاپ و مخفیانه وارد ایران شده و جرقه‌هایی در ذهن دلسوزان جامعه پدید آورده بود.

تأثیر دیگر که مهم است، انجمن‌هایی است که در اواسط و اواخر حکومت ناصرالدین شاه پدید آمد که نقش بسیار مهمی را در بسط و انتشار اندیشه‌های نوین در جامعه ملتسب آن زمان باقی گذاشت. در این

زمینه می‌توان به انجمن آدمیت که توسط میرزا ملکم خان تأسیس شده بود اشاره کرد. اگرچه این انجمن ظاهراً از فراموشخانه‌های آن دوران، الگوبرداری شده بود، اما تفاوت ماهوی فراوانی با آنها داشت. می‌دانیم که فراماسونری پیش از انقلاب کبیر فرانسه، نقش بسیار متوفی و پیشوای داشت و حتی روپیسیر از اعضای برجهسته آن بود. البته بعدها فراموشخانه‌های اروپا کارکرد سیاسی - اجتماعی خود را از دست دادند و بیشتر جنبه اخلاقی و شبه عرفانی پیدا کردند. از این نظر، انجمن آدمیت در دوره انقلاب مشروطیت شباهتی به فراموشخانه‌های اروپا نداشت و اتفاقاً شدیداً سیاسی بود و در صدد بود رساله‌ها و اندیشه‌های تجدد طلبانه میرزا ملکم را در ایران پیاده کند. ملکم خان تا سن ۲۰ سالگی در فرانسه درس خوانده بود و مطالعات فراوانی داشت و با آثار جان استوارت میل، (بنیان‌گذار اندیشه‌هایی درباره آزادی فردی و لیبرالیزم) و دکارت (فیلسوف خردگرای فرانسوی) کانت (فیلسوف متوفی آلمانی) و حتی سن سیمون (بنیان‌گذار سوسیالیزم تخیلی فرانسه) آشنا بود. او در یکی از رساله‌هایش بحثی راجع به ارزش کالا مطرح کرده است که بخشی از کتاب کاپیتال مارکس را به ذهن تداعی می‌کند. او به شدت شیفتۀ پیشرفت‌های اجتماعی - سیاسی غرب و شیفتۀ نظام مشروطه انگلستان بود. تا آنجا که برخی او را لیبرال غریزده و عامل استعمار انگلیس می‌دانند که البته این قضاوت نادرست است. می‌توان گفت که او می‌خواست ایران از الگوی پیشرفته جامعه اروپا پیروی کند. این یک نوع تفکر و سلیقه سیاسی است. به هر حال، میرزا ملکم خان، خواستار پیشرفت ساختار اجتماعی

ایران و همچنین خواستار پیاده شدن قانون و قانون‌گرایی در جامعه بود، چنانکه به گفته ناظم‌الاسلام کرمانی به او آقای قانون می‌گفته‌اند. شاید این ایده‌ها برای ایران آن زمان پسیار بلندپروازانه و آرمان‌گرایانه به نظر برسد. این‌که یک ایده چقدر با واقعیت تطبیق می‌کند، بحث دیگری است. رساله‌ها و مقاله‌های اجتماعی و بخصوص مطالب روزنامه قانون، دیدگاه‌ها و اندیشه‌های ملکم‌خان را به‌خوبی نشان می‌دهد. پس از تصویب و تدوین قانون اساسی در دوره اول مجلس شورای ملی، در برخی مواد این قانون عین نوشه‌های او آمده است. دکتر مهدی ملک‌زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران می‌نویسد کوشندگان و پیشگامان انقلاب و حدود ۶۰ نفر از تجددد طلبان دو سال قبل از امضای فرمان مشروطیت، در منزل میرزا سلیمان‌خان میکده به‌طور مخفیانه بمع می‌شوند. بسیاری از رهبران اعضای انجمن آدمیت نیز چون ملک‌المتكلمين، مساوات و بسیاری دیگر در آن نشست شرکت کرده بودند. در آن نشست بحث شد که باید نظر روحانیان جلب شود چرا که جنبش بدون آنان پیش نمی‌رود. شاید نشست خانه میکده را بتوان نقطه عطفی برای جنبش دانست، چرا که تصمیمات مهمی در آن خانه گرفته شد و بر سر اجرای آن توافق به عمل آمد. بسیاری از این شخصیتها که در نشست یاد شده شرکت کرده بودند به طریقی به انجمن آدمیت مربوط بودند. برخی مدرس دارالفنون و برخی روزنامه‌نویس بودند. برخی نیز پست‌های حکومتی داشتند. باید توجه کرد که قبل از اقدامات این شخصیتها، زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران پدید آمده بود.

شرایط آن زمان طوری بود که هر اندیشه و هر انجمنی، تبدیل به حرکت اجتماعی و سیاسی می‌شد. یعنی شرایط آنها را جذب می‌کرد و نیز شهرهای تبریز و تهران و رشت و اصفهان از لحاظ رشد مدنیت و پیدایش طبقهٔ جدید به شرایط اجتماعی و سیاسی نوینی احتیاج داشت. یعنی تغییر و تحول ساختار سیاسی جامعه تبدیل به تیاز شده بود. همچنین وضعیت اقتصادی دهقانان نیز، آنان را مهیای شورش و اعتراض کرده بود. در واقع عامل تعیین‌کنندهٔ انقلاب، ضرورت تغییر ساختار اجتماعی - سیاسی و اقتصادی کهنه و پوسیده جامعهٔ ایران بود که می‌بایست جای خود را به ساختار نوینی می‌داد. در اینجا باید اشاره‌ای هم به انجمن اخوت بکنیم که توسط ظهیرالدوله (داماد ناصرالدین شاه) تشکیل شده بود و بسیاری از اعضای آن در جنبش مشروطه‌خواهی شرکت کردند. نقش این انجمن تا آن حد مهم بود که وقتی لیاخوف به دستور محمدعلی شاه مجلس را به توب بست، این انجمن هم به توب بسته شد چراکه این انجمن یکی از مراکز مشروطه‌خواهان بود. نظام‌الاسلام کرمانی نیز می‌نویسد که او نیز انجمنی برای بیداری داشته که عده‌ای از جمله آیت‌الله طباطبائی، در آن شرکت می‌کردند. کوشش این انجمن‌ها و شخصیت‌ها، جنبش‌های مردم را تقویت کرد، بخصوص دو واقعه مهم یعنی بست‌نشینی در شاه عبدالعظیم و دیگری مهاجرت و بست‌نشینی در قم تأثیر تعیین‌کننده‌ای در جنبش داشت.

۵ در تحلیل‌هایی که از جنبش مشروطه انجام شده برخی این انقلاب را آغاز زوال فنودالیسم و مناسبات ارباب - رعیتی و پدرسالاری در ایران و تفوذ و

بسط بورژوازی و سرمایه‌داری نوین می‌دانند و برآنند که انقلاب مشروطیت را باید انقلابی بورژوا - دموکراتیک محسوب کرد. نظر شما چیست؟

○ خُب، این تحلیل درست و در برگیرنده واقعیت‌هایی است، ولی فثودالیسم با انقلاب مشروطه کاملاً از بین نرفت. روابط ارتباطی در فرانسه نیز به یکباره از بین نرفت. هر چند ضربه‌های متعددی را از انقلاب متحمل شد و از این تاریخ راه زوال پیمود.

واقعیت دیگر این است که دهقانان و پیشه‌وران شهری آغازگران انقلاب بودند و حتی برخی از رهبران، فرزندان فثودالها بودند. اما فرهنگ طبقات جدید آنها را تحت تأثیر قرار داده بود. تا آنجاکه به نحوی به فرهنگ جدید واپس شده بودند. در دوره جنبش مشروطه‌خواهی، طبقات جدید در بستر روابط سرمایه‌داری در شهرهای بزرگ ایران در حال رشد بودند و در کنار این رشد، فثودالیسم هم به حیات خود ادامه می‌داد. همان‌طور که در روسیه اینطور بود. به هر حال نقش تعیین‌کننده را در انقلاب، کسانی انجام دادند که متأثر از فرهنگ جدید بودند و به طبقه در حال رشد یعنی بورژوازی تجاری و مالی گرایش داشتند.

○ مدتی پس از توسعه‌طلبی و فرون‌خواهی کشورهای سرمایه‌داری و عصر استعمار و چپاول امپریالیسم، واقعه مشروطیت در ایران رخ داد. به نظر شما روند استعمار بخصوص نفوذ تزاریسم روسیه و استعمار انگلیس در ایران چه تأثیری در حرکت انقلاب مشروطیت داشت؟

○ یکی دیگر از جنبه‌های مهم انقلاب مشروطیت، جنبه ضد استعماری آن بود. مردم‌گرایان و رهبران آزادی‌خواه مشروطیت، عموماً

شخصیت‌های ضد استعماری و مخالف نفوذ روس و انگلیس بودند. البته انگلیس و روسیه، تلاش فراوانی کردند تا عوامل خود را در جنبش انقلابی مردم وارد کنند، طبیعتاً تعدادی از افراد وابسته هم در صفت مشروطه‌خواهان دیده می‌شدند، اما مسئله این است که این عوامل به هیچ وجه تعیین‌کننده حرکت مردم نبودند. قراردادها و امتیازاتی که بین ایران و کشورهای استعماری دیگر برقرار شد، مورد پذیرش مردم نبود و رهبران مردم را دچار وحشت کرده بود. آنها نگران بلعیده شدن ایران توسط انگلیس و روسیه و تحمل و اعمال نفوذ آنان در ساختار حکومت ایران بودند. امتیازات متعدد، وام‌های سنگین و قراردادهای شرم‌آور و یکطرفه، همه و همه برای دلسوزان جامعه و مردم‌گرایان، دردآور بود. بنابراین یکی از زمینه‌های انقلاب مشروطیت هم، نهضت ضداستعماری بود تا دست استعمارگران را از ایران کوتاه کند.

بله، شما فرمودید که مشروطه‌طلبان در پی کوتاه کردن دست روس و انگلیس از ایران بودند، اما برخی مشروطیت را عطیه و هدیه انگلیس به ایران می‌دانند. در تاریخ مشروطیت نیز گهگاه به حمایت انگلیس از مشروطه و نیز پناه بردن مشروطه‌خواهان و بستنشیانی آنان در سفارت انگلیس برمی‌خوریم. «سرپرس سایکس» مورخ انگلیسی، بریتانیای کبیر را مهم‌ترین عامل جنبش مشروطه می‌داند و استقرار رژیم پارلمانی در ایران را مدیون امپراطوری بریتانیا می‌داند. صحبت این نظر تا چه حد است؟

این یک نظر کاملاً اشتباه است. ما قبلاً صحبت کردیم که زمینه‌های انقلاب مشروطیت در خود ایران پدید آمد. زمینه در همینجا فراهم شد و البته قدرتهای خارجی از آن سوءاستفاده کردند.

انگلیس به خاطر تضاد منافعی که با روسیه و محمدعلی شاه (عامل دست نشانده روسیه) داشت، می خواست به طریقی نظر مشروطه طلبان را به خود جلب کند، و البته مشروطه طلبان به خوبی از این فرصت استفاده کردند. برای اینکه تا مدتی پناهگاهی برای مبارزه یافشند، البته سیاست انگلیس پس از به توب بسته شدن مجلس تغییر کرد و حتی آنان می خواستند جلو پیشروی قوای مشروطه طلب را در ایران بگیرند و البته در قرارداد ۱۹۰۷، روسیه و انگلیس با هم کنار می آیند و دوستانه ایران را بین خود تقسیم می کنند. کسانی که انگلیس را عامل و بانی مشروطیت در ایران می دانند، ملت ایران را تحقیر می کنند، و وجود مردم را نادیده می گیرند. از سوی دیگر آنها تحولات تاریخی را درک نمی کنند و به دنبال هر جنبش و نهضتی با دید پلیسی - تاریخی به دنبال سرنخهای خارجی می گردند. متأسفانه این نظریات غلط، بسیاری از اهل اندیشه را نیز مبتلا کرده است و این گونه نگاه یعنی برخورد انتزاعی با هر حرکت اجتماعی. به هر حال واقعیت این است که انقلاب مشروطه ریشه در خود ایران داشته و توسط مردم و رهبران مردمی شکل گرفته است. طبیعی است که در کنار این حرکت، روس و انگلیس هم به دنبال منافع خود برای بهره برداری بودند، ولی اینکه اینها عامل انقلاب باشند به نظر من حرف بسیار پوچی است که ریشه در توهمندی دارد.

۵ اما راجع به نقش روحانیان در مشروطه، کسری از شادروان طباطبائی به عنوان پیشگام در مشروطه خواهی یاد می کند. علمای نجف نیز با تلگراف های خود به پشتیبانی از مشروطه برمی خیزند. مثلاً می توان مجتبه

معروف نجف ملاکاظم خراسانی را نام برد. او زمانی که محمدعلی شاه افتتاح مجلس را «تحقیر اسلام» می‌خواند، خطاب به او می‌نویسد:

«ای منکر دین و گمراه حقیقی! مشروطیت چیزی مخالف احکام دین حنیف اسلام نیست. ما رهبران روحانی به تو می‌گوییم تو و مجتبهدین مزدور تو که مشروطیت را مخالف اسلام می‌دانید تعاجهل می‌کنید...»

در عین حال ما شاهد بخشی از روحانیان هستیم که مشروطه خواهان را کافر قلمداد می‌کنند. به نظر شما روحانیان چه موضعی در برابر مشروطیت داشتند؟

○ شک نیست که روحانیان نقش عمدہ‌ای داشتند. شاید اگر پشتیبانی بخشی از روحانیان تهران و نجف نبود، انقلاب مشروطیت ایران تا همین حد هم به ثمر نمی‌رسید. ما می‌دانیم که روحانیان در آن موقع نفوذ زیادی بین توده‌های مردم داشتند. حرفشان هم تا حد زیادی خریدار داشت. در آن زمان، روشنفکران دینی، روشنفکران غیردینی و بخشی از روحانیان در کنار هم بودند و با هم همراهی و همدلی می‌کردند. همان طور که گفتید طباطبایی نقش عظیمی در حرکت تهران داشت و بهبهانی نیز همچنین. طباطبایی در تاریخ مشروطه ایران شخصیتی مترقی، پاکباخته و صادق است که مورد عنایت و قبول بسیاری از گروهها و افراد قرار دارد. اینها در کنار هم بودند متنها هر یک به دنبال هدف خود می‌رفتند، چرا که این نیروهای همدل پس از پیروزی انقلاب مشروطه به دنبال خواسته‌های خود رفته و بخشی از خواسته‌هایشان در قانون اساسی مشروطیت منعکس شد. این بخش از روحانیان به نیروهای غیرمذهبی یا کسانی که در

رأس قرار داشتند و اعتقاد به عدم دخالت مذهب در حکومت داشتند نیز میدان دادند.

بخشی از روحانیان نیز در کنار محمدعلی شاه قرار گرفتند و در مقابل مشروطیت ایستادند و روحانیان مدافع مشروطیت را «بابی» نامیدند و تکفیر کردند.

۵ در دوران مشروطیت چهره‌های خوش درخشیدند و در رده شخصیت‌های ملی ماندگار قرار گرفتند، ستارخان، باقرخان، حیدر عمو اوغلی، خیابانی، طباطبایی و... اینان چه نقشی در انقلاب داشتند؟

○ قبل از اینکه به این مسأله پردازم یک نکته راجع به روحانیان فراموش شد و آن نقش سید جمال الدین اسدآبادی است. افکار او و پیروانش در انقلاب مشروطیت بسیار مهم بود. حتی می‌گویند طباطبایی، میرزا شیرازی، میرزار ضایی کرمانی و... تحت تأثیر افکار او بودند.

اما راجع به شخصیت‌های ملی مردمی در تبریز نقش باقرخان و ستارخان برجسته است. در عین حال فراموش نکنیم شکل‌گیری و حرکت جنبش تبریز توسط فردی بنام کربلایی علی مسیو انجام گرفت که بنیان‌گذار انجمن غیبی در تبریز بود و ستارخان و باقرخان از مریدان او بودند. علی مسیو تحت تأثیر افکار سوسیال-دموکرات‌های روسیه و اروپا بود. از نظر طبقاتی او یک بورژوا - ملی به شمار می‌رفت که به دنبال عدالت اجتماعی بود. می‌دانیم پس از فتح تبریز، انجمن غیبی اموال و اراضی اشراف قاجار را بین دهقانان تقسیم کرد. ستارخان نیز شخصیت مردمی و بزرگی بود. وقتی شرح حال او را می‌خوانیم می‌بینیم که او در

ارمنستان و باکو کارگر بوده و در راه آهن تفلیس کار می‌کرده است. او تحت تأثیر افکار مترقبی اجتماعی انقلابیون رو سیه قرار گرفته بود، هر چند برخی او را فردی عامی می‌دانند اما ستارخان در دفاع نظامی تبریز نقش برجسته‌ای داشت و تبریزیان با مقاومت خود پرچم انقلاب را برافراشته نگاه داشتند.

در اینجا بد نیست اشاره‌ای به حیدرخان عممواغلی بکنیم که در انقلاب مشروطه نقش بسیار مهمی داشت. البته بسیاری از خدمات او پنهان مانده و یا از خاطره‌ها فراموش شده است. ترور اتابک صدراعظم مستبد محمدعلی شاه که در شکست ارتجاع قاجار بسیار مؤثر بود، با طراحی حیدر عممواغلی و به دست عباس آقا‌فدایی انجمن آذربایجان انجام شد.

○ ادبیات نیز چون سایر جریانات فرنگی از مشروطیت و روح آزادیخواهی ملی تأثیر فراوانی می‌پذیرد. چنان‌که پژوهشگران به دوران «ادبیات مشروطه» اشاره می‌کنند. به نظر شما کیفیت تأثیر انقلاب در ادبیات آن زمان چه بود؟

○ انقلاب مشروطیت به ارزش‌های سنتی و به باورهای گذشته ضربه کاری زد. در واقع باید گفت ارزش‌های سنتی و تثیت شده قبل از انقلاب را مورد سؤال قرار داد و ارزش‌های تازه‌ای را مطرح کرد. طرح ارزش‌های نو، خواه ناخواه بر ذهن اندیشمندان و متفکران تأثیر بسیاری باقی گذاشت و آنان را به تعمق واداشت. بعد از انقلاب مشروطیت، می‌بینیم در عرصه فرنگی یک نوزایی پدید آمد. در شعر، میرزاوه عشقی، بهار، عارف و ایرج میرزا را داریم و به یک بیان هم می‌شود گفت که نیما هم از همین

چشممه سیراب شده است. یعنی او دنباله این تحول شعری است که پس از انقلاب مشروطیت شکوفه زد و در شعر نیما به تحول چشمگیری منجر شد. در عرصه داستان‌نویسی هم نویسنده‌گان آغازگری داریم. که می‌توان به دهخدا، جمالزاده، هدایت و دیگران اشاره کرد که از انقلاب مشروطیت تأثیر گرفتند. محققین و پژوهشگرانی مثل فروغی، قزوینی، نفیسی و دیگران هم از این انقلاب تأثیر گرفته‌اند. به طریقی می‌توان کسری را هم زاده‌انقلاب دانست. همچنین پس از انقلاب مشروطیت، ادبیات کلاسیک ما با دید تازه‌ای مطرح شد. «باختین» هنرشناس و فیلسوف روس می‌گوید آثار ادبی بزرگ در شرایط تاریخی پس از خود بازتولید می‌شوند. یعنی شرایط تازه ادبیات ارزشمند گذشته را بازتولید می‌کند و آن را با نیاز تازه تطبیق می‌دهد. حتی گاه آن را بازسازی می‌کند. ما فردوسی و مولوی و حافظ و بسیاری از شاعران گذشته را از نو ارزیابی کردیم. اگر انقلاب مشروطیت در زمینه اقتصادی و در روابط تولیدی تحول بنیادینی ایجاد نکرد، ولی در عوض تأثیر فرهنگی اش زلزله‌وار بود و ساختار سیاسی حاکمیت را دگرگون کرد و روابط سنتی اجتماعی را از هم گستالت.

۵ یعنی انقلاب مشروطیت توأم با نفی سنت‌ها بود؟

۰ سنتهای بازدارنده را نفی کرد، اما سنتهای متعالی که با نیاز زمانه سازگار بودند، ماندند. به هر حال سنتهایی که جلو پیشرفت و تحول را می‌گرفتند به عقب رانده شدند و بخشی از آنان مردند. بخشی از آنها هم اسکلت‌وار به حیاتشان ادامه دادند و شاید هنوز هم ادامه داشته باشند، ولی اینها در حال مرگ هستند، زیرا تحولات اجتماعی و سیاسی و طرح

ارزش‌های جدید - چه بخواهیم و چه نخواهیم - بر اثر واقعیت‌های زندگی پدید می‌آید. باید محققی بنشیند و درباره این مقوله تحقیق کند. متأسفانه در این زمینه کم نوشته‌اند و اگر هم نوشته شده خیلی انتزاعی بوده و رابطه تحول اجتماعی و ادبیات را منعکس نکرده است. من فقط رساله‌های کوچک و خیلی کلی در این زمینه دیده‌ام ولی به این مقوله به صورت تحلیلی و همه جانبی پرداخته‌اند.

۵ یکی از مباحث مهمی که در این دوره به آن برمی‌خوریم پیدایش مطبوعات است. در آثار تاریخی این دوره در کنار واقعه مشروطه به این مقوله اشاره شده است. چه خصوصیتی باعث ارتباط تنگاتنگ مقوله مطبوعات و مشروطیت شده است؟

○ بینید مطالبات و خواسته‌های اجتماعی - سیاسی دو گونه مطرح می‌شوند: یک شکل آن شورش‌گرانه و یک شکل آن فرهنگی و کتبی است. وقتی به مطبوعات دوران مشروطیت می‌پردازیم، در می‌باییم دقیقاً ارتباط تنگاتنگی با شرایط تحولات انقلابی آن دوران دارند. یعنی از آسمان نازل نشده‌اند، انتزاعی نبوده‌اند، اینها درواقع زاییده شرایط تاریخی جامعه بوده‌اند. جامعه‌ای که نیاز داشت هم به‌طور شفاهی سخن بگوید و هم به‌طور کتبی.

قبل از امضای فرمان مشروطیت (حدوده سال پیش از آن) کم و بیش نشریاتی منتشر می‌شدند: اختر در استانبول توسط میرزا آقاخان کرمانی که حاوی مطالب اجتماعی - سیاسی فراوانی بود و مخفیانه وارد کشور می‌شد. قانون در لندن که بسیاری از مقالات آن را میرزا ملکم خان

می‌نوشت و بسیار تأثیرگذار بود. حبل‌المتین در کلکته توسط مؤید‌الاسلام. ولی مهم‌تر از همه باید از شب‌نامه‌هایی یاد کرد که بیشتر شان توسط انجمن‌های سری آن زمان نوشته می‌شد و شبانه در کوچه و خیابان پخش می‌شد، برخی از محققان نوشتند بیش از ۲۰۰ تا ۲۵۰ نوع شب‌نامه در یک روز به چاپ می‌رسید و به طریقی میان مردم پخش می‌شد و به این وسیله مردم آگاه می‌شدند. اکنون از این شب‌نامه‌ها نمونه‌ای در دست نیست، در حالی که می‌توانستند اسناد ارزشمندی باشند. فقط گاهی تعدادی از آن‌ها توسط مورخان مشروطه نقل قول شده است. شب‌نامه‌ها در همان روز با افشاری چهره استبداد و انعکاس مطالبات مردم تأثیر خود را می‌گذاشتند و سپس پاره می‌شدند.

۵ روزنامه صور اسرافیل چطور؟

۰ بله! این روزنامه یکی از رادیکال‌ترین، دموکرات‌ترین و مسدی‌ترین روزنامه‌های آن زمان بود که توسط جهانگیرخان صور اسرافیل تا قبل از به توب بستن مجلس و کشته شدن جهانگیرخان، منتشر می‌شد. از بهترین مقالات این روزنامه باید به مطالب طنزآمیز ده‌خدا تحت عنوان چرند و پرند اشاره کرد که بسیار تند و عمیق و سرشار از طنز تلغی اجتماعی و استعارات هنری بود، به طوری که حتی امروز هم بسیار ارزشمند و لذت‌بخش و تازه‌اند.

۵ در مورد نقش زنان در جنبش مشروطه، این نوشته روزنامه حبل‌المتین جالب است که می‌نویسد در بین کشته‌شدگان اردوی انقلابی ستارخان، جنازه بیست زن مشروطه طلب در لباس مردانه پیدا شده است. این اتفاق با توجه به

محدودیت اجتماعی زنان آن دوره جالب توجه است. به نظر شما زنان آن دوره چه نقشی داشتند؟

○ زنان در طول تاریخ همه ملتها نقش فراوان داشته‌اند. کدام تحول اجتماعی و فرهنگی بدون تأثیر زنان می‌تواند پدید بیايد؟ زنان هم تأثیر مستقیم داشتند و هم غیرمستقیم. در دوران سیاست قاجاری، زنان در خانه جلس بودند. با این حال وقتی که فرزندان اینها در بیرون مبارزه حاضر می‌شدند، پشتیبان آنها مادرانشان بودند. وقتی شوهرانشان در صحنه بودند، پشت صحنه زنان حضور داشتند و با آنان همدردی می‌کردند. در آثار وقایع نگاران مشروطه هست که زنان به دایرة بستنشینان نزدیک می‌شدند و همدردی و اعتراض خود را ابراز می‌کردند. متأسفانه در باره نقش زنان خیلی کم نوشته شده است. همان‌طور که گفتید زنان در تبریز نقش بسیار داشتند و با مردان همگام بودند. در تهران هم همیظور. مهمتر از همه این‌که انقلاب مشروطیت زنجیرهای را که به دست و پای زنان بسته شده بود، گست.^{۲۷} چنان‌که پس از انقلاب مشروطه می‌بینیم که مدارس دخترانه پدید می‌آید، جمعیت نسوان تشکیل می‌شود و زنان وارد زندگی اجتماعی می‌شوند.

○ با توجه به آشنایی جناب عالی با تاریخ انقلاب مشروطه چه منابع معتبری را برای مطالعه انقلاب مشروطیت، بویژه برای جوانان پیشنهاد می‌کنید؟

○ در باره تاریخ انقلاب مشروطیت کتاب تحلیلی نوشته نشده است، ولی کتاب‌هایی داریم که وقایع را نوشتند. مانند: آثار کسری، کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت نوشته دکتر ملک‌زاده، کتاب تاریخ بیداری

ایرانیان نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی، و خاطرات یحیی دولت‌آبادی و برخی از کتاب‌های فربدون آدمیت و کتاب تاریخ انقلاب مشروطه اثر ادوارد براون انگلیسی.

البته کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت اثر ادوارد براون هم به وقایع می‌پردازد و تحلیلی ارائه نمی‌دهد. ما به یک مؤرخ و محقق آشنا به فلسفه تاریخ نیاز داریم که بنشینید و از روی اسناد‌گسترده به کاری تحلیلی پردازد و قضیه را از ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، ساختار طبقاتی و غیره تحلیل کند. به رشد طبقه جدید و آغاز دوره سرمایه‌داری در ایران پردازد. شاید بایستی منتظر مانند تاکسی راجع به انقلاب، تاریخی تحلیلی بنویسد. به هر حال چند کتابی که نام بردم جزو پرجسته‌ترین کتاب‌هایی است که نویسنده‌گانشان، در متن قضايا قرار داشته‌اند.

۵ کتابی هم ایوانف - محقق اهل شوروی - در این زمینه نوشته است. آن را می‌شناسید؟

۶ بله! این کتاب هنوز هم کاملاً ترجمه نشده است و فقط بخش کوچکی از آن ترجمه شده، ولی کتاب بسیار ارزشمندی است و تا حدودی به تحلیل می‌پردازد. ولی چون ترجمه کامل نیست، نمی‌توان روی آن قضاوت کرد.

۷ انقلاب مشروطیت ایران، به گفته برخی محققان سرانجام به شکست منتهی شد. کسری می‌نویسد: «جنبیش مشروطه‌خواهی با پاکدلی‌ها آغازید و با تاپاکدلیها به پایان رسید و دستهایی از درون و بیرون به میان آمد که آن را به هم زد و بی‌انجام گذاشت.» به نظر شما دلایل ناکامی مشروطه چه بود؟

○ هیچ انقلابی را نمی‌توان گفت که کاملاً شکست خورده است. برای اینکه تحولات انقلاب ممکن است مدتها پس از پیروزی انقلاب به طور تدریجی به ثمر برسد بعضی از محققان معتقدند که تأثیر انقلابها گاهی پس از مدت نیم قرن خود را نشان می‌دهد. انقلاب کبیر فرانسه با وجود این که بر اثر کشمکش‌های نیروهای انقلاب منجر به روی کار آمدن ناپلئون شد، ولی تأثیر عظیم خود را نه تنها در فرانسه، بلکه در سرتاسر اروپا و حتی چند دهه بعد در سرتاسر دنیا گذاشت. هر چند بعد از یک دهه مجدداً اشرف بوربون برگشتند، ولی حکومت کوتاهی داشتند و در انقلاب ۱۸۳۱ برای همیشه برکنار شدند. وقتی بورژواها تصمیم به روی کار آوردند لوبی فیلیپ - شاهزاده همفکر شان - در سالن شهرداری پاریس می‌گیرند، ژان لا فایت می‌گوید: «از امروز فرانسه در دست بانکداران خواهد بود». مارکس در کتاب «جنگ طبقاتی در فرانسه» می‌نویسد: لا فایت با بیان این جمله راز انقلاب ۱۸۳۱ فرانسه را بیان کرده است. یعنی طبقه جدید (بورژوازی مالی) حاکمیت را به دست گرفت. پس انقلابها هیچ‌گاه شکست مطلق نمی‌خورند. چرا که دستاوردهای فرهنگی و تحولات اجتماعی را پدید می‌آورند. انقلاب مشروطه همان‌طور که گفتیم با نوزایی همراه بود، با شکستن ساختار حکومتی کهنه، با متحول کردن جامعه سنتی و روابط تولیدی، انقلاب شکل مالکیت زمین داری را تا حدودی تغییر داد و شکل اجاره‌داری مطرح شد و این به نوعی آزاد شدن دهقانها از شکل کهن بود و نظام تیول داری رالغو کرد. هر چند که اشراف در می‌رسد در حکومت مشروطه برخی پستها را در دست می‌گیرند، اما

در کنار آنها طبقه جدید از بورژواها وارد حاکمیت می‌شوند و این ادامه پیدا می‌کند تا حکومت رضاشاه که ترکیبی از حکومت بورژواها و ملاکین بود و به هر حال با ساختار سیاسی حاکمیت قاجاریه تفاوت داشت. البته این تحول به آن آرمان‌های آزادی خواهان مانند برخایی از دست استعمارگران، آزادی بیان و نیز مشارکت سیاسی مردم منجر نشد، اما به طور تدریجی خود را نشان داد و بعضی نهادهای کهنه را ازیران کرد و در عرصه‌های دیگر تأثیر ارزشمند خود را گذاشت. بنابراین کلمه شکست مطلق معنایی ندارد.

۵ آقای اصغری به عنوان آخرین سوال، بد نیست به نکته‌ای مربوط به زمان خودمان اشاره کنم، در جریان انتخابات ریاست جمهوری اخیر، طرفداران یک جناح اعلام کردند: نگذارید مشروطیت تکرار شود و این خود باعث بخشی در مطبوعات شد. به نظر شما چه تشابه تاریخی بین این دوره و آن دوره تصور امکان تکرار انقلاب مشروطیت را پدید آورد؟

۶ بیینید ما اکنون در دوره‌ای هستیم با فاصله نود و پنج ساله از مشروطه و اکنون در عصر ارتباطات زندگی می‌کنیم. من نمی‌دانم پشت این تعبیر چه تفسیری نهفته است. برای من این عبارت گنگ است. بحث بر سر این است که مردم باید در اداره امور مشارکت داشته باشند. هر جناح و حاکمیتی که ادامه حیات آن وابسته به عدم مشارکت مردم در امور سیاسی باشد، در درازمدت شکست خواهد خورد. چنین برخوردي آینده ندارد. چرا که دنیا رو به تکثر عقاید و آراء پیش می‌رود و هیچ کسی هم نمی‌تواند جلو این را بگیرد. البته درون یک نگرش و جهان‌بینی،

سلیقه‌ها و نگاه‌های تازه پدید می‌آید. در گذشته تفسیرها نزدیک به هم بود. اکنون بر اثر تحولات تاریخی و اجتماعی تفسیرها گوناگون می‌شود و از یک جهان‌بینی فلسفی و یک نگرش دینی تعبیرها و برداشت‌های مختلفی صورت می‌گیرد و این روند در حال توسعه است. اندیشه‌ها همیشه پایدار می‌مانند اما تفسیر از اندیشه‌ها متغیر است. این است که به نظرم این نوع برداشت‌های کلی چیزی را حل نمی‌کنند.

تبرستان
www.tabarestan.info

تراژدی واقعه پارک اتابک

در تاریخ انقلاب مشروطیت بهویژه پس از فتح تهران توسط انقلابیون، واقعه پارک اتابک، یکی از وقایع مهم و تعیین کننده در چرخش اهداف انقلاب به بیراوه بود. درباره این رخداد سرنوشت ساز، بسیار اندک نوشته‌اند و کسی هم تاکنون تحلیلی جامع از کم و کیف آن ارایه نداده است. عده‌ای از مورخین، این واقعه را همچون سایر وقایع بی شمار دوران پس از واژگونی حاکمیت مطلق استبدادی، به صورتی وقایع نگارانه و بدون تفسیر نقل کرده و گذشته‌اند.

کسری در کتاب «تاریخ هجده ساله آذربایجان»، این رویداد را با نقل حوادث کلی آن، نوشته و بالحنی اندوهناک در آغاز گفتار هفدهم چنین اظهار نظر کرده است.

«این، یکی از اندوهناک‌ترین داستان‌های تاریخ مشروطه است و چون تلخ‌ترین میوه تباہ‌کاری‌های سرنشسته‌داران بوده نگزارده‌اند چگونگی آن، به راستی شناخته شود و تا توanstه‌اند پرده به روی آن کشیده‌اند.»

آیا ماهیت اهداف و مقاصد کسانی که واقعه پارک اتابک را از پیش

طراحی کرده و آن را در شرایطی مساعد به اجرا گذاشته‌اند، برای پژوهش‌گران و تحلیل‌گران عرصه اجتماعی و سیاسی پوشیده است؟ آیا سرکوب فرزندان خلف انقلاب توسط سردمداران ناخلف آن، که در همان آغاز پیروزی انقلاب، با حرکتی خزندۀ تمام پست‌های کلیدی حاکمیت سیاسی را به دست گرفته بودند، ناشناخته است؟ شاید چهره کسانی که آن را طراحی کرده بودند، در پشت مصوبه‌های نمایندگان مجلس شورای ملی، تحت عنوان‌های «خلع سلاح مجاهدین» و استقرار «نظم وامنیت ملی» و تهدیدهای روس و انگلیس، که در آن زمان ارتش‌هایشان در قزوین اردو زده و آماده حمله به تهران به بهانه حفظ جان و مال اتباع خارجی بودند، پنهان شده باشد. سردمداران کهنه‌اندیش حاکمیت، با کمک کهنه مستبدین رژیم استبدادی سابق، برای از صحنه خارج کردن فرزندان وفادار و جانشان مردم و انقلاب، از همان آغاز می‌کوشیدند. خارج کردن فرزندان انقلاب و در نتیجه مردم از صحنه سیاسی جامعه، آغازی بود تاریخ‌های مشارکت مردم در عرصه سیاسی و اجتماعی پاره شود، که چنین نیز شد. کاری که در طول یک سال پس از پیروزی انقلاب عملی شد و مردم باز مثل دوران استبداد قبلی، از مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه محروم شدند. بحث فقط بر سر گلوله خوردن پای ستارخان در ماجراهای یورش قشون دولتی به پارک اتابک نیست. بحث اصلی بر سر آغاز حرکتی است که، آرام آرام سکان حکومت را در جهت اهداف مرتجلین چرخاند و انقلابیون و مردم را از مشارکت سیاسی بیرون راند. این چرخش، تا آن‌جا پیش رفت که در زمان

صدرارت صمصام‌السلطنه، که یکی از سران ایل قشقایی بود، در مجلس شورای ملی تخته شد و حاکمان جدید بر جایگاه استبدادی محمدعلی شاه نشستند و راهنمایی ناصرالملک مرتاجع، که نایب‌السلطنه بود، و با یاری سردار اسعد بختیاری حکم راندند. هرچند که سال‌ها بعد، در مجلس گشوده شد، اما بسیاری از نمایندگان آن، در ظاهر انتخابی و در باطن انتصابی بودند، بهویژه در زمان صدراعظمی وثوق‌الدوله، اکثریت مطلق نمایندگان مجلس، انتصابی و فرمایشی بودند که توسط عوامل و کارگزاران وثوق‌الدوله تعیین شده بودند.

پس از پیروزی مشروطه‌طلبان، هنگامی که دولتی به ریاست محمدولی خان سپهدار تشکیل شد، پست وزارت داخله را سردار اسعد اشغال کرد. بلاfacسله انتصاباتی توسط ولی‌خان سپهدار و سردار اسعد انجام گرفت، که اعتراض بسیاری از رهبران انقلابی و دمکرات را برانگیخت. تقی‌زاده که پس از حیدرخان عموماً اوقلي نفر دوم حزب دمکرات بود، در نطقی تند و تیز به این انتصابات ارتجاعی اعتراض کرد. این که تقی‌زاده بعدها نقش‌هایی دیگر در صحنه سیاسی کشور بازی کرد، و خود یکی از مهره‌های حکومت دیکتاتوری رضاخان و پسرش شد، بحثی جداگانه را می‌طلبد. یک کاسه کردن گرایش‌ها و موضع متفاوت افراد در مقاطع تاریخی گوناگون، حاصل اش نگاه یک بُعدی و درنتیجه، دور از واقعیت روند زندگی و حرکات اجتماعی است. نقش تقی‌زاده چه قبل از کودتای ضد انقلابی محمدعلی شاه و چه بعد از فتح تهران، در مجموع، به سوی نیروهای انقلابی و دمکرات بود. او در این دو دوره،

همواره در کنار دمکرات‌های انقلابی قرار داشت و در مقاطعی نیز در تشکیل و سازماندهی گروه‌های مترقبی کوشش کرد و در مقابل نیروهای ارتجاعی ایستاد. او پس از فتح تهران به دست نیروهای انقلابی، با کمک حیدرخان عمماوقلی و سیدعلی محمدتریت و مساوات و غیره، حزب دمکرات را تشکیل داد، که دبیر اولش حیدرخان عمماوقلی شد. این حزب، در مقاطع تاریخی پس از پیروزی مشروطه طلبان، نقش مترقبی و مردمی در صحنه سیاسی کشور بازی کرد. در واقعه پارک اتابک، به ظاهر نظمه‌ایما در واقع شخص سردار اسعد، که در پشت پرده سکان‌دار حکومت جدید بود، برای خلع سلاح و تحويل اسلحه، چهل و هشت ساعت به شبه نظامیان انقلابی مهلت داد. بسیاری از هم‌زمان سtarخان و شبه نظامیان معزالسلطان، ملقب به سردار محیی، گروه گروه به باغ اتابک (محل فعلی سفارت روسیه) هجوم آوردند و در پناه حمایت سtarخان قرار گرفتند. خود معزالسلطان هم به باغ پناه آورد. می‌دانیم که معزالسلطان از شخصیت‌های برجسته و مؤثر در انقلاب مشروطیت بود. او به اتفاق برادرانش در تشکیل و سازماندهی «کمیته ستار» رشت، نقش اصلی داشت. در شورش رشت با یاری یپرم‌خان، شبه نظامیان «کمیته ستار» را مسلح کرد و در کشتن مستبد معروف، سردار افخم، عامل محمدعلی شاه و حاکم خونریز رشت، دست داشت. او فرماندهی سیصد شبه نظامی انقلابی فقفازی را که جهت کمک به انقلابیون ایران به رشت آمده بودند، به عهده داشت و پانصد شبه نظامی گیلانی نیز، تحت امر او بودند که به دارالحکومه رشت حمله کرد و آنجا را به تصرف

درآورد. معزالسلطان در حمله به قزوین و تهران، فرمانده بیش از یک هزار شبه نظامی گیلانی و قفقازی بود، فرماندهان تحت امر او، میرزا کوچک خان، لاهوتی شاعر، تربیت، کسمایی، اسکندرخان امانی، دکتر حشمت، به عنوان طبیب نظام ملی و سایر شخصیت‌های معروف دیگر بودند. او پس از فتح تهران، ملقب به سردار محیی شد، او با وجود این که، در پیروزی انقلاب یکی از پایه‌های اصلی بود. اما در کاینه ولی خان سپهبدار، پست دولتی در اختیارش نگذاشتند و درواقع، بایستی گفت که او را به حاشیه حکومت راندند.

هنگامی که قشون انقلابیون، پیروزمندانه وارد شهر قزوین شده بود، ولی خان سپهبدار، تحت تأثیر مکاتبات محمدعلی شاه و وعده‌های دروغین او، هشدارها و تهدیدات وابستگان سیاسی انگلیس وروس در ایران، قصد داشت که با ششصد تفنگ‌چی خود، از قشون چندهزار نفری انقلابیون گیلان جدا شود و به رشت باز گردد؛ اما معزالسلطان با کمک سیصد انقلابی قفقازی و یک هزار شبه نظامی گیلانی، و با یاری فرماندهان تحت امرش، لاهوتی و میرزا کوچک خان و کسمایی و تربیت و دیگران، تدارک حمله به تهران را آماده کرد. می‌توان گفت که، ولی خان سپهبدار در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت و ناگزیر، برای حمله به تهران کشانده شد. البته در تدارک و پافشاری پیرم خان، نیز که فرمانده ششصد تفنگ‌چی انقلابی ارمنی و گیلانی بود، نقش داشت.

پیرم خان در تمام جنگ‌ها و درگیری‌های میان راه و داخل شهر تهران، همواره پیشتاز بود. این که پس از فتح تهران، پیرم خان و معزالسلطان در

کشمکش‌ها و جنابندی‌های سیاسی، چه نقشی ایفا کردند و به کدام جریان نزدیک شدند و در مقاطع مختلف، پشت چه مواضعی ایستادند، موضوعی است که جای تجزیه و تحلیل مفصل و جامعی را می‌طلبد. به صرف برخی خطاهای و لغزش‌ها، نمی‌توان حکم قطعی درباره عملکرد آنها صادر کرد. قدر مسلم این است که نقش انقلابی شخصیت‌های دوران مشروطیت، نبایستی نادیده گرفته شود و لغزش‌های کوچک آنان در برخی مواضع، عمدۀ گردد و حرکات مؤثر و تاریخی‌شان، در لابه‌لای خطاهای قابل چشم‌پوشی، مدفون شود.

می‌دانیم که پس از پیروزی مشروطه طلبان و تسلط آنها بر تهران، دولتی به ریاست سپهدار تشکیل شد، که سردار اسعد نیز وزیر داخله‌اش گردید. این دو سردار، در آغاز کارشان، عده‌ای از رجال کهنه مستبد و ضد مشروطه را در پست‌های کلیدی گماردند. مثلاً علاءالدوله، که فردی ضد انقلابی و مرتاج و در زمان سلطنت مظفرالدین شاه حاکم تهران بود و با دست یاری شاهزاده عین‌الدوله در سرکوب مشروطه طلبان دست داشت، با حکم ولی خان سپهدار، حاکم فارس شد. قوام‌الملک که از فئودال‌های مرتاج و ضد مشروطه بود. با کوشش سردار اسعد، حاکم کرمان شد؛ واز این قبیل انتصابات هم چنان ادامه یافت، تا خشم نیروهای متفرقی را به جوش آورد و اعتراضات بالا گرفت. این گونه انتصابات در پست‌های کلیدی حاکمیت جدید، به معنای حفظ مهره‌های حکومت قدیم و در نتیجه، رنگ آمیزی دستگاه حکومتی قدیم بود. این روند باعث شد تا، بسیاری از حوادث ناگوار بعدی پدید آید و فرزندان خلف انقلاب و مردم،

به حاشیه رانده شوند و عده‌ای نیز به خارج از کشور تبعید گردند. تقی‌زاده در ابتدای انتصابات ارتقای، در خطابه‌ای تند و تیز به سردمداران جدید اعتراض کرد و به نیروهای مترقی نیز هشدار داد، که مراقب باشند. فشرده خطابه‌ تقی‌زاده چنین است:

«چند نفر از رجال دوره سابق که به اصطلاح با استخوان و با شأن هستند این ملت و دولت را به واسطه یک عقيدة فاسده اسیر و طرف احتیاج خود نموده‌اند و چون عقيدة جمعی بدینختانه براین است که هر کاری پیش باید از حکومت فارس و خراسان و آذربایجان، وزارت جنگ، داخله، مالیه و غیره، لابد آن را منحصر در این اشخاص محدود می‌دانند و مثل محال تصور می‌کنند که بشود آن شغل‌های بزرگ را به اشخاص دیگر غیر از آنها از طبقه دوم و سوم داد. دلیل بزرگ آنها این یک کلمه است که فلانی استخوان فرمانفرما می‌خراسان را ندارد و اگر در معنی حقیقی کلمه استخوان غور کنیم و تشریح نماییم منتهی به این می‌شود که آن شخص با استخوان یک مرتبه پیش حکومت فارس یا اصفهان و چند ماهی در روی فلان مستند به هر وسیله بوده در عهد سبق به توسط پیشکش و تعارف و غیره نشسته... این است که این عده اولیای دولت مستبد و مشروطه و ارباب حل و عقد و اصول اداره قدیمه و جدیده را مستغنى از خودشان ندانسته با کمال جرأت به هرگونه ملت‌کشی و دشمنی آشکار بین ملت داخل شده و کعبه ملت را خراب و معبد و مسجد را ویران، آذربایجان را قتل عام و مملکت را تقدیم اجانب کرده و پس از آن که به بهای خون جوانان ایران حریت ملت تحصیل و

اداره قدیمه از بین و بن برگنده شد و داخل دوره تجدد شدیم... از این مرکز (عالی مجلس شورای ملی) می‌پرسم که ما خیال می‌کنیم طرفداران اصول قدیمه مغلوب شده‌اند؟... آیا برای دولت تازه محال است این عده آقایان با استخوان را موقتاً سه چهار سال دست و پیشان را بوسیده در یک اطاقی بگذاریم و از رأی حکیمانه و تجزییات هفتاد ساله آنها، اگر داشته باشند، استفاده نکنیم و در امور خودمان داخل نکنیم و اگر بدختانه این مجلس که صاحب اختیار آن دولت تازه است با کمال تأسف و نهایت عجز و خجالت اقرار کند که باید این چند نفر را مثل فانوس انگاشته پروانه‌وار دورشان بگردیم، من حرفی نخواهم داشت غیر از این که شخصاً از نجات ایران مأیوس می‌شوم. در خاتمه این عقیده راسخ خود را که از دو سال به این طرف فریاد زده‌ام تکرار کنم که یکی از اسباب اولیه خلاصی این مملکت آوردن آدم‌های تازه و لائق روی کار و دادن کارهای بزرگ به نمره‌های سوم و چهارم و بدون این فقره اصلاح ایران را قریب به محال می‌دانم.»

یکی از این رجال مرتজع قدیمی، مخبر‌السلطنه بود که توسط سپه‌دار، حاکم آذربایجان شد. در این زمان، رحیم‌خان از فتووال‌های طرفدار نظام استبدادی قدیم، با کمک سران ایل شاهسون، بر ضد نظام مشروطه، دست به شورش زد و در اطراف اردبیل به تاخت و تاز و غارت مشغول شد. مخبر‌السلطنه هیچ‌گونه اقدامی نکرد و پس از این که رحیم‌خان خودش را آماده کرد و بیش از بیست هزار قشون از تفنگچیان ایل شاهسون و فراریان قشون سیلاحوری محمدعلی شاه و مزدوران محلی گرد آورد و

تعدادی نیز توب از خاک روسیه در اختیارش گذاشتند، او از انجمن ایالتی تبریز خواست که ستارخان را برای سرکوب شورشیان به اردبیل اعزام کند. چند تن از مورخین به طور مستقیم و غیرمستقیم نوشتند که این پیشنهاد، طرح از پیش تعیین شده‌ای بود، جهت سربه‌نیست کردن ستارخان و مجاهدین پیرامونش، به هر حال، ستارخان با کمک چند تن از انقلابیون قدیمی از جمله یار محمدخان کرمانشاهی و امیرخیزی و اسماعیل خان یکانی، و به همراه سیصد مجاهد داوطلب به طرف اردبیل حرکت کرد. او چند ماه به سروسامان دادن امور شهر و تجهیز و گردآوری داوطلب مشغول شد تا این که رحیم خان، شهر اردبیل را محاصره کرد. نوشتند که مخبر السلطنه هیچ‌گونه کمکی به ستارخان نکرد. سرانجام، ستارخان با نفرات محدود خود، در شهر اردبیل شکست خورد و بسیاری از یارانش کشته و زخمی شدند و خودش با اصرار یار محمدخان، همراه باقی مانده قشونش از شهر خارج شد و به تبریز بازگشت. کسری در کتاب «تاریخ هجده ساله آذربایجان» می‌نویسد: «ستارخان پس از بازگشت از سفر اردبیل، توسط بلوری (یکی از اعضای بر جسته انجمن)، به انجمن ایالتی پیام داد: «من سگ این توده هستم و همیشه می‌خواهم پاسبان این توده باشم. شما با باباغی (باباغی در حاشیه تبریز) را به من واگذار کنید بروم در آنجا به کشت و کار پردازم و باز هر زمان نیاز افتاد بیایم و جان بازی کنم.» در این زمان، وابستگان سیاسی روس و انگلیس، چه به طور مستقیم و چه توسط عوامل داخلی شان به طور غیرمستقیم به دولت پیام دادند و خودشان فشار می‌آورند که ستارخان و باقرخان و سایر اعضای فعال

انجمن ایالتی تبریز بایستی از شهر خارج شوند و در نقاط دوردست سکونت کنند. پاپشاری وابستگان سیاسی روسیه در ایران این بود که، ستارخان و باقرخان به خارج از کشور مهاجرت کنند. سرانجام، با درخواست دولت ولی خان سپهبدار و با اصرار انجمن ایالتی، ستارخان و باقرخان به همراه عده‌ای از یارانش به تهران آمدند و در باغ اتابک، که قبلاً برای سکونت اشان آماده شده بود، اقامت کردند. چند ماه بعد، دولت روسیه، که قبل از یورش انقلابیون به تهران، قصد داشت برای نجات حاکمیت استبدادی محمدعلی شاه، با همدلی دولت انگلیس، تهران را اشغال کند، این بار به بهانه نامنی و هرج و مرج در پایتخت ایران، که به بیان آنها ناشی از عملکرد و اقامت شبه نظامیان انقلاب بود. پیگیرانه توسط سفرا و عوامل داخلی شان به دولت فشار می‌آوردند که، شبه نظامیان انقلابی بایستی خلع سلاح شوند و گرنه احتمال حرکت قشون دو دولت از قزوین و حمله آنها به تهران، وجود دارد. البته این فشارها فقط از طرف دولت‌های خارجی نبود. بایستی گفت که عوامل مرتعج داخلی نقش اصلی را در این بازی سیاسی به عهده داشتند. بسیاری از رجال قدیمی، که یک عده‌شان اکنون در رأس پست‌های کلیدی حاکمیت جدید بودند، برای شکست انقلاب از درون، در خفا توطئه چینی می‌کردند. آنها از سردمداران حکومت جدید، که بسیاری شان از دوستان و همدان خودشان بودند، هیچ‌گونه وحشتی نداشتند. هدف آنها جدا کردن و از پای انداختن چند هزار شبه نظامی و رهبران انقلابی شان بود، که موتور حرکت جامعه به سوی اصلاحات اجتماعی به حساب می‌آمدند. پس از کناره‌گیری ولی خان سپهبدار از پست ریاست دولت، مستوفی‌الممالک با

کمک حزب دمکرات و با یاری سردار اسعد، که میانه اش با سپهبدار به هم خورده بود، کایenne جدیدی تشکیل داد. در این کایenne، قوام‌السلطنه که از فتووال‌های مستبد و کهنه کار بود، با کمک سردار اسعد، وزیر جنگ شد. فرمانفرما که یکی از شاهزادگان و از فتووال‌های بزرگ بود و در زمان حکومت محمدعلی شاه در پست‌های مختلف وزارت به او خدمت کرده بود، اکنون نیز به عضویت کایenne مستوفی‌الممالک در آمد.

دولت جدید برای خشنودی رجال قدیمی و دول خارجی واعیان و اشراف بانفوذ، لایحه خلع سلاح را در مجلس شورای ملی به تصویب رساند و برای اجرای آن تدارک دید. بیش از یک‌هزار شبه‌نظمی، که در فتح رشت و قزوین و تهران نقش تعیین‌کننده داشتند و بسیاری از آنان، طی یازده ماه محاصره شهر تبریز توسط سی‌هزار قشون عین‌الدوله، فداکارانه، بر ضد قشون ارتقاب جنگیده بودند، اکنون به پارک اتابک پناه آورده بودند. شبه نظامیان معزالسلطان، به اتفاق خودش و گروه‌های ضرغام‌السلطنه فاتح اصفهان و یاران وفادار ستارخان، دور سردار ملی حلقه زده بودند. بیش از سیصد قفقازی انقلابی نیز، که جزو قشون معزالسلطان بودند، به پارک پناه آوردند. دکتر ملک‌زاده در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت» نوشت: «میرزا سلیمان‌خان میکده می‌گفت، من شبی که فردای آن جنگ پارک پیش آمد با مستوفی‌الممالک بودم، هیچ وقت او را مثل آن شب پریشان خاطر و متأثر ندیده بودم، تا صبح نخوايد و مکرر می‌گفت: چقدر جای تأسف است که من مجبور بشوم باکسانی که در راه آزادی و به دست آوردن مشروطیت آن همه فداکاری کرده‌اند جنگ کنم و به روی آنها شمشیر بکشم.»

البته، مستوفی‌الممالک و پیرم‌خان و عده‌ای از دمکرات‌ها، خواسته و ناخواسته، توسط عوامل ارتقای و پشت پرده و فشار خارجی به اجرای طرحی کشانده شدند که باعث شد، تا تنہ انقلاب مشروطیت از پیکرش جدا شود و سری بی خون و دستی فلچ از آن باقی بماند که پس از مدتی، در بستر مرگ افتاد.

بعداز ظهر اول شعبان ۱۳۲۸، هجری و قمری، فوای دولتی مرکب از هزار تفنگ‌چی بختیاری به فرماندهی سردار بهادر بختیاری، که به دستور سردار اسعد وارد کارزار شده بود، و پانصد شبه نظامی ارمنی و مسلمان، به فرماندهی پرم رئیس نظمیه، و چند فوج سرباز و فزاق که جمعاً قریب سه هزار نفر می‌شدند، با چند عراوه توپ و پانصد مسلسل شصت تیر، پارک اتابک را محاصره کردند.

پس از چهار ساعت جنگ، مهاجمین با شلیک توپ، دروازه و چند تیغه از دیوار پارک را درهم کوییدند و به درون باغ یورش برdenد. عده زیادی از مدافعان کشته و زخمی شدند. پایی ستارخان گلوله خورد و با قرخان ناگزیر پرچم سفید تسليم را برافراشت. معزالسلطان با تعداد معددی از نزدیکانش گریختند و به شمیران رفتند و در باغ ییلاقی سفارت عثمانی پناهنده شدند. بسیاری از مدافعين دستگیر و زندانی شدند. گلوله، استخوان پایی ستارخان را شکسته بود و او دوسال و اندی که پس از واقعه پارک در قید حیات بود، زمین‌گیر بود و با عصا راه می‌رفت. یک سال قبل از مرگ، استخوان پایی شکسته او چرك کرد و او از عفونت استخوان پا در خانه‌ای اجاره‌ای در محله بلورسازی در تنهایی جان سپرد. عده‌ای از مجاهدین فراری پارک ناپدید شدند و بسیاری دیگر، در

زندان دولت به ظاهر مشروطه، مردند و عده‌ای نیز به عملگی و گدایی در تهران مشغول شدند. انقلابیون قفقازی، که بیشترین فدایکاری در راه آزادی و استقرار مشروطیت را از خود نشان داده بودند، تعدادی کشته شدند و عده‌ای نیز به زندان افتادند و باقی مانده که فرار کرده بودند، از ترس حکم اعدام، که قبل از توسط مأموران تزاری صادر شده بود، جرأت ورود به خاک روسیه را نداشتند و ناگزیر در تهران ماندند و بسیاری از ایشان به گدایی و بیچارگی افتادند.

پس از واقعه پارک اتابک، روند تصفیه و حذف شخصیت‌های انقلابی ادامه یافت. معزالسلطان به مازندران تبعید شد. محمدعلی خان تربیت با چند تن از هم رزمانش، در خیابان‌های تهران توسط عوامل ناشناس ترور شدند. تقی‌زاده به خارج از کشور تبعید شد و پس از آن، حیدرخان عمماوقلی رهبر حزب دمکرات، مخفیانه از تهران گریخت و به خارج از کشور رفت. آرام آرام مرتجلین کنه‌کار، از جمله ناصرالملک و وثوق‌الدوله و شاهزاده فرمانفرما و صمصام‌السلطنه ایل‌گرا و سایر اشراف قدیمی مثل شاهزاده عین‌الدوله ضد مشروطه، کسی که با سی هزار قشون محمدعلی شاه یازده ماه تبریز را محاصره کرده و بسیاری از آزادی‌خواهان تهران و تبریز را کشته بود، اکنون در رأس امور سیاسی ایران قرار گرفتند و مشغول احیای شیوه حکومت سابق شدند.

یکی از اهداف مهم انقلاب مشروطیت، ایجاد نظام پارلمانی و مشارکت توده‌ها در سرنوشت سیاسی و اجتماعی کشورشان بود، که متأسفانه به آن نرسید. مردم در آغاز برای مدتی کوتاه از بند استبداد رستند، اما بعد از مدتی، دوباره به بند استبدادی دیگر افتادند. مردم،

خواستار پارلمانی بودند که نمایندگان برگزیده شان در آن حضور داشته باشند و هرگونه حاکمیت مطلقه به هر شکلی محو شود، اما عوامل ارجاعی و بازدارنده، پارلمانی صوری، با نمایندگانی انتصابی بر مردم تحمیل کردند و حاکمیت مطلقه را با شکلی دیگر، برگرده مردم سوار کردند. با وجود این که، انقلاب مشروطیت به اهداف آرمانی خود، که همانا لغو فتوالیسم و ایجاد مجلس نمایندگان مردمی و آزادی پیان و مطبوعات و اجتماعات و احزاب بود، نرسید، اما تأثیر سیاسی و اجتماعی تحول سازش را باقی گذاشت. پس از انقلاب، ساختار بسته و خرافات زده جامعه گشوده شد و زنان، آرام آرام وارد زندگی اجتماعی و سیاسی شدند. بسیاری از رویدادها و نوآوری‌ها و گرایش‌های فکری و فرهنگی و تغییرات اجتماعی و سیاسی، نتیجه تکان‌های زلزله‌وار انقلاب مشروطیت بود. نویسنده‌گان و محققان بسیاری پدید آمدند و آثار ارزشمندی ایجاد کردند که در بیداری فرهنگی مردم مؤثر واقع شد. انقلاب، حاکمیت استبدادی و مطلقه وابسته به زمین‌داران بزرگ و اشراف کهنه قاجار را درهم شکست. تحولات انقلاب مشروطیت سرآغازی بود برای انتقال آرام جامعه ایران به نظام اقتصادی و اجتماعی جدید.

می‌دانیم که زمان و تاریخ در چرخش خود، هیچگاه متوقف نخواهد شد و سیر تاریخ، گونه‌های تازه‌ای می‌زاید که با گونه‌های قبلی متفاوت است. انقلاب مشروطیت نیز گونه تازه‌ای پدید آورد که در آغاز چهره ظاهرش پیدا نبود اما اکنون پس از گذشت نزدیک به یک قرن ما چهره باطنش را به روشنی می‌بینیم که خیزشی به سوی مدرنیته و جامعه مدنی بود.

آرایش جناح‌های سیاسی در انقلاب مشروطیت

برستان و پدیده کمیته مجازات

پرسشگر: فرشاد مرادی

«هموطنان! ساعت کار و عمل فرارسیده است؛ نباید بیش از این اجازه داد که جاسوسان و وطن‌فروشان، ذلت و سرافکنندگی مادر وطن را فراهم ساخته و آن را در ذلت و عذاب غوطه‌ور سازند. اعضای کمیته مجازات به یاری خداوند متعال تصمیم به فداکاری عظیمی گرفته‌اند و سعی خواهند کرد برای رهایی هموطنان عزیز از بدبهختی و مذلت جان خود را فدا نمایند.»

این سخنان، جملات پرحرارتی است که در نخستین مانیفیست کمیته مجازات پس از قتل اسماعیل السلطنه (ریس فاسد انبار غله) منتشر شد. کمیته مجازات پدیده مهیج و جالب و در عین حال فراموش شده‌ای است که چند سال پس از استقرار مشروطیت در ایران بوجود آمد و آنچنان رعب و وحشتی در دل حکومت‌گران انداخت که در حیاط خانه خود با چادر زنانه رفت و آمد می‌کردند! این‌که چرا عده‌ای از مشروطه‌طلبان باسابقه و مبارز، پس از سال‌ها جنگ و مبارزه با نیروی ارتیاج داخلی و نیروهای نظامی بیگانه روس و انگلیس و پس از فتح تهران واستقرار نظام مشروطه، تصمیم به تأسیس گروهی تروریستی می‌گیرند، هدف این گفت و گو و مصاحبه است. نیز برای طرح

زمینه‌های تاریخی و اجتماعی، به جناح‌های سیاسی و مؤثر آن دوره پرداخته شده است.

۵ آقای اصغری، کمیته مجازات در اواخر جنگ جهانی اول در ایران تشکیل شد. اعضای این کمیته، افرادی از واپستگان حکومت را ترور کردند و بیانیه‌هایی نیز برای توجیه اعمال خود منتشر نمودند. پس از مدتی سرانجام شبکه کمیته لورفت و اعضای آن دستگیر و مجازات شدند، لطفاً شرح کوتاهی درباره مؤسان اصلی این کمیته و سوابق سیاسی آنان بیان کنید.

۶ قبل از هر چیز باید بگوییم همه اعضا و مؤسان کمیته مجازات، در تمامی سنگرهای مبارزه در جهت تحقق انقلاب مشروطیت، فعالانه شرکت داشته‌اند. آنان در زمان کودتای ضد انقلابی محمدعلی شاه در دفاع از مجلس ایستادگی کردند و در فتح قزوین و تهران نقش مهم و ارزنده داشتند.

از میان اعضای اصلی این کمیته، نقش دو نفر عمده و برجسته است. یکی اسدالله خان ابوالفتح زاده که سرتیپ قزاق و از شخصیت‌های ملی و مردمی بود. او در به ثمر رسیدن انقلاب مشروطیت نقش مهم و اساسی داشت. نفر دوم ابراهیم خان منشی زاده که او نیز سرهنگ قزاق بود. منشی زاده قبل از به توب بستن مجلس از قزاقخانه اخراج شد و به انجمن‌های سری و مردمی تهران پیوست. زمانی که مجلس از سوی عوامل و همدستان محمدعلی شاه مورد هجوم قرار گرفت، ابوالفتح زاده و منشی زاده از سردهسته‌گان دفاع از مجلس بودند و در کنار انجمن‌های مردمی در سنگرهای مسجد سپهسالار و مجلس، برای پاسداری از

آرمان‌های مشروطیت به مقاومت پرداختند. این دو نفر پس از شکستِ مدافعان مجلس مخفیانه از تهران خارج شدند و مدتی به آذربایجان رفتند و سپس در رشت به عضویت «کمیته ستار» درآمدند.

○ چگونه است که ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده از درجه‌داران عالی‌رتبه قزاق بوده‌اند ولی تمایلات ملی و میهنی داشته‌اند؟ حال آنکه نیروهای قزاق همواره در مقابل مشروطه‌خواهان می‌ایستادند. می‌دانیم که قزاق‌ها به سرکردگی لیاخوف روسی مجلس را به توب بستند.

○ بله! فوج قزاق را در ایران دولت روسیه تزاری در اوخر حکومت ناصرالدین شاه به وجود آورد و مستشاران روسی، نیروهای نظامی ایرانی را برای خدمت در قزاق‌خانه آموزش دادند. بعدها برخی از آموزش‌دیدگان ایرانی تا حد فرماندهی و درجات عالی ارتقا پیدا کردند. فقط فرماندهی عالی‌رتبه قزاقخانه همیشه تحت فرمان مستشاران روس باقی ماند. همچنین می‌دانیم که به توب بستن مجلس به وسیله نیروهای قزاق و به سرکردگی لیاخوف و با مشورت شاپشاو (معلم روسی محمدعلی شاه) صورت گرفت.

قزاقخانه در آن زمان پنجاه - صحت عضو عالی‌رتبه داشت و حتی طبق آمار موجود در کتب تاریخی، تقریباً پانزده - بیست نفر سرتیپ ایرانی داشت و تعداد زیادی سرهنگ ایرانی.

ابوففتح‌زاده یکی از سرتیپ‌های عالی‌رتبه فوج قزاق بود. منشی‌زاده نیز درجه سرهنگی داشت. این دو نفر از اعضای مطلع و نخبه قزاقخانه بودند که حتی آثار نوشتاری در قزاقخانه از آنها به جای مانده است.

منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده زمانی که در قزاق‌خانه بودند، تمایلات وطن‌پرستانه و آزادی‌خواهانه داشتند. این دو نفر سرانجام به‌خاطر همین تمایلات از قزاق‌خانه اخراج شدند و به نیروهای مشروطه طلب پیوستند. آنها با توجه به دانش نظامی که داشتند، رهبری عده‌تری‌بادی از مشروطه‌طلبان را در دفاع از مجلس بر عهده گرفتند و با نیروهای قزاق جنگیدند.

۵ خوب، پس روشن شد که این دو نفر در مکتب قزاق‌خانه آموختند نظامی دیدند، اما هنگام رویارویی قزاق‌ها و مشروطه‌خواهان به اردوی مبارزان پیوستند.

۰ همین طور است. زمانی که قوای مشروطه طلب به فرماندهی سپهدار تنکابنی و به همراه معزالسلطان و پیرم خان و محمدعلی خان تربیت برای فتح تهران به حرکت درآمدند، منشی‌زاده سردسته حدود سیصد نفر از شبه نظامیان را بر عهده داشت. ابوالفتح‌زاده نیز با توجه به سابقه نظامی اش، فرماندهی حدود ششصت نفر از شبه نظامیان را در اختیار داشت. منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده در تصرف دارالحکومه رشت و نیز فتح قزوین شرکت مؤثر داشتند و جزو فرماندهان عالی رتبه قوای مشروطه طلب بوده‌اند. در اینجا بایستی اشاره‌ای بکنم به زمانی که آتش جنگ جهانی اول شعله‌ور بود و ارتش روس و انگلیس در سرتاسر ایران در شمال و جنوب حضور داشتند و ارتش منظم روس در قزوین مستقر شده بود و تهران را تهدید می‌کرد. احمدشاه و اعضای کابینه در قبال تهدید پایتخت تصمیم گرفته بودند که پایتخت را به اصفهان منتقل کنند اما وقتی ملیون تصمیم گرفتند از تهران خارج شوند، احمدشاه و اعضای

دولت در تهران ماندند. در واقع حکومت مرکزی هیچ حرکتی برای دفاع و بیرون راندن نیروهای استعماری روس و انگلیس انجام نمی‌داد و تسليم اوامر و تهدیدهای سفارت روس و انگلیس بود. در این زمان نیروهای خارج از حاکمیت با یکدیگر متعدد می‌شوند. مثل حزب دموکرات که بنیانگذار آن حیدرخان عمواوغلى و دیگران بودند که البته در این تاریخ دبیر کل آن سلیمان میرزا اسکندری بود و نیز حزب اعتمادیون که موقتاً دست از اختلافات بر می‌دارند و با بسیج توده‌ها با هم به قم مهاجرت می‌کنند و کمیته دفاع ملی را تشکیل می‌دهند و مردم را مسلح می‌کنند. در این زمان ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده از فرماندهان عالی رتبه نیروهای نظامی کمیته دفاع ملی در قم بودند و بخشی از این شبه نظامیان به رهبری معزالسلطان و ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و دیگران با ارتش روسيه تزاری در رباط‌کریم وارد جنگ می‌شوند و البته اکثر نیروهای ملیون از قوای مجهز و مسلح نیروهای روس شکست می‌خورند و بسیاری از آنها کشته و دستگیر می‌شوند. از جمله کسانی که اسیر می‌شوند ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده است که به زندان روس‌ها در قزوین منتقل می‌شوند و تا اوایل سال ۱۹۱۷ م. حدود دو سال و اندی در حبس روس‌ها بودند تا اینکه همزمان با انقلاب بورژوا-دموکراتیک روسيه به رهبری کرنسکی از زندان آزاد و وارد تهران می‌شوند. در آن زمان ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده به این نتیجه رسیده بودند که دستاوردهای مبارزات مردم بر باد رفته و عناصر مرتبع و محافظه‌کار و خودفر وختگان داخلی در مصدر حاکمیت سیاسی قرار گرفته‌اند که در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

به هر حال ابوالفتحزاده با منشی زاده مذاکره می‌کند. سرانجام آنها تصمیم می‌گیرند ایران را از طریق حرکت مسلحانه و ترسوریستی از زیر سلطه ارتজاع داخلی و استعمار روس و انگلیس نجات دهند. برای رسیدن به این مقصود دفاع از دستاوردها و آرماتورهای مشروطه، انجمنی را تحت عنوان کمیته مجازات تشکیل دادند.

۵ اوضاع داخلی کشور در آن زمان به چه صورتی بود؟
۶ همان‌طور که گفتیم در آن زمان حدود سه سال بود که جنگ جهانی اول ادامه داشت و نیروهای بیگانه در سراسر کشور مستقر بودند.

در داخل نیز وثوق‌الدوله صدر اعظم بود. وی از فنودال‌های قدیمی و رجال قاجاری بود که در اطراف تهران زمین‌های فراوان داشت. او در دوران مشروطیت، ژستی مشروطه‌طلبانه گرفته بود و در دوره‌ای کوتاه نیز مورد غضب محمد علی شاه قرار گرفت و بعد از پیروزی مشروطه طلبان نیز در دولت صمصام‌السلطنه (که یک سالی پس از حکومت مشروطه تشکیل شده بود) وزیر امور خارجه بود و بعدها نیز نخست وزیر شد. وثوق‌الدوله در مجموع تابع سیاست‌های انگلیس بود و به هر حال دولت او یک دولت ملی نبود و همواره تسليم تهدیدها و تحملی های دولت‌های استعماری بود. مثلاً وقتی دولت روسیه چند ماه پس از پیروزی مشروطه طلبان به ایران اولتیماتوم داد، وثوق‌الدوله به همراه ناصرالملک (نایب‌السلطنه احمدشاه) پافشاری کردند که اولتیماتوم روس را باید پذیرفت. حال آنکه اولتیماتوم سه ماده‌ای روس‌ها، عملأً حاکمیت ملی را نقض می‌کرد. در یکی از مواد این اولتیماتوم آمده است که ایران حق ندارد

مستشاران خارجی غیرروس و انگلیسی را بدون اجازه استخدام کند و چنانچه یک مستشار خارجی برای تنظیم امور اداری و نظامی استخدام گردد، می‌بایست مورد تأیید دولت روس و انگلیس قرار بگیرد.

در ماده دیگر این اولتیماتوم، اشاره می‌شود که می‌بایست مستر شوستر و دیگران برکنار و اخراج شوند. اینها کشتنی بودند که از اروپا و آمریکا برای سر و سامان دادن به مشکلات و معضلات اداری و مالی و گمرکی کشور به استخدام دولت ایران درآمده بودند. از همه اینها جالب‌تر ماده سوم است که طی آن، دولت ایران می‌بایست هزینه لشکرکشی قزاق‌های روس به شهرهای ایران را پرداخت نماید. یعنی ایران هزینه تجاوز روسیه به خاک خودش را پردازد. روسیه به دولت ایران ۴۸ ساعت مهلت داده بود که اولتیماتوم را پذیرد و دولت انگلیس هم همین نظر را داشت. پس از فتح تهران توسط مشروطه طلبان، دولت روس و انگلیس هم آوا و همدست شده بودند. البته مجلس و ملیون و حزب دموکرات با این اولتیماتوم مخالفت کردند. ولی حاکمیت سیاسی تأکید داشت که این اولتیماتوم را باید پذیرفت. دلایل آنها این بود که در صورت عدم پذیرش، باید با آنها بجنگیم و چون توان این کار را نداریم، پس بهتر است پذیریم و تسليم شویم. وثوق‌الدوله وزیر امور خارجه وقت در مجلس در جهت پذیرش اولتیماتوم سخنرانی کرد. اما وکلای مجلس با او مخالفت کردند. فشودال‌ها و نیروهای واپسگرایی که پست‌های کلیدی را در دست گرفته بودند اعلام کردند که برای پذیرش این اولتیماتوم باید مجلس را بیندیم و سرانجام با کمک یperm خان - رئیس نظمیه تهران - مجلس را بستند و این سه

ماده را پذیرفتند و شوستر را اخراج کردند و حتی پذیرفتند که هزینه لشکرکشی روس‌ها را هم به صورت اقساط پردازند. مخالفین اولتیماتوم هم مثل نمایندگان مجلس و بعضی از شخصیت‌های وابسته به احزاب ملی به طبقی حذف و یا تبعید شدند. پیرم خان در یادداشت‌های خود می‌نویسد که من تصور می‌کردم با پذیرش این اولتیماتوم، نیروهای روسیه خاک ایران را ترک می‌کنند - که گویا قرار هم همین بوده است - اما دولت روسیه به وعده خود عمل نکرد. پیرم خان در همین یادداشت‌ها می‌نویسد که ما فریب خوردیم. روح یادداشت‌های پیرم خان نشان می‌دهد که او تا لحظه مرگ از این فریب رنج می‌برده است.

۵ در این اوضاع و احوال، زمینه‌ها و انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی‌ای که راه را برای تشکیل کمیته مجازات گشوده بود کدام است؟

○ بینید پدیده‌های اجتماعی و سیاسی هیچگاه خلق‌الساعه نیستند و همه آنها زمینه‌ها و علل ریشه‌ای در بطن جامعه دارند. کمیته مجازات از این اصل مستثنی نیست. چرا که خود زایده‌یک سری عوامل و دلایل اجتماعی و سیاسی است. اگر بخواهیم عمیقاً پدیده کمیته مجازات را تحلیل و ریشه‌یابی کنیم، باید بگوییم که همه عوامل سیاسی و فرهنگی در آن زمان دست به دست هم دادند تا چنین تشکیلاتی از بطن جامعه پدید آید.

قبل‌اشارة کردیم که تمام اعضای کمیته مجازات سابقه مبارزه اجتماعی و ملی داشتند؛ چه کسانی که در صدر و رهبری کمیته بودند و چه آن‌هایی که در بدنه و رده‌های پایین قرار داشتند. حتی اعضای شاخه

نظامی نیز آدم‌هایی بودند که در جریان انقلاب مشروطیت نقش داشتند و زندگی خود را در این مسیر گذاشته بودند و حتی بسیاری از آنها تا پای دار رفته بودند. مثلاً حسین خان‌الله که یکی از اعضای اصلی کمیته مجازات بود. اودر زمان به توب بستن مجلس از هبردستگان هدایعین مجلس بود که سرانجام دستگیر و به همراه بقیه ازادی‌خواهان چون میرزا جهانگیرخان صورا‌سرافیل و ملک المتكلمین و دیگران، در باغشاه محکوم به اعدام شد. اما بخت با او یاری نموده و با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم می‌گردد و یا ابوالفتح‌زاده برای دفاع از مجلس، تا پای جان می‌ایستد و بعدها با روس‌ها می‌جنگد و دستگیر شده، به زندان می‌افتد. به هر حال همه اینها خطر کردند و برای آرمان‌های مشروطه در مقابل نیروهای متحد ارتجاعی، چه نیروهای واپسگرای داخلی و چه عوامل استعمار روس و انگلیس تا پای جان ایستادند.

زمینه‌های تشکیل کمیته مجازات روشن است. انقلاب مردمی مشروطیت که از بزرگترین انقلاب‌های تاریخ جهان است و می‌توانیم بگوییم پس از انقلاب کبیر فرانسه در اروپا انقلاب مشروطیت ایران بزرگترین انقلاب دموکراتیک در آسیا بود که بعد از آن انقلاب‌ها و حرکت‌های اجتماعی و مردمی در چین و روسیه و هندوستان شکل می‌گیرند. انقلاب مشروطیت یک حرکت عظیم و توده‌ای و اجتماعی گسترشده بود و کل شهرهای بزرگ ایران و پایتخت را در بر گرفته بود و پس از چند سال کشمکش و مبارزه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و رویارویی‌های خونین پیروز شد و تهران فتح گردید.

ما می‌دانیم که در آن زمان، طبقه جدید و متوسط و بورژوازی نویا در شهرهای بزرگ مثل تهران، اصفهان، تبریز، رشت و شیراز شکل گرفته و در حال رشد و گسترش بود. البته در آن زمان ما بورژوازی صنعتی نداشتیم، چراکه هنوز پایه‌های صنعت در ایران شکل نگرفته بود. صنعت ما در آن زمان شکل سنتی و کارگاهی داشت و بورژوازی ما، یک بورژوازی تجاری و مالی بود که شهرها را قبضه کرده بود و حتی فنودال‌های ما در آن شرایط تاریخی به بورژواها احساس نیاز می‌کردند و حتی از آنها قرض می‌گرفتند. حتی دریار، مقروض بورژوازی نویای شهری شده بود.

امین‌الضرب یکی از بورژواهای عمده دوران قاجار و اولین کسی بود که کارخانه برق را در ایران تأسیس کرد و لقب او از این‌جا بود که سکه ضرب می‌کرد و صنعت ضرب سکه را وارد ایران کرده بود. در جایی خوانده‌ام که مظفرالدین شاه چنان‌بی‌پول و مستأصل می‌شود و آن‌قدر خزانه خالی بوده است که به اطراف ایانش می‌گوید بروید از امین‌الضرب ده - پانزده هزار تومان برای مخارج هفت - هشت ماهه دریار قرض بگیرید. این نشانه آن است که فنودال‌ها در شهرها ضعیف شده بودند. در واقع ساختار شهرهای بزرگ و نبض اقتصادی بازار به دست بورژوازی مالی و تجاری افتداده بود و فنودال‌ها به آنها نیازمند شده بودند. این طبقه متوسط و نویا در حرکت‌های نوین اجتماعی و فرهنگی نقش مؤثری داشت. همین امین‌الضرب یکی از مشروطه طلبان بود. حتی در لیستی که کمیته مجازات به دولت می‌دهد و با تهدید دستور می‌دهد که افراد این لیست را

جایگزین اعضای دولت نماید، امین‌الضرب را نیز به عنوان یکی از وزرا مورد اعتماد خود معرفی می‌کند. چرا که او کمک مالی فراوانی به مشروطه طلبان کرده بود. در ترکیب رهبران مشروطه می‌بینیم که فتووال‌ها هم در کنار بورژواها قرار داشتند. چرا که بورژواها هنوز بر ساختار اقتصادی کشور غلبه کامل نداشتند. اگرچه در شهرها نقش عمداتی داشتند، اما فتووال‌ها نقش مؤثری در حاکمیت و ساختار سیاسی داشتند و عوامل و فرزندان آنها به طور سنتی و ریشه‌ای در رأس جامعه بودند. برعی از این فتووال‌ها و فرزندانشان تحت تأثیر اندیشه‌های نو قرار گرفته بودند، لذا به مشروطه طلبان نزدیک شدند. می‌دانیم که سپهدار تنکابنی که معاون امین‌الدوله در محاصره مشروطه طلبان تبریز بود، پس از گذشت چند ماه با امین‌الدوله اختلاف پیدا کرد و به مشروطه طلبان نزدیک شد و یا سردار اسعد بختیاری که یکی از فتووال‌های شیراز و بختیاری بود. او در فرانسه تحصیل کرده بود و تحت تأثیر اندیشه‌های انقلابیون فرانسه قرار داشت و با فرهنگ اروپا و غرب آشنا شده بود، بنابراین از مشروطه طلبان حمایت کرد و نقش مهمی نیز ایفا نمود. ما از این نمونه‌ها فراوان داریم. وثوق‌الدوله و ناصر‌الملک و فرمانفرما نیز که از فتووال‌های بزرگ بودند به طریقی خود را به مشروطه طلبان نزدیک کردند و در شرایط تاریخی خاص در مقابل محمدعلی شاه ایستادند. هر چند پس از فتح تهران توسط مشروطه طلبان، آنان مطیع دربار شدند و بعد از پیروزی انقلاب مشروطه، اکثر اینها نقش منفی و ارجاعی بازی کردند. در آن مقطع تاریخی، رهبران ملی و کسانی که از متن توده مردم جوشیده بودند در رأس حکومت قرار

نگرفتند و بسیاری از این شخصیت‌های فتووال به جای مبارزان فداکار و واقعی، در رأس قرار گرفتند. سردار اسعد و سپهبدار تنکابنی جزو زمامداران اصلی شدند و ناصرالملک فتووال از سوی رهبران انقلاب به نیابت سلطنت انتخاب شد و یا شخصیتی مثل مستوفی‌الممالک که از فتووالها و خوانین ده ونک بود؛ در دوره مظفرالدین شاه پست وزارت داشت ولی پس از مشروطه زمانی که حزب دموکرات توسط حیدرخان عمواوغلى تشکیل گردید، او با این حزب همکاری کرد. همان‌طور که گفته‌یم حزب دموکرات اهداف ملی و مردمی را دنبال می‌کرد و رهبرانش افرادی ملی و مردمی بودند.

خوب این افراد یعنی فتووالها متمایل به مشروطه‌خواهان، سابقه اداری و تجربه حکومتی داشتند و از پایگاه مادی و سنتی خود نیز برخوردار بودند که از آن طریق اعمال نفوذ می‌کردند. پس از پیروزی انقلاب مشروطه، ترکیب حکومتی، ترکیب خالص و ملی نبود و نیروهای ملی و مبارز در رده‌های پایین قرار گرفتند و نقش‌های کلیدی در دست همین فتووال‌هایی قرار گرفت که در ساختار حکومت گذشته هم نقش داشتند. اما برای دوره‌ای آواز مشروطه‌طلبی سردادند بودند.

○ اینها پیش از انقلاب، فعالیت حزبی و انجمنی هم داشتند؟

○ بله! رهبران حزب اعتدالیون را عموماً فتووالها و بخشی از روحانیون مدافع مشروطه در دست داشتند. مثلاً پسر سید محمد طباطبائی -که روحانی بود- مدتها رهبر حزب اعتدالیون شد. البته بین این حزب و حزب دموکرات کشمکش‌های بسیار شدیدی نیز درگرفت که

به خاطر تفاوت آرایش طبقاتی و موضع‌گیری سیاسی بود. اعضای حزب دموکرات را اغلب، پیشه‌وران، کاسبکاران، بازاریان و فرزندان تحصیل کرده و دارالفنون رفته‌ثوادالها و روشنفکران شهری تشکیل می‌دادند.

۵ کارگران چطور؟

○ ما در ایران آن زمان، طبقه‌ای به اسم طبقه کارگر نداشتیم و صنعت ما به کارگاه‌های بسیار کوچک مستقیم محدود بود.

۶ رهبری حزب دموکرات عموماً با چه کسانی بود؟

○ رهبری آن در یک دوره کوتاه مدت با حیدرخان عممواغلی بود. حیدرخان با عقاید مارکسیستی آشنا بود و گرایش‌های چپ داشت. دیگری تقی‌زاده بود که قبلاً به حزب اجتماعیون - عامیون گرایش داشت. تقی‌زاده پس از فتح تهران با حیدرخان همکاری کرد و نفر دوم حزب شد و یا سلیمان میرزا اسکندری که در آن زمان از رهبران حزب دموکرات بود و بعدها تشکیلات کمونیستی را در دوره احمدشاه به وجود آورد.

۷ رهبران حکومت مشروطه را بیشتر رهبران حزب اعتدالیون تشکیل می‌دادند تا سردستگان حزب دموکرات، درست است؟

○ بله، هنوز یک سال از پیروزی مشروطه طلبان نگذشته بود که ناصرالملک فتح‌الله، نایب‌السلطنه شد. سپهبدار تنکابنی نخست وزیر و سردار اسعد هم، وزیر کشور شدند. بعد انتخابات مجلس را داریم که انجمن‌ها در آن نقش فعال داشتند و نیروهای ملی وارد آن شدند. اما به هر حال پست‌های حساس در دست افرادی است که گفتیم.

از سوی دیگر بین نیروهای انقلاب کشمکش به وجود آمد و پس از

فتح تهران بین دو حزب دموکرات و اعتدالیون نیز درگیری و اختلاف ایجاد شد. چرا که هدف‌ها و آرمان‌هایی که رهبران دموکرات در سر داشتند با اهداف و نقشه‌های آن بخشی که گفتیم از فئودال‌ها و یا بورژواهای بزرگ بودند تفاوت داشت. دامنه این کشمکش‌ها حتی به ترورهای سیاسی و خونین متهمی شد. در این میان تعدادی از هواداران حزب دموکرات، بهبهانی یکی از رهبران روحانی مشهروطیت - را ترور کردند. در جواب این ترور، شاخه نظامی اعتدالیون میرزا علی محمدخان تربیت را ترور می‌کند. تربیت فرمانده یک قشون پانصد نفری را برای فتح تهران به عهده داشت. او جزو کمیته مرکزی حزب دموکرات نیز بود.

وی زمانی همزم سtarخان بود و بعداً از رهبران کمیته ستارگیلان شد. تقی زاده متهم به طراحی قتل بهبهانی می‌شود. او به همین اتهام تبعید می‌شود و به اروپا می‌رود. حیدرخان هم قبل از دستگیری از ایران می‌گریزد و به اروپا می‌رود. در بحبوحه این کشمکش‌ها ستارخان و باقرخان به تهران دعوت می‌شوند و از آنها به عنوان سردار و سالار ملی تجلیل می‌شود. مدتی بعد تراژدی پارک اتابک رخ می‌دهد که ستارخان در این واقعه تیر می‌خورد و دو سال بعد پایش چرك می‌کند و به طرز فجیعی در تنها یی میرد.

۵ متأسفانه ستارخان این رهبر مردمی که از نبرد با نیروهای ارتیاج عجان سالم بدر برده بود، چه فرجام غم‌انگیزی پس از پیروزی مشروطه پیدا می‌کند. آقای اصغری! برای خوانندگان واقعه پارک اتابک را بیشتر باز کنید.
۶ پس از فتح تهران مجلس تصویب می‌کند که تمام شبه‌نظمیان باید

خلع سلاح شوند و دولت مرکزی این فرمان را ابلاغ می‌کند. چراکه برخی شبه‌نظامیان در تهران دست به عملیات خلاف قانون می‌زنند. البته ترورهای دو حزب اعتدالیون و دموکرات نیز در اخذ این تصمیم بی‌تأثیر نبود. پس از آن فرمان گرچه ستارخان و معزالسلطان طرح خلع سلاح را پذیرفته بودند و پای آن را نیز امضا کرده بودند، اما هواداران ستارخان مخالفت می‌کنند.

به هر حال هواداران ستارخان و شبه نظامیان معزالسلطان گیلانی و عده‌ای از ارمنی‌ها و گرجی‌هایی که از سوی سپاه - دموکرات‌های آن سوی مرز بودند و برای یاری رساندن به مشروطه‌طلبان در فتح تهران به ایران آمده بودند، در پارک اتابک تجمع و در مقابل دستور حکومت مقاومت می‌کنند و حاضر نمی‌شوند که اسلحه‌هایشان را تحويل دهند. بنابراین پارک اتابک توسط چند هزار قوای بختیاری تحت فرماندهی پسر سردار اسعد و توسط اعضای نظمیه به رهبری یپرم خان محاصره می‌شود. جنگ و کشمکش در می‌گیرد و حدود دویست - سیصد نفر از افراد پناه برده به پارک کشته می‌شوند. ستارخان هم تیر می‌خورد و آن می‌شود که گفتیم. با قرخان هم مجبور می‌شود تهران را ترک کند. او قصد داشت که از طریق جنوب ایران خارج شود که به طرز مشکوکی در جنوب ایران کشته می‌شود. ما می‌بینیم که رهبران دموکرات و مردمی انقلاب مشروطه یکی - یکی تصفیه می‌شوند و از صحته خارج می‌شوند. البته شواهد تاریخی نشان می‌دهد که طرح خلع سلاح یک نقشه و توطئه‌ای از پیش تعیین شده بود، و هدفش در نهایت خلع سلاح انقلابیون بود که به نتیجه نیز رسید.

معزالسلطان گیلانی از رهبران کمیته ستار به تمازندران تبعید می شود و حیدرخان عمو اوغلی هم مجبور می شود از تهران فرار کند. ابوالفتح زاده و منشی زاده هم کنار گذاشته می شوند و به این ترتیب بسیاری از شخصیت های انقلابی از صحنه حاکمیت حذف می شوند. حتی در جایی می بینیم که از شخصی مثل عین الدوّله - دشمن سرشخت مشروطه و شخصی که در محاصره تبریز برای سرکوب آزادی خواهان - فرماندهی سی هزار قشون محمدعلی شاه را داشته پرای تشکیل دولت دعوت می شود که البته با مخالفت های شدید روبرو می شود.

۵ آقای اصغری! در شرایطی که ستارخان، باقرخان، حیدرخان عمو اوغلی (که او نیز در درگیری های جنگل کشته شد، بهبهانی (که کسری او را می ستاید) و... توسط دست های مرموز و از آن در دنا کتر برخی توسط خود انقلابیون از صحنه حذف می شوند و ناصرالملک ها و سردار اسعد ها و و شوق الدوّله ها و سپهبدارها و خان ها و دوله های دیگر حکومت را در دست می گیرند، آیا نمی توان گفت مشروطیت و دستاوردهای آن نابود شده است؟

۶ بینید! در جریان انقلاب به هر حال تحول ایجاد شده بود و در حال گسترش نیز بود. انقلاب آثار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خودش را هم باقی گذاشت. گفته می که ساختار بسته سیاسی و استبدادی حکومت قاجار متلاشی شد و ساختار نوینی شکل گرفت. دیگر سلطنت همه کاره جامعه نبود و حکومت مطلقه وجود نداشت. انجمن های مردمی وجود داشتند؛ وزرا بودند، روزنامه ها منتشر می شدند و بسیاری از عوامل طبقه جدید وارد حاکمیت شده بودند ولی در رده های پایین. در ضمن ما نباید از

تأثیرات فرهنگی غافل شویم. ما آمار داریم که پس از پیروزی مشروطه طلبان حدود دویست مدرسه نسوان به سبک جدید تشكیل گردید. در حالی که قبل از آن حتی یک مدرسه برای دختران و زنان نداشتیم. همچنین تشکیلات اداری و نظامی جامعه ایران دگرگون شد. با تحول جدید و جایی نظام سیاسی، تحولی نیز در دهیت مردم پدید آمد. مقوله قانون و مشارکت مردم در حاکمیت سیاسی و مسئله نمایندگان منتخب مردم مطرح شد. این‌ها نتایج تحول ساز انقلاب بود.

۵ افراد واعضای دیگر کمیته مجازات غیر از منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده چه کسانی بودند و عاقبت آنها چه شد؟

○ به جز ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده، فرد دیگری که در تأسیس کمیته مجازات نقش داشت مشکوٰة‌الملک بود. او نیز از شخصیت‌های ملی و مبارزی بود که در تشكیل انجمن‌های مردمی در آغاز انقلاب مشروطیت نقش فعالی داشت. او قبلًا عضو انجمن عاميون و اجتماعیون نیز بود. از دیگر شخصیت‌ها می‌توان به میرزا علی‌اکبرخان ارداقی (که وجهه ملی بسیار بالایی داشت) عمادالکتاب، خوشنویس معروف بهادرالسلطنه، عبدالحسین خان شفایی و... اشاره کرد. کارنامه همه این افراد در آثار تاریخی و وقایع‌نگاری مربوط به انقلاب مشروطیت نوشته شده است. در اینجا باید به کریم دواتگر اشاره کنم. او عضو انجمن غیبی در تهران بود که حیدرخان عمراوغلى در تأسیس آن نقش اساسی داشت. کریم دواتگر قبل از به توب بستن مجلس به دستور انجمن غیبی یا انجمن آذربایجان، مأمور ترور شیخ فضل‌الله نوری شد. شیخ فضل‌الله از این

سوء‌قصد جان سالم به در برد و جرم کریم دواتگر را نیز بخشید. پس از این واقعه، کریم دواتگر مشهور شد. او پس از تأسیس کمیته مجازات از طرف ابوالفتح‌زاده به همکاری دعوت شد. اولین ترور کمیته نیز به دست او انجام گردید. اما بعدها با سران کمیته اختلاف پیدا کرد و آنان را تهدید به افشاگری نمود. سرانجام سران کمیته نیز دستور قتل او را صادر کردند. کریم دواتگر به این ترتیب به دست یاران خود کشته شد. یکی دیگر از اعضای بر جسته کمیته مجازات احسان‌الله خان بود که در زمان تحصیل در دارالفنون تحت تأثیر اندیشه‌های سوسياليستی قرار گرفت و آثار اندیشمندان سوسياليست را از زبان فرانسه خوانده بود. پس از تأسیس کمیته مجازات احسان‌الله خان به همکاری با آن پرداخت. احسان‌الله خان، پس از لورفتن کمیته مجازات، به گیلان فرار کرد و به نهضت جنگل پیوست و در کنار میرزا کوچک خان، به دو شخصیت اصلی نهضت جنگل تبدیل شد. یعنی او و میرزا کوچک خان. احسان‌الله خان پس از هفت سال مبارزه و پس از شکست نهضت جنگل به شوروی گیریخت و در آنجا فوت کرد. در جایی خوانده‌ام که احسان‌الله خان قصد داشت و ثوق‌الدوله را ترور کند. او روی درختی مشرف بر حیاط خانه و ثوق‌الدوله کمین می‌کند و خود را بین شاخ و برگ‌های درخت پنهان می‌کند و تا صبح منتظر می‌نشیند. اما وقتی وثوق‌الدوله برای وضو گرفتن به حیاط می‌آید ناگهان، متوجه حرکت شاخ و برگ درختان شده و داد و فریاد نموده و در نتیجه احسان‌الله خان فرار می‌کند.

در رابطه با حسین‌خان الله هم قبلًا گفتیم که او از باغشاه و از دست

محمدعلی شاه جان سالم به در بردا. او نیز از افراد مبارز در انقلاب مشروطیت بود که پس از دستگیری و لورقتن تشکیلات کمیته مجازات همراه با رشیدالسلطان در میدان توپخانه در حالی که شعار زنده باد کمیته مجازات و مرگ بر استبداد سر می‌داد به دار آویخته شد. عارف قزوینی سرودهای در سوگ حسین خان لله دارد.

۵ سرنوشت ابوالفتحزاده و منشی‌زاده چه شد؟

۰ ابوالفتحزاده و منشی‌زاده پس از چند ماه حبس به دستور وثوق‌الدوله به کلات تبعید شدند. نوشته‌اند که وثوق‌الدوله دستور می‌دهد که آنها را از پشت با تیر بزنند. در سمنان این دو نفر را در حالی که اسیر نیروهای حکومتی بودند، با تیر می‌زنند که هر دو کشته می‌شوند.

۵ کمیته مجازات چه کسانی را ترور کرد؟

۰ اولین نفر میرزا اسمعیل‌السلطنه (ریس انبار غله) بود. وی فرد بسیار فاسد و منفوری بود که در زمان جنگ مشروطه طلبان با قوای انگلیس، غله انبار دولتی را به ارتش انگلیس فروخت و پولش را حیف و میل کرد. پس از آن مینی‌السلطنه سردبیر روزنامه عصر جدید، ترور شد. او از اسمعیل‌السلطنه و اعمال ضد ملی اش حمایت می‌کرد و مدافع سیاست‌های وثوق‌الدوله بود. سپس روحانی معروفی به نام میرزا مجتهد از طرفداران وثوق‌الدوله ترور شد. فرد آخر نیز منتخب‌الدوله (خزانه‌دار کل) بود. کمیته مجازات پس از هر ترور بیانیه‌ای صادر می‌کرد که طی آن مسؤولیت ترورها را بر عهده می‌گرفت و اهداف خود را شرح می‌داد و به نکوهش فساد اداری و وابستگی سیاسی رجال حکومتی می‌پرداخت.

○ حالا که بحث کمیته مجازات و تروریسم مطرح شد، بد نیست اشاره‌ای به گروه‌های تروریستی در تاریخ ایران بفرمایید.

○ شیوه مبارزاتی کمیته مجازات در طول تاریخ وجود داشته است. مثلاً نهضت اسماعیلیه در دوران سلجوقی یک گروه قوی تروریستی داشت که اعمال آن شباهت‌های زیادی به گروه‌های تروریستی قرن بیستم دارد. اعضای گروه اسماعیلیه نیز افرادی را که با آنها همراه و همگام نبودند به وسیله نامه یا پیام تهدید می‌کردند. کما اینکه خواجه نظام الملک صدراعظم آل ارسلان سلجوقی چند بار تهدید شد و در نهایت به قتل رسید. به هر حال این گروه بسیاری از افراد دولتی و اشخاص مخالف خود را از میان برداشت. فرقه اسماعیلیه نسبت به حکومت و شرایط آن زمان دیدگاه‌های مترقبی تری داشت و با حاکمان مستبد درگیر شده بود که جای بحث جداگانه‌ای دارد.

ما در طول تاریخ دو نوع و دو شکل تروریسم داشته‌ایم. یک نوع تروریسم مردمی و انقلابی و نوع دیگر تروریسم دولتی. توضیح خواهم داد که این دو نوع در نهایت به یک نتیجه و سرانجام مشترکی می‌رسند. مثلاً متتها برای روشن شدن موضوع باید این دو را از هم تفکیک کرد. مثلاً نمونه تروریسم انقلابی، ترور ناصرالدین شاه توسط میرزا رضای کرمانی است. پس از ترور ناصرالدین شاه گشايشی در جامعه پدید می‌آید و در آن شرایط انسجام حکومت‌گران از هم پاشیده می‌شود. البته باید به زمینه‌ها و شرایط تاریخی نیز توجه کرد. میرزا رضای کرمانی در محکمه نظامی می‌گرید، ناصرالدین شاه درختی بود که از میان پوک شده بود و من فقط

آن را انداختم. این ترور تکانی در جامعه آن زمان پدید آورد و آرام آرام انجمن‌ها شکل گرفتند. مردم نیز متوجه شدند که آن بت اعظمی که آن بالا نشسته و نیم قرن با عنوان سایه خدا حکومت کرده، تا چه حد پوشالی بود.

نمونه دیگر ترور انقلابی، ترور اتابک صدراعظم است. اتابک اعظم، کهنه مستبدی بود که یک ربع قرن در دوره ناصرالدین شاه سمت صدراعظم داشت. در دوره مظفرالدین شاه هم مدتی در حکومت بود و در دوره جنبش مشروطیت عزل شد و به اروپا رفت. اما مجدداً برای پست صدارت بازگشت و حتی در اوایل ژست مشروطه‌خواهی گرفت. محمدعلی شاه اتابک را مجدداً منصوب نمود تا اینکه انجمن غیبی یا انجمن آذربایجان تصمیم گرفت او را توسط عباس آقا تبریزی از میان بردارد. عباس آقا او را در درگاه مجلس ترور کرد و گلوله‌ای نیز به خودش زد. پس از ترور این شخصیت منفور، حکومت‌گران قاجار که به اتابک برای برچیدن بساط مشروطه‌خواهی و بازگشت به شرایط پیشین امید بسته بودند، متزلزل شدند و به وحشت افتادند. چند ماه پس از ترور اتابک، حیدرخان عمماوغلى نقشه‌ای برای قتل محمدعلی شاه کشید. محمدعلی شاه زمانی که در کالسکه به سمت شمال تهران می‌رفت، مورد سوءقصد قرار گرفت. عده‌ای از همراهان او در این جریان کشته می‌شوند اما خودش زنده می‌ماند. این نمونه‌ها در شرایط تاریخی متفاوت مؤثر بودند و آثار مثبتی نیز به جا گذاشتند.

حالا برمی‌گردیم سراغ کمیته مجازات. مواردی را که اشاره کردم،

استشنا بودند. به نظر من ترورها و حرکات تروریستی در طول تاریخ عموماً نتیجه‌ای مثبت و تحول‌ساز بهار نیاورده است. نمونه بر جسته آن تاریخچه کمیته مجازات و تشکیلات آن است. قبل از استقرار مشروطه در شهرهای بزرگ، انجمن‌های مردمی وجود داشتند که در حرکت‌های انقلابی و مردمی مؤثر بودند. در این انجمن‌ها هم افرادی بودند که به شیوه‌های تروریستی می‌اندیشیدند، اما در آن حرکت عظیم خودجوش مردمی، انجمن‌ها شیوه مبارزاتی توده‌ای و مردمی را پیش گرفته بودند. در آن دوران جز سه مورد مهم و مؤثر یعنی ترور ناصرالدین شاه، اتابک صدراعظم و سوءقصد نافرجام به محمدعلی شاه، نیروهای مردمی دست به ترور مهم دیگری نزدند. البته راجع به ترورها و تصفیه‌های دو حزب اعتدالیون و دموکرات صحبت کردیم که به سود مستبدان و مرتتعان تمام شد. یعنی نتیجه منفی بهار آورد و شرایط سیاسی را نیز بدتر از پیش کرد. شخصیت‌های مؤثری که کمیته مجازات را تشکیل داده بودند، در آن شرایط تاریخی، می‌توانستند یک تشکل اجتماعی و سیاسی مردمی را ایجاد کنند و دست به مبارزه بزنند. شاید اگر آنها از شرایط نومید نمی‌شدند و چنین تصمیمی نمی‌گرفتند، می‌توانستند از نارضایتی جامعه در جهت ایجاد تشکل اجتماعی و سیاسی و فعالیت‌های ریشه‌ای اقدام کنند. اعضای کمیته مجازات همگی افرادی با تجربه و ارزشمند بودند و حداقل پانزده سال در صحنه‌های گوناگون مبارزه اجتماعی آب‌دیده شده بودند. اما متأسفانه دست به اقداماتی زدند که محکوم به شکست بود. اصولاً تحولات اجتماعی بسیار پیچیده‌تر از تصورات افراد است. تصریح

دسترسی به آرمان‌ها به طور ناگهانی و سریع و شتابزده تصوری خام است. چرا که حرکت جامعه بسیار پیچیده و تدریجی است و نیروهای انقلابی اگر درست عمل کنند، فقط می‌توانند، حرکت پیچیده و گند جامعه را اندکی تندتر کنند تا به تحولی دست یابند.

تبرستان

مؤسسان کمیته مجازات جزو مبارزان رادیکال بودند و اهداف عالی و آرمانی در سر داشتند. آنها بخشی از مبارزان بودند که طالبه استقرار نظام مشروطیت بودند. پس از پیروزی انقلاب، بخشی از مرتعین که در حاکمیت قرار گرفته بودند بیشتر اعضای کمیته مجازات را به حاشیه حکومت رانده بودند. کمیته مجازات با این بخش از مرتعین حاکم، مرزبندی و اختلاف جدی داشته است.

۵ ترورهای کمیته مجازات چه تأثیری بر فضای آن زمان گذاشت؟

در آن زمان حرکت‌های ملی و مردمی هنوز در گوش و کنار کشور ادامه داشت. شیخ محمد خیابانی حزب دموکرات را در تبریز مشکل کرده بود و به حکومت مرکزی پیام می‌داد که حکومت فعلی، مشروطه واقعی نیست و باید نظام مردمی برقرار شود و مجلس منتخب ملی تشکیل گردد.

در شمال ایران هم، نطفه نهضت جنگل در حال شکل‌گیری بود. اما در تهران کمیته مجازات به صورت مخفی و بسته و بدون مشارکت مردمی تشکیل شد. مؤسسان این کمیته نمی‌توانستند به مردم اعلام کنند که رهبران این گروه چه کسانی هستند و سرانجام نتیجه این شد که بسیاری از شخصیت‌های مهم و مؤثر کمیته مجازات، دستگیر و تبعید، زندانی یا کشته شدند.

پس از سرکوب کمیته مجازات، حکومت‌گران که بهانه‌ای مساعد به دست آورده بودند شروع به دستگیری نیروهای مردمی و ملی کردند که ارتباطی با کمیته مجازات نداشتند. آنها به این بهانه حتی انجمن‌های سیاسی و اجتماعی کوچک نوبای را هم سرکوب کردند. به این ترتیب فضای اختناق تشدید شد و جو جامعه میلیتاریزه شد. یعنی اعمال کمیته مجازات باعث شد تا فضای سیاسی جامعه به سوی استبداد حرکت کند. چیزی که نیروهای مرتعج و واپسگرا خواهانش بودند.

در نبود انجمن‌های ملی و مردمی، قرارداد تنگین و استعماری ۱۹۱۹ توسط وثوق‌الدوله بسته شد. چراکه نیروهای ملی در میدان نبودند تا اعتراض کنند و جامعه از وجود آنها محروم شده بود.

۵ کمی هم درباره تروریسم دولتی پگویید.

○ تروریسم دولتی شیوه‌ای است که دولت به شکل متعارف و قانونی عمل نمی‌کند و دولتها برای سرکوب جنبش‌های مردمی به طور مخفیانه به حذف فیزیکی دست می‌زنند. چراکه شرایط موجود جامعه به آنها اجازه سرکوب علنی نمی‌دهد.

زمانی که جنبش‌های مردمی اوج می‌گیرد حکومت‌های مستبد برای مهار این جنبش‌ها، مزدوران خود را مجهز می‌کنند و شخصیت‌ها و رهبران ملی و مردمی را به قتل می‌رسانند. در طول تاریخ ما چنین نمونه‌هایی فراوان داریم. یک نمونه مشخص تروریسم دولتی، ترورهای دوران رضاشاه است. رضاخان علاوه بر اینکه نیروهای مردمی را علناً سرکوب می‌کرد، عده‌ای مزدور داشت که به طور پنهانی مخالفان و

شخصیت‌ها را از میان بر می‌داشت. مثلاً ترور میرزا ده عشقی، تبعید عارف و کمال‌الملک و مرگ مرموز آنها، مرگ مدرس و یا بسیاری شخصیت‌های دیگر که به شکل مرموزی کشته شدند. اکنون تجربه تاریخی و اجتماعی نشان داده است که هیچ مشکل و معضل تاریخی و اجتماعی به وسیله حركت‌های تروریستی و باگلوله و تفنگ محل نمی‌شود و هیچ آرمان و اندیشه مترقبی با گلوله و کشتنار به ثمر نمی‌نشینند. خشونت و کشتنار اگر هم در کوتاه مدت نتایجی داشته باشد، در درازمدت نتایج منفی به بار می‌آورد و به شکست می‌انجامد و وضعیت جامعه را نیز بدتر از پیش می‌کند.

حرکت‌های خشونت‌آمیز تاکنون آنچه به بار آورده است - از استثنایها بگذریم - ویرانی و تخریب و حذف شخصیت‌های مردمی، هوشمند و کارساز بوده است. تروریسم دولتی نیز برای حکومت‌ها ثمری نداشته و همیشه شکست خورده و رسوا شده است.

○ بله، دوران معاصر ما شیوه‌های جدیدی می‌طلبد.

○ درست است. شیوه‌های جدید و نگاه تازه هم به گذشته و هم به اکنون و شرایط جدید.

تبرستان

www.tabarestan.info

«در آن ویرانه منزل

که اکنون حبسگاه بیرون صدای پریشان است
بگو با من که می خندید که گریان است؟»
«نیما»

فراز روز مرگی

«ازندگی اجتماعی صادق کوچک پور، یکی از سرداران خیزش جنگل» در طول تاریخ ایران، در شرایط ویژه، همواره شخصیت‌هایی اخگرگونه پدید آمده‌اند که شعله‌ای در هوای گرگ و میشی جامعه افروخته و خویشتن نیز قفتوس وار در میان شعله‌های آتش سوخته‌اند؛ اما به حکم آن اسطوره‌کهن‌سال، از خاکستر قفتوس سوخته، همیشه قفتوسی جوانزاده می‌شود و پرویال می‌گشاید و شعله‌ای نو در تاریکی خاکستری می‌افروزد. این روند انگار جاودانه است و در چنگال «روز مرگی» و «زمان مرگی» اسیر نیست. در زندگی اجتماعی، هر حرکت ثمریخش هیچگاه نابود نمی‌شود. ثمره‌ها که حاصل عرق‌ریزان روح آدمی است همیشه در تار و پود شکوفه‌های زندگی نهفته است. هرسخن مغزداری که در گفتگوهای روزمره میان آدم‌ها ردوبدل می‌شود بی‌شک تأثیرش را در

ذهن شتونده باقی می‌گذارد و نقش خود را هرچند انداز در تارهای شخصیت او می‌تند. زندگی توأم با تجربه، تارهای شخصیت آدمی را می‌بافد و نقش‌های روح پرور پدید می‌آورد. نقش‌هایی که قرن‌ها و گاه هزاره‌ها باقی می‌ماند و نور خیره کننده‌اش به چشم می‌زنند.

مشاهده و شناخت نقش‌های روح پرور زندگی، سرچشمه حیات و باروری و نشاط آدمی است.

انقلاب مشروطیت که در تاریخ اجتماعی چند هزار ساله ایران، پدیده‌ای شگرف و تکان دهنده و بیدار کننده بود، در روند خود آدم‌های معمولی بسیاری را به شخصیت‌های بزرگ و ثمریخش تبدیل کرد. باید گفت انرژی‌های خفته درونی آدم‌ها را آزاد کرد تا ثمراتش بهار نشیند.

انقلاب مشروطیت در دو مرحله با دو چهره جلوه کرد. در مرحله نخست با مطالبات و خواست ایجاد عدالتخانه و انگشتی بالاتر، تشکیل مجلس شورای ملی و تدوین قوانین در جهت نفو حاکمیت مطلقه استبدادی شاه و حکام و استقرار آزادی بیان و اندیشه و اجتماعات محدود ماند. پس از کودتای ضد انقلابی محمد علی شاه و به توب بستن مجلس شورای ملی، مرحله دوم انقلاب آغاز شد.

در این مرحله، با خیزش توده‌ها و رهبرانی که از میان آنان برخاسته بودند، انقلاب رنگ و نقشی مردمی و همگانی به خود گرفت و مطالبات و خواسته‌هایی فراتر از مرحله نخستین مطرح شد. انقلابیون تبریز و رشت که توسط دو انجمن مردمی یعنی «انجمان غبی» و «کمیته ستار» رهبری می‌شدند، خواستار برچیدن بساط سلطنت مستبد و لغو مالکیت فئودالی و تقسیم زمین‌های کشاورزی میان تولیدکنندگان و تدوین قوانین مترقبی

جهت حمایت از زحمتکشان شهری و آزادی زنان از بند اسارت و مبارزه با استعمار بیگانگان شدند. پس از فتح تهران توسط انقلابیون گیلان، بنا به علی‌بیاری از فشودال‌ها و سرمایه‌داران بزرگ به ظاهر مدافع نظام مشروطیت، در رأس حاکمیت جدید قرار گرفتند.

اینان به تدریج راه را برای به قدرت رسیدن مجدد مستبدین کهنه‌کار قبلی هموار کردند. این روند مانع حرکت انقلاب به سوی اهداف مردمی اش شد. اینان اندکی پس از فتح تهران، سازمان سیاسی و طبقاتی خود را به نام حزب «اعتدالیون» تشکیل دادند و پست‌های کلیدی حاکمیت جدید را در دست رهبران آن حزب قرار دادند. این حرکت تا آنجا پیش رفت که شاهزاده عین‌الدوله مستبد کهنه‌کار، کسی که در زمان سلطنت مظفرالدین شاه با خیزش مشروطه‌خواهی مردم جنگید و عده‌ای را نیز به خاک و خون کشید تا براثر مبارزه و فشار مردم، مظفرالدین شاه ناگزیر او را از مقام صدراعظمی عزل کرد، کسی که بار دیگر هنگامی که محمدعلی شاه به کودتای ضد انقلابی بر ضد نظام مشروطیت دست زد، او در مقام فرمانده سی‌هزار قشون اعزامی برای سرکوب خیزش انقلاب تبریز قرار گرفت و آن شهر را یازده ماه در محاصره نظامی نگاه داشت، اکنون در زمان حاکمیت به ظاهر مشروطه دوباره به مقام صدراعظمی دعوت شد و کاینه تشکیل داد. روند فاجعه‌بار تا آنجا پیش رفت که حاکمیت سپهدارها و ناصرالملک‌ها و فرمانفرماها در مقابل خواسته‌ها و تحمیلات سیاسی استعمارگران روسیه و انگلیس سرتسلیم فرود آوردند. انقلابیون وقتی چنین وضعیت فلاکت‌باری را دیدند، ناگزیر، خود بیرون از حاکمیت رسمی، دست به عمل زدند. حزب دمکرات که در

همان آغاز پیروزی انقلابیون و فتح تهران در مقابل حزب اعتدالیون به دست حیدرخان عمماوقلی تشکیل شده بود و اغلب مواد برنامه‌هایش اقتباس از برنامه‌ها و اهداف احزاب سوسیال دمکرات اروپایی بود، در این هنگام با کمک سایر انقلابیون بر ضد مداخله روس و انگلیس در ایران موضع گرفت. اعضا و هواداران این حزب و سایر نیروهای متفرقی برای جنگ با نیروهای مداخله‌گر خارجی از تهران مهاجموت کردند و در قم «کمیته دفاع ملی» تشکیل دادند و ارتض شبه نظامی ایجاد کردند. در تبریز شیخ محمد خیابانی که رهبر حزب دمکرات تبریز بود، دست به شورش مسلحانه زد و بر ضد مداخله خارجی و حاکمیت ارتتعاج داخلی موضع گرفت و خواستار اجرای اهداف انقلاب مشروطیت شد. در گیلان، میرزا کوچک‌خان با عده‌ای دیگر که عموماً از کوشندگان انقلاب مشروطیت بودند، قیام کرد و ارتض چریکی تشکیل داد و در جنگل‌های گیلان پناه گرفت و خواستار مبارزه با ارتض بیگانگان و عوامل نفوذی آنان در حاکمیت ایران شد و بر استقرار اهداف انقلاب مردمی مشروطیت تأکید کرد. در خراسان کلنل محمد تقی خان پسیان با ژاندارم‌های تحت فرماندهی خود از حاکمیت ارتتعاجی مرکزی سرپیچید و خواستار برکناری عناصر مرتتعج و بیگانه پرست درون حاکمیت مرکزی شد. صادق کوچکپور یکی از سرداران مردمی قیام جنگل بود. او در سال ۱۲۷۵ شمسی در شهر فومن گیلان متولد شد و دو ساله بود که پدرش فوت کرد. در هفت سالگی او را به رشت آوردند و به دست عمرویش سپردند و تحت سرپرستی عموم به تحصیل پرداخت. عمومی کوچکپور از اعضای فعال حزب دمکرات شاخه رشت بود. تنها این حزب در تهران به

دست حیدرخان عمماوقلی و عده‌ای دیگر از دمکرات‌های انقلابی ایجاد شده بود.

کوچکپور در مدرسه‌ای به نام «وطن» که به سبک جدید ایجاد شده بود و مدیرش از انقلابیون معروف بنام «لارودی» بود، تحصیل کرد. هفده ساله بود که برای ادامه تحصیل به تهران آمد. در این زمان میرزا کوچک‌خان که جزو یکی از فرماندهان شبے نظامیان «کمیته ستار» رشت، تحت فرماندهی کل معزالسلطان (سردار محیی) بود. پس از فتح تهران در این شهر اقامت داشت. کوچکپور با میرزا ملاقات کرد و با کمک و معرفی او وارد مدرسه دارالفنون شد و در رشته معلمی مشغول تحصیل شد. در آن زمان مدرسه دارالفنون یک دانشگاه پرآوازه بود. صادق یک سال در آنجا درس خواند که جنگ بین‌الملل اول ۱۹۱۴ آغاز شد. در این زمان ارتش‌های روس و انگلیس در شهر قزوین و نزدیک کرج اردو زده بودند و دولت‌های استعمارگر توسط سفرای خود در تهران و با تکیه براین ارتش‌ها خواسته‌های سیاسی خود را به حاکمان تهران تحمیل می‌کردند. در این زمان درواقع ایران به حالت یک کشور نیمه مستعمره درآمده بود و حاکمان تهران عموماً در تصمیم‌گیری‌های سیاست داخلی و خارجی مطیع اوامر آن‌ها بودند. کوچکپور در این وقت در ملاقاتی که با میرزا داشت و قرار و مدارهایی که با هم گذاشتند، تحصیل‌اش را نیمه کاره رها کرد و به رشت بازگشت. او در استخدام شهریانی گیلان درآمد و پس از سه ماه تعلیمات مقدماتی، درجه ستوانی گرفت. او مأمور گشتی یکی از محله‌های رشت که محل استقرار قزاقان روسی بود، شد. صادق در حوزهٔ مأموریت خود، چند تن از قزاقان شرور روسی را که به یکی از جواهر

فروشی‌ها دستبرد زده بودند، دستگیر کرد و تحويل شهریانی داد. پس از چند روز خودش نیز دستگیر شد و به دستور فرمانده کل قراقوان روسی تا آستانه اعدام رفت که با وساطت چند تن از کارگزاران دارالحکومه رشت آزاد شد. این ایام میرزا کوچک خان به رشت امده بود تا مقدمه یک قیام را فراهم کند. صادق خان با میرزا ملاقات کرد و داریاره قیام بر ضد بیگانگان و حاکمیت فاسد قاجاریه گفتگو کردند. میرزا رابطه صادق خان را با اسکندرخان و وقارالسلطنه که هردو از کوشندگان انقلاب مشروطیت بودند، برقرار کرد. کار اینان تهیه تفنگ و فشنگ و انتقال آن به جنگل بود. هم‌زمان با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه صادق خان به شهریانی انزلی منتقل شد. پس از چند ماه او با درخواست میرزا به جنگل رفت و فرماندهی بخشی از تشکیلات نظامی جنگلی‌ها را بر عهده گرفت. در این زمان دو سال از قیام جنگل گذشته بود. قلمرو و اقاماتگاه جنگلی‌ها شامل دامنه‌های سلسله جبال البرز از تالش و آستارا تا تنکابن و کلاردشت و گاه تا طارم امتداد داشت. صادق خان در جنگ با ارتش مجهز انگلیس‌ها که در مناطق گوراب و پسیخان رخ داد، شرکت فعال داشت. او در یک منطقه طی بیست روز جنگ و گریز و یورش‌های چریکی، سرانجام ارتش انگلیس را وادر به عقب‌نشینی کرد. میرزا با پانصد چریک و احسان‌الله‌خان و خالو قربان با چهارصد تن و صادق خان با پنجاه شبه نظامی به شهر رشت حمله کردند. آن‌ها عمارت کنسولگری را که محل استقرار ارتش انگلیس‌ها بود، محاصره کردند و طی یک روز جنگ خونین و پرتلفات، سرانجام شهر رشت و عمارت کنسولگری را تصرف کردند. با قیمانده قشون انگلیس‌ها از شهر گریختند و به اردوگاه انگلیس‌ها که اطراف شهرک منجیل بود، پناه

بردند. پس از چند روز، هواپیماهای انگلیسی شهر رشت را بمباران کردند. چریک‌ها برای جلوگیری از کشتار مردم بی‌سلاح و تخریب خانه‌ها و اماکن عمومی، از شهر بیرون رفتند و در کوهپایه‌های جنگل پوش پناه گرفتند. در این وقت جنگلی‌ها از هواتریسته هواپیماهای انگلیسی بمباران می‌شدند و از زمین نیز توسط قشون انگلیسی و قوافل‌های حاکمان تهران مورد هجوم قرار می‌گرفتند. پس از شکست‌های پی‌درپی، میرزا به افراد چند هزار نفری اش دستور داد که به طور موقت در جنگل‌ها پراکنده شوند و عده‌ای نیز به دهات و شهرها بروند و بکار روزمره مشغول شوند تا موقع مناسب فرار سد. در همین زمان دکتر حشمت با سیصد چریک اش به واسطه وعده‌های دروغین و ثوق‌الدوله که در آن زمان صدراعظم احمدشاه بود، تسلیم قشون قزاق شد. حشمت پس از چند ماه در سال ۱۲۹۸ در یک محاکمه فرمایشی نظامی محکوم به اعدام و در باغ محتمم رشت بهدار آویخته شد. عده‌ای از یارانش را نیز اعدام و بقیه را به شهرهای دورافتاده، تبعید کرده و برخی را نیز به سیاهچال انداده‌اند. صادق‌خان ریش پریشت جنگلی اش را تراشید و با لباس مبدل و با تغییر ظاهری از راه تنکابن مخفیانه وارد رشت شد و چند ماه منزل عمومی دمکراتش پنهانی زندگی کرد تا اوضاع اندکی آرام گشت و بگیر و به‌بند فروکش کرد. او پس از ماه‌ها خانه‌نشینی و زندگی مخفی آرام آرام و با احتیاط به «انجمان فرهنگ» رفت و در آنجا مشغول کارهای فرهنگی و هنری شد. «انجمان فرهنگ» در سال ۱۲۹۶ در شهر رشت با همت گروهی از روشنفکران مترقی تأسیس شده بود. یکی از اعضای اصلی مؤسس این انجمن صادق‌خان کوچکپور بود. صادق‌خان زمانی که افسر

شهربانی بود به اعضای مؤسس انجمن پیوست و برای گسترش انجمن تلاش بسیار کرد. انجمن فرهنگ در طول فعالیت خود که تا سال ۱۳۱۰ ادامه داشت، علاوه بر کارهای فرهنگی و نمایشی و هنری در تمام امور اجتماعی و سیاسی دخالت می‌کرد. با گوشش مؤسسان و اعضای انجمن کتابخانه بزرگی در عمارت انجمن ایجاد شد که میعادگاه اهل تحقیق و قلم و فکر بود. انجمن هرماه مجله‌ای به نام «فرهنگ» منتشر می‌کرد. صادق خان برای کار به انزلی رفت و در حین کارهای روزمره به کار فرهنگی نیز مشغول شد. انسان شورمند و عاشق نمی‌تواند در کنج انزوا حبس شود. اکنون بایستی لباس رزم چریکی را کنار گذاشت ولباس هنر را تن کرد و در حین خدمت به مردم با روزمرگی و زمان مرگی نیز جنگید و به ارواح سرکش و بلندپرواز خوراک داد. صادق خان در انزلی انجمنی فرهنگی به نام «پرورش» ایجاد کرد که مدیر روزنامه «پرورش» نیز یاور و کمک دهنده او بود. «انجمن فرهنگ» نمایشنامه «سالوس» مولیر فرانسوی را برای صادق خان به انزلی فرستاد. صادق خان با کمک چند تن از اعضای انجمن پرورش مشغول تمرین نمایشنامه شد. بليط نمایش را خودش می‌فروخت. صادق خان نقش اصلی نمایش را بازی می‌کرد. استقبال مردم از نمایش باعث وحشت حاکمان شهر شد. صادق خان در یادداشت‌های خود در همین باره نوشت:

«انجمن فرهنگ تصمیم گرفت که نمایشنامه «سالوس» را در انزلی نمایش دهد. من آگهی آن را منتشر کردم و شروع کردم به فروش بليط، بعد از اینکه نمایش چند روز اجرا شد، یک روز صبح از طرف شهربانی مرا گرفتند و تحويل انگلیس‌ها دادند. آنان مرا در ابزاری زندانی کردند. در این

انبار چند سطل بود که انگلیس‌ها در آن کثافت می‌کردند، و زندانیان سطل‌ها را خالی می‌کردند. یک پلیس ایرانی که در آن موقع به نام پلیس جنوب بود و انگلیس‌ها تشکیل داده بودند به من حکم کرد که سطل پر از کثافت را خالی کنم. من امتناع کردم. او مرا مجبور کرد. من هم سطل را بلند کرده به روی پلیس رسختم. پلیس فریاد کشید. چند نفر آمدند. کت‌های مرا بستند تزد ریس خود بردن. ریس یک افسر انگلیسی بود. افسر انگلیسی با کمک یک مترجم ایرانی، گفت این چه حرکت زشتی بود که کردی؟ این توهین بزرگی است که مرتکب شده‌ای. اهانت به پلیس انگلیس قابل جبران نیست. گفتم که اولاً مرا چرا دستگیر کردید؟ با بودن پلیس ایرانی شما روی چه حقی یک نفر ایرانی را دستگیر و زندانی می‌کنید؟ گفت، شما اهانت به مذهب کرده‌اید. عده‌ای از علمای انزلی شکایت کرده‌اند که شما عده‌ای را از رشت آورده‌اید و نمایش آخوندها را داده‌اید. گفتم، این موضوع به شما مربوط نیست. نمایشنامه سالوس ترجمه از فرانسه است.»

صادق‌خان بعد از آزادی از زندان انگلیس‌ها، شنید که میرزا کوچک‌خان، دوباره گروه‌های پراکنده جنگلی‌ها را مستشکل کرده و با یورش به ماسوله آن شهر را اشغال کرده است. شنید که احسان‌الله‌خان شخصیت دوم خیزش جنگل مخفیانه وارد انزلی شده. صادق‌خان با احسان‌الله‌خان ملاقات کرد و با کمک ییست چریک او به محل استقرار قزاق‌های حکومتی انزلی حمله کردند. آنها هفت‌صد قزاق را خلع سلاح کرده و سلاح‌شان را به جنگل منتقل کردند. صادق‌خان به زادگاه خود فومن رفت و در آنجا صد نفر از جوانان فومنی را با یاری سلاح دریافتی از

ستاد جنگل، مسلح کرد و به اردوگاه جنگلی‌ها پیوست. او چند ماه با حکمی که از طرف میرزا دریافت کرده بود، به حکومت فومنات منصوب شد. ضمناً فرماندهی نظامی آن مناطق نیز به عهده او قرار گرفت. صادق با چریک‌های تحت فرمانش برای حمله مجدد به شهر رشت به قشون احسان‌الله‌خان و میرزا پیوست. پس از فتح شهر رشت، بر سر شیوه اداره شهر و سیاست اجتماعی، میان جناح احسان‌الله‌خان و جناح میرزا اختلاف بروز کرد. پس از چندی کشمکش و گفتگوهای بیشمار سرانجام صلح و آشتی بدست نیامد. احسان‌الله‌خان با کمک جناح چپ جنگل، با یک حرکت شبکه کودتایی مراکز مهم شهر رشت را تصرف کرد و با عده‌ای از همفکران و هم مسلکان خود کابینه‌ای تشکیل داد و جمهوریت شورایی را اعلام کرد. میرزا با هوادارانش به صورت قهر از رشت بیرون رفت و مجدداً به قلب جنگل پناه برد.

صادق‌خان در جناح بندی و نزاع جناحی و مسلکی، جانب میرزا را گرفت و همراه او به جنگل رفت. او سلاح سنگین و سبک زیادی را جمع آوری و به اردوگاه جنگل انتقال داد. او هشت عراده توب صحرایی را نیز با خود به جنگل برد. او با چریک‌هایش همراه چند عراده توب در حاشیه جنگل فومنات مستقر شد. در این زمان حیدرخان عمماوقلی برای کمک و آشتی دو جناح انقلابی قیام جنگل، با ششصد شبکه نظامی ایرانی مقیم باکو و همراه سلاح‌های جدید از جمله توب و مسلسل و غیره، با یک کشتی وارد اanzلی شد. با وساطت حیدر عمماوقلی و ملاقات‌های هر روزه او با میرزا و کابینه دولت جمهوری شورایی به رهبری

احسان‌الله‌خان، سرانجام در چند نشست دوستانه، سران دوجناح با هم آشتی کردند و توافقنامه‌ای نیز میان آنها به امضا رسید.

با درخواست حیدر عمواوقلی، صادق‌خان به ریاست شهربانی ارزی انتخاب شد. رابطه صادق‌خان با حیدرخان عمواوقلی بسیار دوستانه بود. پس از چندی، احسان‌الله‌خان بدون مشورت با میرزا و حیدرخان، با چند هزار شبے نظامی و تعدادی توب، برای حمله به تهران جرئت کرد. قشون او در جاده کوهستانی چالوس به کرج طی یک روز جنگ خوین با قزاق‌ها سرانجام شکست خورد و تلفات سنگینی داد و او با عده‌ای معددود به رشت بازگشت. این عمل احسان‌الله‌خان، فضای دوستی و صلح دوجناح را برهم زد. حیدرخان باز برای آشتی و صلح با عده‌ای از هم مسلکان خود به وعده‌گاه مذاکره یعنی «ملاسرا» که میان جنگل بود، رفت اما متأسفانه جناح میرزا با نقشه‌ای از پیش تعیین شده به روی حیدرخان و همراهان او آتش گشودند. بیشتر همراهان حیدرخان کشته شدند و خود حیدرخان دستگیر شد که پس از چند روز، ناجوانمردانه او را در میان جنگل تیرباران کردند. قتل حیدرخان، لکه ننگی است که بردامن جناح میرزا نشسته است و با، هیچ توجیهی پذیرفتی نیست. مردی که بیست سال زندگی اش را در راه آرمان‌های اجتماعی مردم ایران فدا کرد و سرانجام نیز جانش را برای تحقق صلح و آشتی میان جناح‌های انقلابی از دست داد.

در همین زمان دستوری از طرف میرزا به صادق‌خان ابلاغ شد که در ارزی دست به کودتا زند و افراد و عوامل جناح احسان‌الله‌خان و حیدرخان را از مراکز حساس شهر پاک‌سازی و طرفداران جناح میرزا را در حاکمیت

شهر مستقر کند. صادق خان برای اجرای این حکم تلاش بسیار کرد اما موفق نشد و با ۴۶ نفر از هوادارانش از انزلی خارج شد و به طرف ماسوله و تالش عقب‌نشینی کرد. در این زمان لشگرکشی رضاخان سردار سپه به گیلان آغاز شده بود. اختلافات و گاه درگیری مسلحانه که میان دو جناح نهضت جنگ پدید آمده بود، فرصت مناسبی به دست سردار سپه داد که قشون خود را بدون موافع مهم وارد گیلان کند. قشون سردار سپه مجهز به سلاح‌های پیشرفته انگلیسی و روسی به چربی‌های پراکنده دو جناح نهضت جنگل تاختند و با موفقیت پیش روی کردند.

صادق خان با جنگ و گریز با قشون دولتی افرادش را با قایق از راه مرداد به آب کنار کشاند و از آنجا در حاشیه جنگل نرگستان پاده شد. صادق خان توسط قاصدها شنید که در رشت و انزلی هواداران احسان‌الله خان و حیدرخان عمرواقلى در چند درگیری با قشون قزاق سردار سپه شکست خوردن. هم‌زمان با یورش قشون قزاق به شهرهای گیلان که عموماً در دست هواداران احسان‌الله خان بودند، بسیاری از آنان تا مرز آستانه عقب‌نشینی کردند. احسان‌الله خان و معزالسلطان «سردار محی» با عده‌ای از اعضای کاینه دولت شورایی گیلان در بندرانزلی سوار کشته شدند و از مرز ایران عبور کردند. قشون قزاق پس از استقرار در شهرهای گیلان، پی دریبی با کمک عوامل خائن به مراکز تجمع جنگلی‌ها یورش برداشت و بسیاری از چربی‌ها را کشته یا اسیر کردند. با وجود شکست‌های پیاپی شبه‌نظمیان میرزا و احسان‌الله خان، صادق خان هم چنان با چهل، پنجاه چربی‌اش در جنگل مستقر و آماده دفاع بود.

قادسی از طرف میرزا به محل استقرار صادق خان آمد و نامه میرزا را

به او ابلاغ کرد. میرزا در نامه‌اش تأکید کرده بود که چون دفاع بسی فایده است لذا با افرادش تسليم قزاق‌ها شود. قاصدی نیز از رشت برای صادق‌خان تأمین نامه آورد. متن تأمین نامه را امیر موئن فرمانده قزاق‌های سردار سپه نوشتند بود و پای آن نیز به امضای سردار سپه مهر شده بود: «نایب صادق‌خان بدین وسیله به شما و همیه اتباع شما تأمین داده می‌شود در صورتی که مایل به خدمت در نظام باشید. همی توانید ادامه خدمت دهید والا آزادید به هر شغل که مایل‌اید اشتغال ورزید. امضاء رضا وزیر جنگ».

صادق‌خان تأمین نامه را برای افرادش خواند. افرادش با تسليم موافقت کردند.

بعد از تسليم صادق‌خان، امیر موئن از طرف سردار سپه حکم درجه سلطانی را به او ابلاغ و درخواست همکاری کرد.

صادق‌خان بهانه آورد و گفت: «سگ هار مرا گزیده است. اجازه بدھید برای معالجه به تفلیس بروم.»

صادق‌خان یک سال خانه‌نشین شد. در این یک سال شهر رشت تحت حکومت نظامی اداره می‌شد. اعدام‌ها و تبعیدها جزو اخبار هر روزه پخش می‌شد.

حکومت پلیسی و دیکتاتوری نظامی امان اهالی شهرهای گیلان را بریده بود. حاکمیت نظامی گیلان تحت ریاست تیمور تاش اعمال می‌شد. صادق‌خان در پایان سال ۱۳۰۰ سرانجام با کمک چند تن از اعضای «انجمن فرهنگ» به نیکخو معرفی شد. نیکخو از اعضای حزب دمکرات دوران مشروطیت بود و اکنون رئیس فرهنگ انزلی بود. با کارسازی

نیکخواه به استخدام اداره فرهنگ درآمد و مشغول تدریس شد. او در انزلی همواره تحت تعقیب پلیس مخفی بود. صادق خان در یادداشت‌های خود نوشت:

«در ماه اردیبهشت ۱۳۰۱ من و فروزنی و محمد آخوندزاده که بازرس فرهنگ بود، مهمان علیزاده اهل قفقاز و معاون قونسول شوروی در بندر انزلی، بودیم. در آنجا فقط مهمانی بود و مذاکرات سیاسی به عمل نیامده بود. بسیار ساده و بی‌آلایش بود. چند نفر از تجار از قبیل مسیو آواگیم و معتمدو وها بازاده هم در این مهمانی بودند. پلیس‌های مخفی که همه وقت مراقب من بودند، گزارش ناروا می‌دهند که فلاٹی با شوروی‌ها ارتباط دارد. پس از یک هفته نزدیک ظهر بود از مدرسه بیرون آمدم، چند نفر پلیس دم درب منتظر خروج من بودند. گفتند شما را فرماندار نظامی خواسته‌اند. به اتفاق به آنجا رفتیم. گفتند باید ساعه خودتان را به حاکم رشت معرفی نمائید. خواستم تنها بروم، نگذاشتند. بایک مأمور روانه نمودند. حتی مجال ندادند به منزل بروم. به رشت آمدم و مرا نزد حاکم بردنند.

بیچاره آخوندزاده را دستگیر و بدون معطلي او را به همدان تبعید می‌کنند پس از چندی او در آنجا جان سپرد. فروزی رانیز از بندر انزلی به رشت تبعید می‌کنند و چندی بعد او را به تهران می‌فرستند. مرا به رو دسر تبعید کردنند.» صادق خان در رو دسر به اصلاح مدارس و شیوه تدریس همت گماشت. صادق خان در هر کار اجتماعی عاشقانه می‌کوشید. به معلمین آنجا گفت: «من عاشق شغل معلمنی هستم و حاضرم با گرسنگی بازم و نوباورگان وطن عزیز را تربیت کنم. شما باید با دستور من عمل کنید تا من با همکاری شما یک مدرسه خوب تأسیس کنم.»

در یادداشت‌های خود نوشته:

«مدرسه به هیچ وجه شباهت به مدرسه نداشت و شاگردان بالباس کهنه و مندرس و پای بر هنر روی حصیر پاره می‌نشستند. معلمین به وضع تعلیم و تربیت آشنا نبودند و به همان اسلوب مکتبه داری آشنا و تعلیم می‌دادند. با کمک عده‌ای از معارف و تجارب و دسر، جمعاً پنجاه نفر دعوت کردم. متأسفانه بیش از سه نفر نیامدند. من مقصود را برای آنها مطرح کردم و دعوت به همکاری نمودم. آنها حاضر شدند. در مدت سه ماه با همکاری این سه نفر توانستم بیست دستگاه نیمکت به فرم جدید تهیه نمایم و یک نمایش جالب دادیم. درآمد آن را صرف لباس و کفش محصلین بی‌بضاعت نمودیم. من با یک معلم دیگر در این نمایش بازی کردیم. من آموزگاران را به فن تدریس آشنا کردم. مدیر مدرسه شب‌ها نزد من حساب و هندسه می‌خواند. مدت سه سال در نهایت عسرت به سر بردم. شب‌ها در تاریکی به سر می‌بردم و از شعله آتش هیزم به جای چراغ استفاده می‌کردم.» صادق‌خان به لنگرود منتقل شد و پس از چند ماه در آن شهر «مجموع ادبی ترقی» را تشکیل داد و با «انجمن فرهنگ» رشت ارتباط برقرار کرد. او در عمارت «انجمن ترقی» قرائت‌خانه و کتابخانه ایجاد و چند کلاس اکابر نیز دایر کرد، عده‌ای از جوانان درس خوانده و ترقیخواه عضو «انجمن ترقی» شده بودند. صادق‌خان عده‌ای از جوانان عضو را برای بازی نمایشی تربیت کرد. هر ماه یک نمایشنامه از «انجمن فرهنگ» رشت دریافت می‌کرد و در عمارت «انجمن ترقی» با کمک جوانان با ذوق به صحنه می‌آورد. خودش در تمام نمایش‌ها بازیگر اصلی بود. درآمد نمایش‌ها را صرف مخارج قرائت‌خانه و کلاس‌های اکابر و هزینه‌های

فرهنگی اعضای انجمن می‌کرد. هرماه مبالغی از درآمد نمایش‌ها را نیز صرف ایجاد مدارس و بازسازی مدارس قدیمی و هزینه‌های آموزشی شهرهای روودسر و املش و لنگرود می‌کرد. در سال ۱۳۰۴ با رهبری صادق‌خان، اعضای «انجمن ترقی» در روودسر و لنگرود تظاهراتی برپد حاکمیت شاه قاجار به راه انداختند. شعار انها سوئنگونی نظام سلطنتی و استقرار نظام جمهوری بود. او در همین سال به رشت منتقل شد و در مدارس آن شهر به تدریس پرداخت. صادق‌خان هنگام اقامات اش در رشت در ساعات فراغت به «انجمن فرهنگ» می‌رفت و به فعالیت‌های فرهنگی و هنری مشغول می‌شد. در سال ۱۳۰۸ محصلین مدرسه‌ای که صادق‌خان مدرس آن بود، اعتصاب کردند و خواستار عزل مدیر مدرسه شدند. ریس فرهنگ رشت از وزیر فرهنگ رضاشاه درخواست صدور حکم کرد. وزیر فرهنگ به ریس فرهنگ نوشت: «مصطفا (مدیر مدرسه) آدم لایقی است. او چندین قریه مرا در همدان اداره می‌کرد. حالا چگونه نمی‌تواند یک دیپرستان را اداره کند». وزیر دستور اکیدداد که با قوه قهریه محصلین را رام کنند. ریس فرهنگ هرچه تلاش کرد که اعتصاب محصلین را بشکند، موفق نشد. کم کم دایره اعتصاب گسترده شد و به مدارس دیگر سرایت کرد. مدارسی مثل عنصری، دقیقی، روکشی، فارابی، تربیت، قاآنی به اعتصاب کنندگان پیوستند. ریس به وسیله شهربانی عده‌ای از محصلین را بازداشت کرد اما این عمل باعث خشم سایر محصلین شد. یک روز همه محصلین مدارس شهر رشت دست به اعتصاب زدند و با هماهنگی یکدیگر و با رهنمودهای پنهانی صادق‌خان از مدارس یرون آمدند و در خیابان‌ها به راه افتادند. در سبزه میدان شهر

متینگ پرآوازه‌ای دادند و دسته جمعی در خیابان‌ها راه افتادند و فریاد زدند: «رفقای ما را آزاد کنید. فرهنگ را اصلاح نمایید.»

ریس فرهنگ ناگزیر تسلیم شد و رفقای محصلین را آزاد کرد و مدیر مدرسه صادق‌خان را نیز عزل کرد. اما مدیر جدید گهیجای او منصب کرد بدتر از قبلی بود. پس از چند ماه، باز محصلین دست به اعتراض زدند و خواسته‌های صنفی و سیاسی مطرح کردند. ریس فرهنگ از شهریانی کمک خواست. شهریانی پنجاه پلیس را به ریاست سرتیپ غلام‌حسین‌خان برای سرکوب محصلین فرستاد. پلیس‌ها مدارس را محاصره و شلیک کنان وارد حیاطها و اتاق‌ها شدند و به محصلین یورش برداشت. صادق‌خان در مدرسه‌اش با سرتیپ غلام‌حسین‌خان به نزاع پرداخت و به بازداشت محصلین اعتراض کرد. سرتیپ صادق‌خان را محرك اصلی تشخیص داد و او را بازداشت کرد. حدود دویست نفر محصل مدرسه با پلیس درگیر شدند. محصلین مدارس دیگر نیز به یاری به طرف مدرسه صادق‌خان هجوم آوردند. محصلین سردوشی سرتیپ را کنده و به پلیس‌ها هجوم برداشتند. سرتیپ فرمان شلیک داد. درگیری خونین شد و عده‌ای کشته و زخمی شدند. شورش محصلین به شکل خونین سرکوب شد. مدرسه صادق‌خان متحل گردید و خودش را نیز به آبکنار انزلی تبعید کردند. در آنجا او تحت نظر شهریانی ساکن شد. یک پاسبان همیشه پشت در خانه‌اش کشیک می‌داد.

هر وقت که او از خانه خارج می‌شد، پاسبان مثل سایه دنبالش می‌رفت. صادق‌خان در کار تدریس همیشه این کلمات را زمزمه می‌کرد: «هدف و

آرمان و آرزویم ایجاد روح آزاد در جوانان است تا آنان زیر بار زور و ستم سر خم نکنند».

پس از یک سال تبعید، با وساطت عده‌ای از اهل فرهنگ به‌ویژه اعضای مؤسس «انجمن فرهنگ» رشت، حکم بازگشت او صادر شد. او پس از بازگشت به رشت در «انجمن فرهنگ» به فعالیت فرهنگی و هنری مشغول شد. در سال ۱۳۱۰ پلیس‌ها به خانه‌اش هجوم آوردند. پس از زیوروکردن اثاثیه خانه، یک تپانچه کهنه یافتند که از کار افتاده بود. صادق‌خان تحت بازجویی قرار گرفت و از طرف شهریانی به او اختهار شد که حق خروج از خانه را ندارد. بازپشت درب خانه‌اش چند پاسبان مسلح گماشتند. در همین زمان شهریانی به اعضای «انجمن فرهنگ» برچسب کمونیستی زد. شهریانی با صدھا پلیس مسلح به عمارت انجمن فرهنگ یورش برداشت. تابلو انجمن را پایین کشیدند و کتابخانه‌اش را که بیش از پانزده هزار کتب علمی و تاریخی و ادبی داشت، ضبط کرده و آتش زدند. تمام اثاثیه انجمن را که شامل یک هزار صندلی مخصوص سن ثاتر و پرده‌های قیمتی صحنه‌های نمایش را توقیف و به شهریانی منتقل کردند. چهار نفر اعضای مؤسس انجمن را به شهرهای دورافتاده تبعید کردند. به صادق‌خان هم حکم تبعید به قزوین دادند. صادق‌خان یک هفته قبل از عزیمت به تبعیدگاه با کسب اجازه از مقامات، نمایشی در صحنه یک تئاتر نیمه مخروبه اجرا کرد و درآمد آن را برای کمک به روزنامه «صورت» که در رشت انتشار می‌یافتد و موضوعی مترقی داشت و در حال تعطیل شدن بود، اختصاص داد.

او در تبعیدگاه، پس از چند ماه از طرف ریس فرهنگ قزوین به کار

دعوت شد و مدیریت مدرسه حمدالله مستوفی را پذیرفت. صادق خان طبق روال معمولش، دست به تلاشی خارج از عرف اداری زد. با کوششی خستگی ناپذیر در طی چند ماه، مدرسه مستوفی تبدیل به یک مدرسه نمونه شد. اولین کار مهم او رسیدگی به وضعیت بهداشتی دانش آموزان بود. او پس از تذکرات بی شمار به بچه های اخیت نظافت و بهداشت سرانجام خودش دست به عمل زد. او با کمک فراش مدرسه، چندین دیگر پر از اب بر روی اجاق شعله ور گذاشت. خودش آستین های اپالا زد و با قیچی موهای بلند و پر از شیش بچه ها را کوتاه و اصلاح کرد. او در طول یک روز با دست های خود، تن چهل دانش آموز را شست. با کمک مالی عده ای برای آنها لباس و کفش خربد. او ده سال در حالت تبعید در قزوین اقامت داشت و در تمام این مدت به کار تدریس و اصلاح مدارس و کارهای اجتماعی مشغول بود. در این مدت در مورد اصلاحات مدارس قزوین و روش آموزشی چندبار با رئیس فرهنگ آن شهر درگیر شد که سرانجام تمام طرح های او جامه عمل پوشید و اجرا گشت. درباره الغای شهریه بچه های زحمتکشان به وزیر فرهنگ نامه نوشت و تقاضا کرد تعدادی از مدارس قزوین دولتی شوند. پس از پیگیری زیاد و نامه پراکنی بی شمار و دوندگی بسیار سرانجام تقاضایش پذیرفته شد و بودجه ای از طرف وزیر فرهنگ به تعدادی از مدارس قزوین اختصاص یافت. او برای سالمدان در چند مدرسه کلاس اکابر دایر کرد.

در شهریور ۱۳۲۰ شهر قزوین توسط هوایسماهای متفرقین بمباران شد. مردم به صورت دسته جمعی از شهرها خارج شدند، و در اطراف و کوهپایه ها و دهات پناهنده و پراکنده گشتند. مردم در سرما و در حالت

گرسنگی پراکنده بودند که صادق خان به قزوین بازگشت و با فرمانده ارتش شوروی که با قشونش وارد قزوین شده بود، ملاقات کرد. صادق خان موافقت فرمانده شوروی را برای ورود مردم آواره به شهر گرفت. او به تمام پناهگاهها سرکشید و مردم را تشویق کرد که به شهر خود بازگردند. مردم با همت او به شهرشان بازگشته‌اند. صادق خان برای اداره شهر، عده‌ای از شخصیت‌های ملی و مردمی را جمع کرد و شورای موقتی تشکیل داد. سپس یکی از شخصیت‌های باتجربه را که از گوشنده‌گان انقلاب مشروطیت بود و در زمان دیکتاتوری رضاخان در انتوازنده‌گی می‌کرد، به عنوان حاکم شهر معرفی کرد. بعد به فروغی نخست وزیر تلگراف زد و از او درخواست حکم رسمی کرد. درخواست او از طرف فروغی پذیرفته شد. جنگ باعث شد که صادق خان از بنده بعیدگاه آزاد شود. او به تهران آمد و با دکتر کشاورز و ابراهیم الموتی دوستی برقرار کرد. آنها گاه‌گاه به دیدار سلیمان میرزا می‌رفتند. صادق خان پس از مطالعه برنامه حزب سلیمان میرزا، وارد حزب او شد. پس از مدتی، مسئولیت تشکیلات گیلان را به او سپردند. او در سال ۱۳۲۱ وارد رشت شد. سمت اداری او در این زمان «بازرس فرهنگ» بود. صادق خان در تشکیلات حزبی گیلان دست به تجدید سازمان زد و اصلاحات لازم را انجام داد. عده زیادی از افراد ناصالح و فرصت طلب را از حزب اخراج کرد. صادق خان در ۱۳۲۷ پس از حادثه ترور شاه دستگیر شد. پس از چند ماه حبس به بروجرد تبعید شد. صادق خان کوچکپور در سال ۱۳۵۵ در تهران درگذشت.

سعدهای مرد نکوتام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نکوبی نبرند

من از سال ۱۳۵۰ در حاشیه داستان‌نویسی و نقد ادبی، با علاقه و پیگیرانه به مطالعه تاریخ بهویژه تاریخ دوره قاجار و وقایع و پدیده‌های مهم انقلاب مشروطیت و شرح حال شخصیت‌های مؤثر در آن مشغول بودم. در دهه هفتاد بنا به نیاز درونی و ضرورت اجتماعی، مقاله‌هایی درباره وقایع مهم انقلاب مشروطیت نوشتم که با توصیه و تشویق دوستان بهویژه دوست عزیز و فرزانه فریبیرز رئیس‌دان، تعدادی از آن مقاله‌ها را در این کتاب فراهم آوردم.

منابع ذیل شاید یک سوم کتاب‌های باشندگه در سی سال اخیر من آنها را مکرر بازخوانی کرده‌ام. در نهضت بندی ذیل، نام کتاب‌هایی را ذکر کرده‌ام که بیشتر شناخته شده‌اند و بسیاری شان نیز در دسترس اهل پژوهش‌اند.
ح.ا.

فهرست منابع

۱. حیات یحیی - تألیف یحیی دولت‌آبادی، چهار جلد، انتشارات عطار، ۱۳۶۱
۲. سفرنامه‌ادیب‌الملک به عتبات به تصحیح مسعود گلزاری، انتشارات دادجو، ۱۳۶۲
۳. حیدرخان عمرو اوغلی - تألیف اسماعیل رائین، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۲
۴. تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فثدادی ایران، تألیف محمدرضا نشایی، انتشارات گوتبرگ، ۱۳۵۴
۵. تاریخ ایران در دوره قاجار - تألیف کیمیت ترجمه میرزا رحیم فرزانه به کوشش ابرج افشار، انتشارات ۱۳۶۴

۶. اسرار کمیته مجازات - تألیف جواد تبریزی، انتشارات عطار، ۱۳۶۲
۷. تاریخ قاجار - تألیف رایت گرانت واتسن، ترجمه عباسقلی آذربی، ۱۳۴۰
۸. تاریخ خوی - سیر تحولات اجتماعی و فرهنگی شهرهای ایران در طی قرون، تألیف محمدامین ریاحی، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۸
۹. تاریخ مشروطه ایران - تألیف احمد کرسی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱
۱۰. تاریخ هجده ساله آذربایجان - تألیف احمد کرسی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۰
۱۱. تاریخ انقلاب مشروطه ایران - تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده، انتشارات علمی، ۱۳۶۳
۱۲. تاریخ جنگل - تألیف مهرنوش، جلد اول، انتشارات مژده رشت، ۱۳۲۲
۱۳. تاریخ جنگل - تألیف مهرنوش، جلد دوم، انتشارات مژده رشت، ۱۳۲۴
۱۴. حیدرخان عم اوغلی - تألیف رحیم رضازاده ملک، انتشارات دنیا، ۱۳۵۲
۱۵. ادبیات مشروطه، هفتاد و دو ملت، تألیف میرزا آقاخان کرمانی، انتشارات احیاء تبریز، ۱۳۵۷
۱۶. یادداشت‌ها و خاطرات و نامه‌های ظهیر الدوّله، انتشارات صفائی علیشاه، ۱۳۵۳
۱۷. زیر درخت نسترن - تألیف حق‌وردی، انتشارات سپهر، ۱۳۵۵
۱۸. شیخ محمد خیابانی - به قلم چند تن از دوستانش، انتشارات سحر، ۱۳۵۶
۱۹. انجمان‌های نیمه سری زنان در نهضت مشروطه - تألیف زانت آفاری، ترجمه دکتر جواد یوسفیان
۲۰. حرفنی از هزاران کاندر عبارت آمد - تألیف حاج محمد تقی جورابچی به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدون‌دیان، انتشارات تاریخ ایران، ۱۳۶۳
۲۱. ایران در جنگ بزرگ - تألیف مورخ الدوّله سپهر، انتشارات ادیب، ۱۳۳۶
۲۲. انقلاب مشروطیت ایران - تألیف ادوارد براؤن، ترجمه مهری قزوینی، ۱۳۷۶
۲۳. ایرانیان در میان انگلیسی‌ها - تألیف دنیس رایت، ترجمه کریم امامی، انتشارات نرو زینه، ۱۳۶۶
۲۴. دین و دولت در عصر مشروطیت - تألیف باقر مؤمنی، انتشارات باران پاریس، ۱۳۷۲
۲۵. رهبران مشروطه - تألیف ابراهیم صنایی، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲
۲۶. عین الدوّله و رژیم مشروطه - تألیف مهدی دادی، انتشارات کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۱، فرانکلین
۲۷. گیلان در جنبش مشروطیت - تألیف ابراهیم فخرایی، انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۳

۲۸. نامه‌های تقدیم به کوشش ابراج افشار، ۱۳۶۷
۲۹. دوره‌های روزنامه قانون میرزا ملکم خان
۳۰. رساله‌های «عدالت» و «انتظام» و غیره... میرزا ملکم خان
۳۱. انقلاب مشروطه ایران - تألیف پارلوبیچ - و. تربا - س. ایرانسکی، ترجمه م. هوشیار، ۱۳۵۰
۳۲. اوضاع سیاسی و اقتصادی - اجتماعی ایران در پایان سده هجدهم قلم نخست سده نوزدهم میلادی - تألیف ن. آ. کوتسو - ترجمه سیروس ایزدی، انتشارات بین‌الملل، ۱۳۵۸
۳۳. سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک - به کوشش باقر مؤمنی، انتشارات اندیشه، ۱۳۵۳
۳۴. سردار جنگل - تألیف ابراهیم فخرایی، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۱
۳۵. انقلاب مشروطت ایران - تألیف ایوان‌ف، ترجمه کاظم انصاری، انتشارات دنیا، ۱۳۵۵
۳۶. زندگی و اندیشه میرزا ملکم خان، تألیف حجت‌الله اصیل، انتشارات نی، ۱۳۷۶
۳۷. سفارت‌نامه خوارزم - تألیف رضا قلی خان مدایت به کوشش علی حصوری - انتشارات طهوری، ۱۳۵۶
۳۸. میرزا ملکم خان نظام‌الدوله - تألیف دکتر فرشته نورایی، انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۲
۳۹. بیداری ایرانیان - تألیف نظام‌الاسلام کرمانی، به کوشش سیرجانی
۴۰. ایران در آستانه انقلاب مشروطت - تألیف باقر مؤمنی، ۱۳۵۲
۴۱. نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی - اجتماعی گیلان و قزوین، تألیف صادق کرچکپور به کوشش سید محمد تقدیم میرابوالقاسمی، انتشارات گیلکان رشت، ۱۳۶۹
۴۲. خاطرات سیاسی این‌الدوله - به کوشش حافظ فرمانفرما میان، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۱
۴۳. پیرم خان سردار - تألیف اسماعیل رائین، انتشارات مؤسسه تحقیق رائین، ۱۳۵۵
۴۴. برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطت - تألیف رحیم نامور، انتشارات چاپار، ۱۳۵۲
۴۵. کلمل محمد تقدیم شان پسیان - به قلم چند تن از دوستانش، ۱۳۵۵
۴۶. سوسماز الدوله - تألیف رحیم رضازاده ملک، انتشارات دنیا، ۱۳۵۴
۴۷. گذر از طوفان‌ها - تألیف رئیس‌نیا، انتشارات دنیا، ۱۳۶۰
۴۸. تصاویری از ایران (دوره: قاجار) - تألیف لین نورتن، ترجمه مینا نوایی، انتشارات دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۴
۴۹. چنگ طبقاتی در فرانسه - کارل مارکس، ۱۳۵۸

از این نویسنده منتشر شده است:

- ۱۳۵۵ - خسته‌ها - مجموعه هفت داستان کوتاه
- ۱۳۵۶ - میراث خانزاده - مجموعه سه داستان کوتاه
- ۱۳۵۸ - گرگ و میش - داستان بلند
- ۱۳۶۱ - تلاش - داستان بلند
- ۱۳۸۰ - برکه مانداب - مجموعه چهارده داستان کوتاه
- ۱۳۸۰ - عربان تراز جنگ - گردآوری بیست و پنج داستان کوتاه درباره جنگ
- ۱۳۸۰ - کوهان سیاه و شکوفه بهار نارنج - مجموعه دوازده داستان کوتاه
- ۱۳۸۰ - ول کنید اسب مرا - رمان
- ۱۳۸۱ - عاشقی در مقبره - مجموعه پانزده داستان کوتاه
- ۱۳۸۱ - زایش تاریخ - هفت گفتار در تحلیل و قایع انقلاب مشروطیت

تومان

ISBN 964-351-112-X

9 789643 511128



دار الكتب المصرية